

ترجمہ طاووس

سید بن طاووس

تحقیق: شیخ فارس تبریزیان (حسون)
ترجمہ: سید ابو الحسن میر ابو طالبی (حسینی)



نگاشته

سیدالعارفین والسالکین رضی الدین أبی القاسم

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس

متوفی به سال ۶۶۴ ه. ق.

برگردان

سید ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

تحقیق

شیخ فارس تبریزیان «حسون»

ترجمة الملهوف على قتلى الطفوف

تأليف: سيد بن طاووس

تحقيق: شيخ فارس تبريزيان (حسنون)

برگردان: سيد ابوالحسن ميرابوطالبی (حسينی)

ویراستار: حمیدرضا آژیر

انتشارات دلیل ما

چاپ پنجم: پاییز ۱۳۸۸

لیتوگرافی: پرتو شمس

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۷ - ۵۹ - ۷۵۲۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

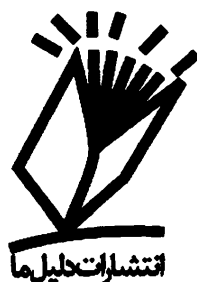
آدرس: قم، خیابان معلم، میدان روح الله، پلاک ۶۵

تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ - ۷۷۳۳۴۱۳ (۹۸۲۵۱+)

صندوق پستی ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵

WWW.Dalilema.com

Dalilema@yahoo.com



انتشارات دلیل ما

مراکز پخش:

۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹،

طبقه دوم، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۷۳۷۰۱۱ - ۷۷۳۷۰۰۱

۲) تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، پلاک ۶۱، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱

۳) مشهد، چهار راه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان،

مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ - ۲۲۳۷۱۱۳

ابن طاووس، علی بن موسی ۵۸۹ - ۶۶۴ ق

[لهوف. فارسی]

ترجمه الملهوف علی قتلى الطفوف / نگاشته رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن

جعفر بن طاووس؛ برگردان ابوالحسن میر ابوطالبی (حسینی)؛ تحقیق فارس تبریزیان حسنون؛

ویراستار حمیدرضا آژیر. - قم: دلیل ما، ۱۳۸۱.

ISBN: 978-964-7528-59-7

۲۲۴ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق. الف. تبریزیان، فارس، ۱۳۴۷. محقق.

ب. میر ابوطالبی، ابوالحسن، ۱۳۱۱ -، مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: لهوف علی قتلى الطفوف. فارسی.

۲۹۷ / ۹۵۳۴

۴۱. ۹ ل ۲ الف / ۵ / BP۴۱

ب ۱۳۸۰

۲۴۲۸۱ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست موضوعات

۵	پیشنوشت ویراستار.....
۷	پیشنوشت مترجم.....
۹	اهداء کتاب.....
۱۱	نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small> آشکار گردید.....
۳۱	نویسندگان مقتل تا زمان سیدبن طاووس.....
۴۱	شرح حال موجز سیدبن طاووس.....
۵۱	سیدبن طاووس در آثار دانشمندان.....
۵۳	دانشمندانی که در کتب خود از سیدبن طاووس سخن به میان آورده‌اند.....
۵۹	پیرامون این کتاب.....
۶۱	تعلق این کتاب به سیدبن طاووس.....
۷۱	متن کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف.....
۷۹	مسلک اول: در امور مربوط به پیش از جنگ.....
۸۱	میلااد حسین <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	مسلک دوم: در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است.....
۱۶۵	مسلک سوم: پیرامون امور پس از شهادت حسین <small>علیه السلام</small>
۲۰۷	فهرستها.....

پیشنوشت ویراستار

حماسه کربلا و فاجعه خونفشانی کربوبیان ارض که هم بی مانند زیستند و هم غریبانه از این خاکدان رخت بر بستند و هم یگانه و بی عدیل برانگیخته خواهند شد لنگه‌ای است بر دامن بشریت در گستره تاریخ، که همواره در شرابین هر آزاده‌ای جوش و خروش دارد و هرگز به آرامی نگراید.

لایه‌های پنهان این فاجعه، چنان دست نیافتنی است که ژرفای آن جز با علم شهودی از قلمرو کاوش بیرون می‌نماید، زیرا بر عزیزترین آفریده‌های آفرینش سترگترین ستم تاریخ به کار زده شده تا جایی که امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «حتی اگر پیامبر دستور ستم به ما را می‌داد باز این همه ستم بر ما نمی‌رفت».

کتاب حاضر بیانی است از یک واقعیت بدور از حقیقت که با دقتی علمی و آمیخته به احساس و عاطفه نهفته در نهانگاه همه انسانها ارائه شده است و می‌کوشد رویکردی داشته باشد راستین به صحنه‌های این روز عطشناک، خونبار، فرساینده و ننگ آلود.

مقتلی که هم اینک در پیش روی خوانندگان قرار دارد از آن جا که بر تراویده قلم ابن طاووس است چنان فصاحتی را در خود جای داده که بازتابانندن آن به فارسی - با همان پرتوانی و پرتوفشانی - نه کاری است که پُر توان زد، و این تلاش، نیست مگر از باب «ما لا یُدرک کله لا یتَرَک کله».

خواننده نازک اندیش با ژرف‌کاوی در بندبند این مقتل و با دریافت واقعیت تاریخی این رویداد، وظیفه خود را در روزگار خویش در می‌یابد، زیرا جز این نیست

که در هر عصر و مصری هم یزید حضور جنایت بار خویش را دارد و هم حسین بار امانت بر دوش همچنان درگیر پاسداشت ارزشها؛ باری که به حقیقت، آسمانها و زمین هم تاب تحمل آن را در خود ندیدند.

چهره‌نگاری عاشورای حسینی که در این کتاب نقش دارد صورتی از آن را در ذهن صورتگر آدمی پدید می‌آورد که نسیان آن باسانی امکان‌پذیر نیست و در سویدای وجود آدمی حضوری کاملاً دیرپا می‌یابد.

پی‌نوشت‌های آمده در این کتاب که حاصل کار محقق آن «حسون» است پرده از هرگونه ابهام یا نارسایی تاریخی برمی‌گیرد و جاینامها یا اشخاص کمتر بشناخته را به قدر کفایت تعریف یا معرفی می‌کند و همین ویژگیهای جغرافیای تاریخ و وضعیت جغرافیای سیاسی منطقه آن روزگار را بیش از پیش می‌نمایاند و بدین ترتیب باورهای احتمالاً ناراست جای خود را به ایمانی می‌سپارد که ریشه در بینش، آگاهی و دیده‌وری دارد. پر پیداست که پیامدهای چنین ایمانی گذشته از واقعی‌تر بودن، از استواری، سازش‌ناپذیری و موضعگیریهای خردمندانه‌تر، برخوردار خواهد بود.

بدین‌سان تلاشی که روزگاران بر آن گذشته‌رنگی روزآمد می‌یابد که برای هم‌روزگاران ما راهکارهای کاملاً نوین به ارمغان می‌آورد و مقاتل امام حسین علیه السلام با تحقیقات، «حسون» زندگی یک رسالت‌مند مکلف را در قرن آهن‌زده بیست‌ویکم رقم می‌زند. رحمت و رضوان الهی بر گردآورندگان قصه غصه بشریت و هر آن‌که در راه شناساندن آن، راه را بر رهروان هموار سازد.

حمیدرضا آژیر

سوم صفر ۱۴۲۱ قمری

برابر با نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۹

پیشنوشت مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَاللَّعْنُ الْإَبَدُ عَلَيَّ مِنْ غَانَدَهُمْ وَعَصَبَ حَقَّهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و بعد: باورم نبود که این بنده ناچیز روسیاه را روزی فرارسد، و اجازت صادر گردد تا در زمره عرض ارادت‌کنندگان به ساحت قدس صاحبان ولایت عظمای الهیه (اهل البیت) علیهم‌السلام درآمده، با سلاح بیان و قلم در سنگر پاسداران دفاع از حریم ولایت قرار گیرم، و این توفیق ربانی خیر رفیقم گردد که مجلدات کتاب *فَادَتْنَا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ* اثر ارزنده علامه فقید حضرت آیه‌الله العظمی آقا سید محمد هادی میلانی «اعلی الله مقامه» را در ۱۴ مجلد ترجمه نموده، در اختیار ارباب اخلاص به پیشگاه معصومین علیهم‌السلام قرار دهم، و امیدوارم که مورد قبول پیشوای مظلومان تاریخ مولانا امیرالمؤمنین و سیده‌النساء فاطمه زهرا و حضرات ائمه طاهرین بویژه مهدی مستظر صاحب‌الامر «صلوات الله علیهم» افتد.

اینک از مسؤولان محترم که دامن همت را به توفیق پروردگار برای احیای آثار بزرگان و دانشمندان گرانقدر اسلامی به کمر زده‌اند تا دین خود را به ساحت صاحب شریعت و ائمه معصومین علیهم‌السلام ادا کنند «شکرالله مساعیهم الجمیلة» سپاسگزارم،

بویژه از برادر فاضل و دانشمندم نویسنده و محقق در مبحث ولایت جناب حاج حسین درگاهی دامت توفیقاته که این بنده ناتوان را مأمور ترجمه کتاب شریف «المهوف» اثر علم الاعلام صاحب نفس قدسیه، والکرامات الباهره، سیدبن طاووس قدسه فرمودند.

امتیازات این کتاب اختصاراً به شرح زیر است:

- ۱- طلاقت و بلاغت که بر صاحب نظران پوشیده نیست.
- ۲- رعایت چکیدگی همراه با سبکی.
- ۳- نفوذ کتاب به دل خواننده که بازگوکننده اخلاص مؤلف بزرگوار است.
- ۴- بی نیازی خواننده از مراجعه به کتب مرجع از ترجمه رجال و جغرافیای امکانه که در پاورقی آمده.

اینک که این مقدمه را می نویسم روز میلاد مسعود حضرت زینب کبری سلام الله علیهاست و این اثر را به عمه بزرگوارم زینب کبری سلام الله علیها هدیه می کنم، تا والدینم بویژه مادر مکرّمه ام را از برکات شفاعتش بهره مند فرماید. آمین.

۵ جمادی الاولی ۱۴۱۷ ه. ق.

برابر با ۲۹ / ۶ / ۱۳۷۵

ابن السید حسین،

العبد الفقیر سید ابوالحسن میرابوطالبی حسینی،

اهداء کتاب

تقدیم به عبدالله بن عقیف ازدی که نزد سلطان جائر کلمه
حق را به رخ کشید، و این هنگامی بود که ابن زیاد به منبر
برآمد و نسبت به امام حسین علیه السلام لب به دشنام گشود و او
را کذاب فرزند کذاب خواند!!! و او برخاست و در پاسخ
چنین گفت: فرزند مرجانه! همانا کذاب فرزند کذاب تو و
کس و پدر کسی است که تو را بر سر کار گمارد.
ای دشمن خدا! فرزندان پیامبران را می‌کشی، و بر
فراز منابر مسلمین چنین سخن می‌گویی؟! ابن زیاد فرمان
قتلش را بداد.

او چون مردان رزم جهاد کرد و با ایمان ثابت، شریعت
شهادت در کام کشید.

بشناننده ما و حوالاتی
که پیش ازین هادیت
امام حسین (ع)
اشکار گردید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله النبي المنذر الأمين و على آله السادة
القيامين واللعن على أعدائهم أجمعين.

ستمگر هر قدر بازوانی نیرومند و یارانی فراوان داشته و مدت حکومتش به درازا
کشد باز هم ناتوان است. زیرا که خدای متعال صاحب قدرت مطلقه در برابر اوست.
پس خدای عزوجل همواره در کمینگاه ستمکاران و گنهکاران است. کیفرشان دهد و
انواع بلا را در دنیا و آخرت بر آنان می فرستد، و چنین است حکم خدا درباره آنان که
در حق امام حسین علیه السلام ستم روا داشته، شهیدش کردند و به حریم حرمتش تاختند
خداوند آنان را در دنیا به انواع عذاب مبتلا و طعم تلخ بلاها را بدیشان چشانید، و البته
عذاب و کیفرشان در روز قیامت شدیدتر و سخت تر است.

خدای سبحان پیوسته در پی یاری مظلومانی بوده که برای دفاع از حریم حق و
برافراختن کلمه حق مورد ستم قرار گرفته اند. و از همین روی مظلومیت و حقانیت
آنان را در دنیا آشکار کرده و البته دشمنانشان جاودانه در ژرفنای دوزخ خواهند بود
که چه سرنوشت شومی است!

پس خدای جل جلاله بعد از شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیات و
نشانه های فراوانی را نمودار کرد که همه دلالت بر حقانیت حسین علیه السلام و مقام والا و
جایگاه ارجمندش نزد خدا دارد. او و همه شهدای همراهش از این ارجمندی

بهره‌مندند. و بدین دلیل یاد و نام و راهشان باقی و جاودان خواهد بود و همواره آزاد مردان در طی قرون و اعصار از آنان پیروی کرده، آیندگان نیز آن را تا قیام قائم آل محمد «عجل الله فرجه الشریف» ادامه خواهند داد، و او «صلوات الله علیه» است که با قیام خود انتقام خون مقدسش را خواهد گرفت.

اینک ما بعضی از آیات بیّنات را که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نمودار شده از منابع همه مسلمانان یاد می‌کنیم:

۱ - سر امام حسین علیه السلام در حالی که بر سر نیزه بود دعا و قرآن می‌خواند.

مفتاح النجاة فی مناقب آل العبا: ۱۴۵؛ الخصائص الكبرى
 ۲/ ۱۲۷؛ الكواكب الدرّیة: ۵۷؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۸؛
 نورالابصار: ۱۲۵؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۵۲-۴۵۳.

۲ - امام حسین علیه السلام خون مقدسش را به سوی آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین باز نیامد.

كفاية الطالب: ۲۸۴؛ إحقاق الحق: ۴۵۴.

۳ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و مردم هرچه داشتند خون آلود گردید و اثر خون در لباسها باقی ماند تا هنگام کهنگی آنها و این سرخی که در آسمان به چشم می‌خورد در روز شهادت حضرتش نمایان شد و قبل از آن دیده نشده بود.

مقتل الحسين ۲/ ۸۹؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ
 دمشق - آن گونه که در منتخب آن است - ۳۳۹/ ۴؛ الصواعق
 المحرقة: ۱۱۶، ۱۹۲؛ الخصائص الكبرى: ۱۲۶؛ وسيلة المآل:
 ۱۹۷؛ بتابع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ نورالابصار: ۱۲۳؛ الإتحاف
 بحب الأشراف: ۱۲؛ تاریخ الإسلام ۲/ ۳۴۹؛ تذكرة الخواص:
 ۲۸۴؛ نظم درر السمطين: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۵۸، ۴۶۲.

۴ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام در دنیا، سنگی برداشته نشد جز آن که خون تازه از زیرش می جوشید.

تذكرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم در السمطين: ۲۲۰؛ ينابيع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ تاريخ الاسلام ۲/۳۲۹؛ كفاية الطالب: ۲۹۵؛ الاتصاف بحب الاشراف: ۱۱۲؛ اسعاف الراضين: ۲۱۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶ و ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطي؛ تفسير ابن كثير ۹/۱۶۲؛ احقاق الحق ۱۱/۳۶۲ و ۴۸۱، ۴۸۳.

۵ - چون سر مبارک امام حسین علیه السلام به دارالامارة آورده شد، دیدند که از دیوارها خون سیلان دارد.

ذخائر العقبی: ۱۴۲؛ تاريخ دمشق - آن گونه که در منتخب آن آمد - ۳۳۹/۴ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ وسيلة المآل: ۱۹۷؛ ينابيع المودة: ۳۲۲؛ احقاق الحق ۱۱/۴۶۳.

۶ - در وقت شهادت امام حسین علیه السلام آسمان سرخ فام گردید، و چند روز چون خون بسته بپائید، و آسمان گونیا بیمار بود.

المعجم الكبير: ۱۳۵؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۶؛ الخصائص الكبرى ۲/۱۲۷؛ احقاق الحق ۱۱/۴۶۴.

۷ - بعد از شهادت حسین علیه السلام تا هفت روز، مردم بعد از گزاردن نماز عصر چون به خورشید می نگریستند از شدت سرخی دیوارها را چون جامه‌ها و چادرهای سرخ می دیدند و ستارگان را می نگریستند که به یکدیگر می خورند.

المعجم الكبير: ۱۳۶؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛ تاريخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سير اعلام النبلاء ۳/۲۱۰؛ تاريخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ اسعاف الراضين: ۲۵۱؛ احقاق الحق ۱۱/۴۶۵-۴۶۶.

۸ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دو یا سه ماه از بامداد تا غروب آفتاب، مردم می دیدند که گویا دیوارها به خون آغشته اند.

تذكرة الخواص: ۲۸۴؛ الكامل فی التاريخ ۳/۳۰۱؛ البداية و
النهاية ۸/۱۷۱؛ الفصول المهمة: ۱۷۹؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛
إحقاق الحق ۱۱/۳۶۶-۳۶۷.

۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام اطراف آسمان سرخ فام گردید، و آن سرخی، اشک آسمان (در عزای آن حضرت) بود: کاسه‌ای زرین از اموال آن حضرت به یغما رفت که به خاکستر بدل گردید، و ناقه‌ای از اموال او را نحر کرده، گشتند و دیدند که در گوشت آن آتش بود - گوشتش تلخ بود -.

مقتل الحسين ۲/۹۰؛ تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام
النبلاء ۳/۳۱۱؛ تفسیر القرآن ابن کثیر ۹/۱۶۲؛ تهذیب
التهذیب ۲/۳۵۳؛ تاریخ دمشق ۴/۳۳۹؛ المحاسن و
المساوی: ۶۲ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ إحقاق الحق ۱۱/۳۶۷-
۳۶۹.

۱۰ - تا شش ماه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ فام بود، و چیزی چون خون در آن پدیدار بود.

تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۳۱۰؛ الصواعق
"محرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛
نتاح النجا خطی، ینابیع المودة: ۳۲۲؛ اسعاف الراضیین:
۲۱؛ إحقاق الحق ۱۱/۳۶۹-۴۷۰.

بین علیه السلام هیچ سرخی در آسمان نبود، و بعد از شهادت ایشان چهار ماه هیچ زنی در روم حیض نمی دید مگر آن که به بیماری پیسی گرفتار می گردید، سلطان روم به سلطان عرب نوشت: شما باید پیامبر یا پیامبرزاده‌ای را کشته باشید.

المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۰؛ المحاسن و
 المساوی: ۶۲؛ تاریخ دمشق ۲/ ۳۳۹؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛
 سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع
 الزوائد ۹/ ۱۹۷؛ منتخب كنز العمال، حاشیه مسند ۱۱۴۵؛
 ينابيع المودة: ۳۲۲ و ۳۵۶؛ مفتاح النجا خطی؛ إحقاق الحق
 ۱۱/ ۴۷۱-۴۷۳.

۱۲ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام سه روز دنیا تیره و تار بود و آنگاه این سرخی
 نمودار شد، و هیچ کس به پیکر بیجان حضرت دست نزد مگر آنکه آتش گرفت.

تذكرة الخواص: ۲۸۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم
 در التسمطين: ۲۲۰؛ مفتاح النجا خطی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛
 تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۲-۴۷۵.

۱۳ - آسمان جز بر دو کس نگریست: یحیی بن زکریا و امام حسین علیه السلام، گریه
 آسمان چنین است که سرخ می شود چونان روغن.

تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ كفاية الطالب: ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء
 ۳/ ۲۱۰؛ تذكرة الخواص: ۲۸۳؛ نظم در التسمطين: ۲۲۰؛
 الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطی؛ ينابيع المودة:
 ۳۲۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ تفسیر القرآن ابن کثیر ۹/ ۱۶۲؛
 إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۶-۴۷۸.

۱۴ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آفتاب چنان بگرفت، که در نیمه روز اختران به
 چشم آمده، نمایان گردیدند، مردم را این گمان آمد که قیامت بر پا شده است!!

المعجم الكبير: ۱۴۵، كفاية الطالب: ۲۹۶؛ مقتل الحسين
 ۲/ ۸۹؛ نظم در التسمطين: ۲۲۰؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷؛
 الانحاف بحب الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبين: ۱۱۱؛
 ينابيع المودة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۹-۴۸۰.

۱۵ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بشدت تیره و تار شد و در روز ستارگان

نمودار شدند، تا آن جا که در وقت عصر ستاره جوزا، دیده شد، خاک سرخ بارید و هفت شبانه روز آسمان چون قطعه خون بسته بنظر میآمد.

تاریخ دمشق ۴/۳۳۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶.

۱۶ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام در شام و بیت المقدس سنگی برداشته نشد جز آن که در زیرش خون تازه یافت شد.

المعجم الكبير: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۴۵؛ الانس الجلیل:
 ۲۵۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ تهذیب التهذیب ۲/۳۵۳؛
 کفایة الطالب: ۲۹۶؛ تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء
 ۳/۲۱۲؛ مقتل الحسین ۲/۸۹ و ۹۰؛ العقد الفرید ۲۲۰۲؛
 الخصائص الكبرى ۲/۱۲۶؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۶؛ تاریخ
 الخلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا، خطی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ ینابیع
 المودة: ۳۲۱؛ إسماعف الراغبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۸۴ -
 ۴۸۸.

۱۷ - در روز عاشوراء گنجشکها از غذا خوردن امتناع ورزیدند.

مقتل الحسین ۲/۹۱؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۹۰.

۱۸ - از آن تنور که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آن بود نور به آسمان برخاست و پیرامونش مرغانی سپید ره پرواز در آمدند.

مقتل الحسین ۲/۱۰۱؛ الکامل فی التاریخ ۳/۲۹۶؛ إحقاق
 الحق ۱۱/۴۹۱.

۱۹ - چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، کلاغی خود را در خونش انداخت و خود را بدان آغشت و در مدینه بر فراز دیوار خانه فاطمه دخت حسین نشست.

مقتل الحسین ۲/۹۲؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۹۲ - ۴۹۳.

۲۰ - چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، جمعی بسیار از مردم نوحه جن را بر آن

حضرت شنیدند:

اِلا يا عينُ فَاَحْتَلِي بِجَهْدٍ وَ مَنْ يَبْكِي عَلَيِ الشَّهْدَاءِ بَعْدِي

ای دیده هر چه در توان داری گریه کن، چه بعد از من چه کسی بر شهدا می‌گرید

عَلَي رَهْطٍ تَمُودُ هُمُ الْمَنَانِيَا اِلَى مُسْتَحْيِرٍ فِي مَلِكِ عَبْدِ

بر آن کرده که مرگ آنان را به جای نامعلوم در حکومت عبدی می‌برد

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالسَّنْجِلِ

ای کسانی که حسین را از سر نادانی کشتید، شما را به عذاب کیفر بشارت باد

كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ وَ نَسِيبِي فُرْسَلٌ وَقَبِيلُ

همه آسمانیان و پیامبران و طوایف شما را نفرین کنند

قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَي لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنْجِيلِ

حقا که از زبان فرزند داود (سلیمان) و موسی و عیسی بر شما نفرین فرستاده شد

خَيْر نَسَاءِ الْجَنِّ يَبْكِينَ شَجِيَّاتٍ وَيَلْطَمْنَ خُدُودَهُنَّ كَالدَّانِيَةِ نَقِيَّاتٍ

و یلبسن ثیاب السّود القصیّات

بهترین زنان جن گریه می‌کنند و بر صورت‌های زیبایشان سیلی می‌زنند



وَاللّٰهُ مَا جَسْتَكُمُ حَتَّى بَصَرْتُ بِهِ بِالطُّفِّ مَنَعَفِرِ الْخَدَّيْنِ مُنْخَوْرًا

سوگند به خدا نزد شما نیامدم تا آن که حسین را در کربلا دیدم که جبین بر خاک می‌سایید

وَحَوْلَهُ فَثِيَّةٌ تَدْمِي نُحُورَهُمْ مِثْلُ الْمَصَابِيحِ يَغْمِسُونَ الدَّجِي نُورًا

در پیرامون جوانانی که خون از گلوهایشان می‌جهد چونان چراغهایی که تاریکیها را روشن می‌نمود

كَانَ الْحُسَيْنِ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَمْ أَقْلُ زُورًا

حسین چراغ تابانی است که از نورش بهره گیرند، خدا می‌داند که سخنی باطل نگفتم

ماتَ الحُسَيْنُ غَرِيبَ الدارِ مَنْفَرِداً ظامِي الحِشاشَةِ صَادِي القَلْبِ مَقهوراً

حسین دور از خانه و تنها شهید شد، او را دلی و وجود از تشنگی سفت می سوخت

مَسَّحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ فَلَهُ بِرِيقٍ فِي الخُدُودِ

پیامبر ﷺ بر چهره تابناکش دست کشیده بود و لذا گونه ای تابناک داشت

أَبَوَاهُ مِنْ عَلِينَا قَرِيشَ جَسَدُهُ خَيْرُ الخُدُودِ

پدر و مادرش از طبقه والای قریش و نیایش بهترین نیاکان است

قَتَلُوكَ يَا هَيْبَةَ الرَّسُولِ فَأَسْكُتُوا نَارَ الخُلُودِ

تو را ای فرزند رسول کشتند و جاودانه در آتش جای گزیدند

عَقَرَتْ ثَمُودُ نَاقَةَ فَاسْتَوَصَلُوا وَ جَعَرَتْ سَوَائِحُهُمْ بِغَيْرِ الأشْعَدِ

قوم ثمود با بی کردن ناقة ریشه کن شد، و اقبال آنان به ایدبار گرائید

فَبَتُّوْا رَسُوْلَ اللهِ اَعْظَمَ حُرْمَةً وَ اَجَلٌ مِنْ اَمِّ الفَصِيْلِ الْمُتَعَدِّ

حرمت آل رسول برتر و بالاتر از ناقة صالح است

عَجَباً لَهُمْ لَمَّا اتَّوَا لَمْ يَسْتَشْخُوا وَاللهُ يُسَلِّي لِاسْطِغَاةِ الجُهْدِ

شگفتا که با کشتن فرزند پیامبر مسخ نشدند و خدا به طافیان مهلت می دهد

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۵۰؛ تاریخ الاسلام
 ۲/۳۴۹؛ اسماہ الرجال ۲/۱۴۱؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۲۱۴؛
 آکام المرجان: ۱۴۷؛ نظم درر السمطين: ۲۱۷ و ۲۲۳ و ۲۲۴؛
 الإصابة ۱/۳۳۴؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۹؛ البداية والنهاية
 ۲۳۱۶، ۸/۱۹۷ و ۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة:
 ۱۹۴؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ مفتاح النجا: ۱۴۴؛ ینابيع المودة:
 ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۵۱، ۳۵۲؛ الشرف الموبد: ۶۸؛ کفاية الطالب:
 ۲۹۴ و ۲۹۵؛ المقتل ۲/۹۵؛ التذكرة: ۲۷۹ و ۲۸۰؛ تاریخ ابن
 عساکر ۴/۳۴۱؛ الخصائص الكبرى ۲/۱۲۶ و ۱۲۷؛
 محاضرات الابرار ۲/۱۶۰؛ تاریخ الامم والملوک ۴/۳۵۷؛
 الكامل فی التاريخ ۳/۳۰۱؛ تهذیب التهذیب ۲/۳۵۳؛ البدء
 والتاریخ ۶/۱۰؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛ نور القبس المستنصر من
 المقتبس: ۲۶۳؛ تاج العروس ۳/۱۹۶؛ حقائق الحق ۱۱/۵۸۹-۵۷۰.

۲۱ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر سنگی این نوشته به دست آمد:

لَا يَدُّ أَنْ تَرِدَ الْقِيَامَةَ فَاطِمَةَ وَ قَمِيصُهَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مَلْفُوحٌ
ناگزیر باید فاطمه علیها السلام با پیراهن آغشته به خون حسین به قیامت وارد شود
وَيَلُّ بِرَأْسِهِ كَسِيبُ السُّهَيْبِ وَالصُّورُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَنْفُحُ

وای بر آن کس که به گاه قیامت و دمیدن در صور شفیعیانش دشمنانش باشند

التذكرة: ۲۸۳؛ نظم درالتمطین: ۲۱۹؛ ینایع المودة: ۳۳۱؛
إحفاق الحق ۱۱/۵۶۹.

۲۲ - بر دیوار دیری مکتوب بود:

أَتَرْجُوا أُمَّةً قَتَلُوا حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

آیا ایتی که حسین را کشتند شفاعت جدش در روز حساب را امید می‌برند

از راهب پیرامون شعر و نویسنده‌اش پرسیدند، او گفت: پانصد سال قبل از بعثت پیامبرتان این شعر در آن جا نوشته شده بود.

تاریخ الاسلام والرجال: ۳۸۶؛ الاخبار الطوال: ۱۰۹؛ حیاة
الحيوان ۱/۶۰؛ نور الأبصار: ۱۲۲؛ کفاية الطالب: ۳۹۰؛ إحفاق
الحق ۱۱/۵۶۷-۵۶۸.

۲۳ - مردی از اهالی نجران حفره‌ای کند و در آن لوحی از طلا را یافت که بر آن

مکتوب بود:

أَتَرْجُوا أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

مفتاح النجا: ۱۳۵؛ إحفاق الحق ۱۱/۵۶۶.

۲۴ - دیواری شکافته شد و کفی نمایان گردید و بر آن با خون مکتوب بود:

أَتَرْجُوا أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

تاریخ الخميس ۲/۲۹۹؛ إحفاق الحق ۱۱/۵۶۷.

۲۵ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارکش ، در منزل اول که برای نوشیدن شراب نشستند ، کفی و دستی از دیوار بیرون آمده و با قلمی آهنین با خون نوشت :

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۳۴؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۳؛ محاضر الابرار: ۲/ ۱۶۰؛ كفاية الطالب: ۲۹۱؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۴۲؛ تاریخ الاسلام ۳/ ۱۱۳؛ جمع الزوائد: ۹/ ۱۹۹؛ البداية والنهاية ۸/ ۲۰۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶؛ الخصائص الكبرى ۲/ ۱۳۷؛ الطبقات الكبرى ۱/ ۲۳؛ مجمع الفوائد ۲/ ۲۱۷؛ وسيلة المال: ۱۹۷؛ العرائس الواضحة: ۱۹۰؛ اسعاف الراغبين: ۲۱۷؛ ينابيع المودة: ۲۳۰ و ۳۵۱؛ جالية الكدر: ۱۹۸؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۶۱-۵۶۵.

۲۶ - بر سنگی که تاریخ کتابتش به هزار سال قبل از بعثت می رسید نگاشته شده بود: (در یکی از کلیساهای روم یا ششصد سال پیش از بعثت چنین مکتوب بود):

أَيْرْجُو مَغْشَرٌ قَتَلُوا حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۳؛ كفاية الطالب: ۲۹۰؛ البداية والنهاية ۸/ ۲۰۰؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۹؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۴۲؛ التذكرة: ۲۸۳؛ نظم درر التسمطين: ۲۹۱؛ مآثر الانافة في معالم الخلافة: ۱۱۷؛ ينابيع المودة: ۳۳۱؛ مختصر تذكرة القرطبي: ۱۹۴؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۵۷-۵۶۰.

۲۷ - یکی از سپاهیان ابن زیاد در کربلا را پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب از خون حسین در چشمش کشید که کور شد.

نور الأبصار: ۱۲۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۷ و ۱۹۴؛ اسعاف الراغبين: ۱۹۲؛ التذكرة: ۲۹۱؛ مقتل الحسين ۲/ ۱۰۴؛ رشفة الصادی: ۲۹۱؛ ينابيع المودة: ۳۳۰؛ احقاق الحق: ۱۱/ ۵۵۲-۵۵۵.

۲۸ - ابو رجاء گوید: علی و اهل بیت را ناسزا نگوئید، همانا مردی از بنی الهجیم (همسایه‌ای از بلهجیم) به کوفه آمد و گفت: آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی‌بینید که خدا او را کشت!!! و منظورش حسین بن علی علیه السلام بود و خدای او را با سپیدی در سیاهی چشمش کیفر داد و او نابینا گردانید.

المناقب احمدین حنبل (خطی)؛ المعجم الكبير: ۱۴۵؛
تاریخ دمشق ۴/ ۴۳۰؛ کفاية الطالب: ۲۹۶؛ الصواعق
المحرقة: ۱۹۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛
المختار: ۲۲؛ تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۳؛ سير اعلام النباه
۲۱۱۳؛ تاريخ الاسلام ۲/ ۳۳۸؛ نظم درر التسمطين: ۲۲۰؛
مفتاح النجا: ۱۵۱؛ رشفة الصادي: ۶۳؛ ينابيع المودة: ۲۲۰؛
وسيلة المال: ۱۹۷؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۴۷-۵۵۰.

۲۹ - از کشندگان حسین علیه السلام کسی بجا نماند مگر آن که به کیفری در دنیا چون کشته شدن، یا کوری، یا سیه‌رویی، یا زوال قدرت و سلطنت در مدتی کوتاه گرفتار شد.
التذكرة: ۲۹۰؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ اسعاف الراهبين: ۱۹۲؛ ينابيع
المودة: ۳۲۲؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۱۳.

۳۰ - مردی که بین حسین علیه السلام و آب حائل شده بود و امام با جمله: «خدایا تشنه کامش فرما، خدایا تشنه‌اش دار»، نفرینش کرد، به حرارت در شکم و برودت در پشت مبتلا گردید و همچنان فریاد می‌کشید تا آن که شکمش چون شتر شکافته شد.
مقتل الحسين ۲/ ۹۱؛ ذخائر العقبی: ۱۲۴؛ الصواعق المحرقة:
۱۹۵؛ مجابی الدهوة: ۳۸؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۱۴-۵۱۵.

۳۱ - آنگاه که مردی به حسین علیه السلام گفت: به آتش بشارت باد، امام وی را نفرین کرد و گفت: پروردگارا به آتش در اندازش، اسب آن مرد به جنبش درآمد و در خندقی در افتاد و پای او در رکاب گیر کرد و سرازیر شد و اسب رم کرد و سر آن نگون‌بخت را آن قدر به زمین و سنگ و درخت کوفت تا هلاک گردید.

تاریخ الأمم والملوک ۳/ ۳۲۷؛ المعجم الكبير: ۱۳۶؛ مقتل
الحسین ۲/ ۹۴؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الکامل فی التاریخ
۲۸۹۳؛ کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینابیع
الموآة: ۳۳۲؛ إحقاق الحق: ۱۱/ ۵۱۶-۵۱۹.

۳۲ - چون آب را از حسین علیه السلام دریغ داشتند، مردی به امام گفت: آب را بنگر چون
دل آسمان است و تو قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از عطش از پای درآیی، امام
گفت: خدایا وی را با عطش هلاک فرما، او هر چه آب می‌نوشید سیراب نمی‌شد تا
هلاک گردید.

الصواعق المخرقة: ۱۹۵؛ إحقاق الحق: ۱۱/ ۵۲۰.

۳۳ - اشخاصی که حسین علیه السلام را از آب بازداشتند با نفرین امام با تشنگی هلاک
گردیدند.

۳۴ - کور شدن و سقوط دست و پای مردی که می‌خواست بند شلوار امام
حسین علیه السلام را درآورد و این پس از زمانی بود که فاطمه علیها السلام را در خواب دید و حضرت
او را نفرین کرد.

۳۵ - قطع شدن دست مردی از آرنج که عمامه امام حسین علیه السلام را ربوده بود، او
همواره با فقر و نگون‌بختی زیست تا هلاک گردید.

۳۶ - زائل شدن عقل و بسته شدن زبان مردی که می‌خواست بگوید: من قاتل
حسین ام.

البدایة و النهایة ۸/ ۱۷۴؛ ینابیع الموآة: ۳۴۸؛ مقتل الحسین
۲/ ۳۴-۹۴-۱۰۳؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۴۰؛ الکامل فی التاریخ ۳
/ ۲۸۳؛ المعجم الكبير: ۱۴۶؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ کفایة
الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۶؛ إحقاق الحق: ۱۱/ ۵۲۲،
۵۲۵، ۵۲۸ و ۵۳۰.

۳۷ - کسی که شلواری امام حسین علیه السلام را ربود زمینگیر، و آن که عمامه‌اش را برد مجذوم و آن که زره‌اش را برد دیوانه گردید، غباری سخت و تیره با باد سرخ در فضا برخاست که چیزی دیده نمی‌شد تا آن جا که مردم گمان بردند عذاب بر آنان نازل شد.
مقتل الحسین ۲/۳۷؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۲۶.

۳۸ - آنگاه که سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید برده و پیش رویش نهاده شد، کفِ دستی از دیوار بدر آمد و روی آن چنین نگاشت:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

فُرُرُ النِّصَائِصِ الوَاضِحَةِ: ۲۷۶؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۴۶.

۳۹ - چون سرِ منحوس ابن‌زیاد و یارانش نزد مختار انداخته شد، ماری در بین سرها نمودار شد و از همه سرها گذشت تا آن که در دهان ابن‌زیاد داخل و از سوراخ بینی وی بیرون شد، و از سوراخ بینی او داخل سر و از دهانش بدر آمد و این کار را تکرار می‌کرد، و مردم می‌گفتند: عبیدالله ابن‌زیاد و یارانش در دنیا و آخرت خائب و خاسر و زیانکار شدند تا آن که ضجّه ایشان از گریه بر حسین و فرزندان و یارانش برخاست.

صحیح الترمذی ۱۳/۹۷؛ مقتل الحسین ۲/۸۴؛ اسد الغابة ۲/۲۲؛ المعجم الكبير: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۲۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۳۵۹؛ مختصر تذکرة القرطبی: ۱۹۲؛ جامع الاصول ۱۰/۲۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۶؛ نظم دروالتسملین: ۲۲۰؛ عمدة القاری ۱۶/۲۴۱؛ ینایع المودة: ۳۲۱؛ إسعاف الراضین: ۱۸۵؛ نورالابصار: ۱۱۳۶؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۴۲-۵۴۵.

۴۰ - حرمله به زشت‌ترین و سیاه‌ترین چهره درآمد، و شبی بر وی نگذشت مگر آن که وی را در میان آتش شعله‌ور فرو می‌افکندند.

التذکرة: ۲۹۱؛ ینایع المودة: ۳۳۰؛ اسعاف الراضین: ۱۹۲؛ نورالابصار: ۱۱۳۳؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۳۱-۵۳۲.

۴۱ - مردی گفت: هیچ کس بر قتل امام حسین علیه السلام یاری ننمود مگر آن که قبل از مرگ به بلایی گرفتار آمد. در این هنگام پیری سالخورده گفت: من در کربلا (جزء سپاه کفر) بودم، و تا این ساعت با حادثه‌ای ناروا برنخوردم، در همان آن چراغ خاموش شد، پیرمرد برای تعمیر چراغ برخاست و در حین تعمیر، آتش او را فرا گرفت، و او به سوی فرات دوید و خود را در آن افکند، ولی بیشتر شعله‌ور شد تا آن که ذغال گردید.

مقتل الحسين: ۶۲؛ تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۳؛ المختار:
 ۲۲؛ تاريخ دمشق ۴/ ۳۴۰؛ كفاية الطالب: ۲۷۹؛ التلکرة:
 ۲۹۲؛ وسيلة المال: ۱۹۷؛ نظم درر السمطين: ۲۲۰؛ سير اعلام
 النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۳؛ ينابيع المودة:
 ۳۲۲؛ مفتاح النجاء (خطی)؛ إسعاف الراغبين: ۱۹۱؛ إحقاق
 الحق ۱۱/ ۵۳۶-۵۳۹.

۴۲ - درختی که به اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله بارور شده بود، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از ساقه‌اش خون تازه جوشیدن گرفت و برگهایش پژمرده و خشکید و از آن چون خونابه‌ای فرو می‌چکید.

ربيع الأبرار: ۴۴؛ التحفة العلية والأدب العلمية: ۱۶؛ مقتل
 الحسين ۲/ ۹۸؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۹۲-۴۹۷.

۴۳ - کاسه‌ای که از لشکرگاه امام حسین علیه السلام به غارت رفته بود به خاکستر تبدیل

شد.

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ سير اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ تاريخ الاسلام
 ۲/ ۳۴۸؛ تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۳؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۰؛
 ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مجمع الزوائد: ۱۹۷/ ۹؛ الصواعق
 المحرقة: ۱۹۲؛ نظم درر السمطين: ۲۲۰؛ الخصائص ۲/ ۱۲۶؛
 ينابيع المودة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۳-۵۰۵.

۴۴ - گوشت شتری از لشکرگاه امام را در قبیله‌ای تقسیم کردند، ولی دیگ آتش گرفت.

چیزی از تَرکَة امام حسین علیه السلام را بر دیگی نهادند، دیگ به آتش بدل شد.

گوشت شتری از لشکر امام که به غارت رفته بود چون حنظل تلخ گردید.

نظم در السمطين: ۲۲۰؛ المحاسن والماوی: ۶۲؛ المعجم
الكبير: ۱۴۷؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۰؛
تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ تهذیب
التهذیب ۲/ ۳۵۳؛ الخصائص الكبرى ۲/ ۱۲۶؛ تاریخ
الخلافاء: ۸۰؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۰؛ التذكرة: ۲۷۷؛
نور الأبصار: ۱۳۳؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۶-۵۱۰.

۴۵ - بعد از شهادت حسین علیه السلام سر مبارکش نزد ابن زیاد آورده شد، پرسید: قاتل

او کیست؟ مردی برخواست و گفت: من، و در همین هنگام چهره‌اش سیاه شد.

ذخائر العقبی: ۱۲۹؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۴۰.

۴۶ - در دل شب از جایگاه سر مبارک امام نور به آسمان ساطع شد و بدین جهت

راهبی اسلام آورد.

التذكرة: ۲۷۳؛ مقتل الحسين ۲/ ۱۰۲؛ الصواعق المحرقة:
۱۱۹؛ رشفة الصادی: ۱۶۴؛ ینایع المودة: ۳۲۵؛ إحقاق الحق ۱۱/
۴۹۸-۵۰۲.

۴۷ - صبح روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام غذای مطبوخ در دیگها به خون و

آب در ظروف به خون تبدیل گردید.

نظم در السمطين: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۲.

۴۸ - هیچ زنی در عطریات به یغما رفته از لشکر امام بهره نگرفت، مگر آن که به پیسی گرفتار شد.

العقد الفرید ۲/۳۲۰؛ عیون الأخبار ۱/۲۱۲؛ إحقاق الحق
۵۱۱۱۱.

آنچه تاکنون در این نوشتار آمد، اندکی است از بسیار که از کتب اهل سنت روایت شد و اما از مصادر شیعه روایات زیاد از آیات بینات که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام متحقق شد به میان آمده که اندکی از آن را یادآور می‌شویم.

۴۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جغد، سوگند یاد که دیگر در آبادی مسکن نگزیند و جز در خرابه جای نگیرد، همواره روزها را روزه‌دار بوده تا سیاهی شب دامن گسترَد. و آنگاه برای امام ناله سر می‌دهد، و قبل از شهادت امام جایگاه جغد در منازل و قصرها و خانه‌های آباد بود و بگناه غذا خوردن مردم به پرواز در آمده و پیش روی مردم نشسته و از آب و غذای آنان می‌خورد و می‌آشامید و به جایگاهش باز می‌گشت.

۵۰ - بعد از شهادت امام، کبوتر خوش آهنگ همواره بر قاتلان حسین علیه السلام نفرین می‌کنند.

۵۱ - بعد از شهادت امام، آسمان خون و خاکستر بارید.

۵۲ - بعد از شهادت امام، از آسمان خاک سرخ بارید.

۵۳ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم بیت المقدس سنگی و یا کلوخی و یا صخره‌ای را برداشتند، مگر آن که دیدند که از زبرش خون می‌چکد. دیوارها چون خون بسته سرخ بود، و سه روز از آسمان خون تازه بارید.

۵۴ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام چهار هزار فرشته فرود آمدند. آنان غبار آلوده و ژولیده تا روز قیامت - قیام قائم «عج» - بر او می‌گریند، و رئیس آنان فرشته‌ای منصور نام است.

- ۵۵ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام « سرخی ای » از سوی باختر و سرخی ای از جانب خاور برخاسته و بالا آمد، تا آن جا که نزدیک بود در میانه آسمان به هم برسند.
- ۵۶ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل روز مردم درنگ کرده (می‌دیدند که) خورشید بگناه طلوع و غروب سرخ فام بود و این گریه آن بود.
- ۵۷ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و شب‌ها آکنده از خون شد و هنگامی که شتران برای خوردن آب راهی جویبارها شدند آن را خون یافتند.
- ۵۸ - آسمان جز بر یحیی بن زکریا و حسین علیه السلام نگریست و گریه‌اش چنین بود که چون به لباسی می‌رسید اثری چون اثر کک (کبک) از خون می‌گذاشت.
- ۵۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هفت آسمان و هفت زمین با هر چه در آنهاست و بهشتیان و دوزخیان و آنچه دیده می‌شد یا قابل رؤیت نبود بر او گریستند.
- ۶۰ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام همه چیز بر او گریست، حتی وحوش بیابان و ماهیان دریا، و پرندگان آسمان، آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و همه فرشتگان آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملان عرش.
- ۶۱ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شبانگاه تا بامداد وحوش بر قبر مبارکش گردن کشیده، نوحه سروده بر وی همی گریستند.
- ۶۲ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل بامداد آسمان با خون و زمین با سیاهی و تیرگی و آفتاب با حمزه گریستند، و کوهها پاره پاره و پراکنده، و دریاها منفجر گردیده، و آن فرشتگان در کنار قبر مبارک می‌گریند و از گریه آنان تمام فرشتگان آسمان و زمین و هوا می‌نالند.
- ۶۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام چون این آیه را خواند: «فما بکت علیهم السماء والأرض و ماکانوا منظرین»^۱ حسین علیه السلام نزدش رسید، امیرالمؤمنین فرمود: حسین بزودی مقتول گردد و آسمان و زمین بر وی بگریند.

۱- دخان/ ۲۹؛ آسمان و زمین بر آنان نگریست و آنان از مهلت یافتگانند.

۶۴ - فاطمه علیها السلام بر حسین علیه السلام با ناله گریست .

۶۵ - بگاہ شهادت حسین علیه السلام جنتیان بر وی نوحه سرایی کردند :

أَنَّ الرَّماحَ الوارِداتِ صُدورِها نحوَ الحَسینِ، تقاتلُ التَّنزیلاً

حقاً که تیرهای پرتاب شده به سوی حسین در واقع قرآن را هدف گرفتند

و يُهَلِّلونَ بأن قتلْتِ وإِنما قتلوا بك التَّكْبیرِ والتَّهلیلِ

با کشتنت تهلیل گفتند و همانا با قتل تو آنان تکبیر و تهلیل را کشتند

فَكأنما قَتَلُوا أَباكَ مُحَمَّدًا صَلَّی عَلَیْهِ اللّهُ أو جَبْرِیلاً

پس گویا پدرت محمد صلی الله علیه و آله را کشتند که خدا و جبرئیل بر او درود فرستاده اند

یا بنِ الشَّهِیدِ و یا شَهِیداً عَمِّه خَیرَ العَمومَةِ جَعْفَرَ الطَّیارِ

ای شهیدی که بهترین عمویت جعفر طیار نیز شهید شده است

عَجَباً لِمصقولِ أَصابكِ وَحدَه فی الوَجهِ منك وَ قَدْ عَلَاكَ عُبَّارِ

عجبا از شمشیری که به گاه برخاستن فبار تیزیش بر تو فرود آمد

أیا عَینِ جودی و لا تجمِدی وجودی عَلَی الهالِكِ السَیدِ

ای دیده از گریه دریغ مکن و بر سید (سیدالشهداء) گریه سرده

فبالطَّفِ أَمسی صَریعاً فَسَقدِ رزنا الفِداءَ بِأَمسِرِ بِمِدی

در کربلا او شهید و ما عزادار اویم

نِساءِ الجَنِّ یَبکینَ مِنَ الحُزَنِ شَجِیَّاتِ وَأَسعدنَ بِنُوحِ لِنِساءِ الهاشِمِیاتِ

زنان جن با اندوه می گریند و با زنان هاشمیه در نوحه سرایی، همانک

وَ یَندَبْنَ حُسیناً عَظَمَتْ بِلكَ الرِّیَّاتِ وَ یَلطَمْنَ خُدوداً کالدُّنایِرِ نَقِیَّاتِ


و یلبسْنَ ثِیابَ السُّودِ بَعْدَ القِصِیَّاتِ

و در لباس سیاه بر حسین از سر مصیبتی بزرگ نوحه سرایند و بر چهره های زیبایشان سیلی می زنند

المناقب ابن شهر آشوب ۴/ ۷۵۴ به بعد، کامل الزیارة: از ۷۵ به بعد، امالی صدوق

مجلس ۲۷؛ علل الشرایع ۱/ ۲۱۷، امالی مفید؛ بحار الانوار ۴۵/ ۲۰۱ - ۲۴۱ و مصادر دیگر

که جداً زیادند.

نویسنندگان مقتل
تازمان 
سیّد بن طاووس

فقط یزید و همپالکیهایش نبودند که با حسین علیه السلام جنگیدند، بلکه همه حاکمان پس از یزید نیز در مقابل ارادتمندان ساحت قدس حسین شهید علیه السلام ایستادند و کوشیدند بر روی واقعه کربلا پرده کشیده، یا آن را مخدوش سازند. لیکن پروردگاریا دارد جز آن که نورش را به اتمام برد، اگر چه مشرکان آن را نپسندند، ولی از زمان وقوع واقعه کربلا تا این هنگام بسیاری از افراد با آینه‌های گونه‌گون و زبانهای ناهمگون درباره کربلا کتابها نوشته‌اند.

سوگمندان از بیشتر کتب مقاتل کهن جز اسمی برجای نمانده است و یا به آتش کشیده شده و یا به سرقت رفته، و یا دستخوش تلف و نابودی گردیده است. و این از آن روست که از حسین علیه السلام و قیامش نامی و نشانی بجای نماند تا مبادا آزاد مردان و آزادبخوانان از آن راه بگذرند و درس حریت بیاموزند و آنچه از مقاتل کهن به دست ما رسیده بسیار ناچیز است یا تاریخ از آنها نامی به میان آورده بسیار اندک است. در این فصل نام کسانی برده می‌شود که از زمان واقعه کربلا تا زمان سیدبن طاووس و زمان تالیف این کتاب مقتل نوشته‌اند.

(۱) أبو القاسم أصبغ بن نباتة مجاشعی تمیمی حنظلی.

او از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و از جمله شرطة الخمیس است که بعد از علی علیه السلام عمری دراز یافت و بعد از ۱۰۰ هجری درگذشت. او مقتل حسین علیه السلام را نگاشته است، و ظاهراً باید نخستین کسی باشد که مقتل

حسین را نگاشته، والله اعلم.

الفهرست: ۳۷-۳۸ ش ۱۰۸؛ الذریعة: ۲۲/۲۳-۲۴ ش ۵۸۳۸.

(۲) أبو مخنف لو طبن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم أزدي غامدی.

او چهره شناخته شده و شیخ اصحاب اخبار در کوفه است، و از جعفر بن محمد غزالی، روایت می کند، و این سخن که: او از ابو جعفر غزالی روایت دارد، صحیح به نظر نمی رسد.

به نظر کشی او از اصحاب امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام است، لیکن صحیح آنست که پدرش از اصحاب علی علیهما السلام است و خود، حضرت را ملاقات نکرده است.

او مقتل الحسین - قتل الحسین علیهما السلام - را نگاشته است.

کتاب مقتل الحسین که اخیراً به نام ابی مخنف چاپ شده، بی تردید از او نیست. بلکه از آن متأخران می باشد. بعضی از متأخران این احتمال را می دهند که به قلم سید بن طاووس باشد و او آن را از مقتل ابی مخنف گرفته در آن کاهش و یا افزایش داده است. از مقتل ابی مخنف جز آنچه طبری در تاریخش آورده است چیزی در دست ما نیست.

رجال نجاشی: ۳۲۰ ش ۸۷۵، الفهرست: ۱۲۹ ش ۵۷۳؛
المعالم: ۹۳-۹۴، ش ۶۴۹؛ الذریعة ۲۲/۲۷ ش ۵۸۵۹.

(۳) أبو أحمد عبدالعزیز بن یحیی بن أحمد بن عیسی الجلودی.

از اصحاب ابو جعفر غزالی استاد جعفر بن قولویه است. صاحب کتاب مقتل ابی عبدالله الحسین علیهما السلام است.

رجال نجاشی: ۲۴۰-۲۴۴ ش ۶۴۰؛ الذریعة ۲۲/۲۵ ش ۵۸۵۱.

(۴) ابو عبدالله - ابو محمد - جابر بن یزید جعفی .

عربی نژاد بوده، ابو جعفر و ابو عبدالله علیه السلام را زیارت کرده و در سال ۱۲۸ وفات یافته، او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۲۸ ش ۳۳۲، الذریعة ۲۲/ ۲۴ ش ۵۸۴۰.

(۵) عبدالله ابن أحمد - محمد - بن ابی الدنيا.

از اهل تسنن است و در سال ۲۸۱ هـ. ق. درگذشت. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

الفهرست: ۱۰۴ ش ۳۳۸؛ المعالم: ۷۶ ش ۵۰۶؛ سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۲۰۳.

(۶) أبو الفضل سلمة بن الخطاب الیراوستانی الأزدورقانی.

او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۸۷ ش ۴۹۸؛ الفهرست: ۷۹ ش ۳۲۴؛ المعالم: ۵۷ ش ۳۷۸؛ الذریعة ۲۲/ ۲۵ ش ۵۸۴۷.

(۷) ابوالحسن علی بن محمد المدائنی.

عامی مذهب بوده، کتابهایش نیکوست، وفاتش سال ۲۲۴ هـ. ق. است. او «مقتل الحسین علیه السلام» یا «سیره در مقتل الحسین علیه السلام» را نگاشته است.

الفهرست: ۹۵ ش ۳۹۵؛ المعالم: ۷۲ ش ۴۸۶.

(۸) ابو زید عمارة بن زید ختوانی همدانی.

او کتاب مقتل الحسین بن علی علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۳۰۳ ش ۸۲۷؛ الذریعة ۲۲/ ۲۶ ش ۵۸۵۵.

(۹) احمد بن عبدالله بکری

صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام».

نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه قروقین در شهر فاس مغرب ضمن مجموعه

۵۷۵/۳ با نام «حدیث وفات سیدنا الحسین» موجود است.

(۱۰) ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری

قمی، معروف به دبه شیب.

او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» را نوشته است.

رجال النجاشی: ۳۲۸-۳۴۹، ش ۹۳۹؛ الذریعة ۲۲/۲۷،

ش ۵۸۶۱.

(۱۱) ابو عبیده معمر بن المثنی التیمی.

سید بن طاووس در این کتاب از او روایت می‌کند، وفاتش ۲۱۰ هـ. ق. است. او

کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» را نگاشته است.

الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۷۳.

(۱۲) هشام بن محمد بن السائب بن بشر بن زید.

عالم به ایام مشهور به فضل و علم و اختصاصی ویژه به مذهب ما دارد. او کتاب

مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۴۳۴-۴۳۵، ش ۱۱۶۶.

(۱۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری عطار.

کوفی است و مستقیم الطریقه (شیعه)، وفاتش ۲۱۲ هـ. ق. است. او صاحب کتاب

مقتل الحسین علیه السلام است.

رجال النجاشی: ۴۲۷-۴۲۸، ش ۱۱۴۸؛ الفهرست: ۱۷۱-۱۷۲،

ش ۷۵۱؛ المعالم: ۱۲۶، ش ۸۵۱؛ الذریعة ۲۲/۲۹، ش ۵۸۷۲؛ فهرست ابن الندیم: ۱۰۶

(۱۴) ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی مدنی بغدادی.

صاحب کتاب الآداب وفاتش ۲۰۷ هـ. ق. کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» از اوست.

الذریعة: ۲۲/۲۸ ش ۵۸۶۹؛ فهرست ابن الندیم: ۴۱۱ الوافی بالوفیات ۴/۲۳۸.

(۱۵) أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی.

صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام».

الفهرست: ۱۵۶-۱۵۷، ش ۶۹۵؛ المعالم: ۱۱۱-۱۱۲، ش ۷۶۲؛ الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۷.

(۱۶) محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین.

استاد ابن الغضائری و در طبقه صدوق است، او ثقة، شریف، صحیح الاعتقاد و دارای تألیفات نیکو است. او صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۸۵، ش ۱۰۲۶؛ الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۸.

(۱۷) أبو عبدالله محمد بن زکریا بن دنیار الغلابی.

مولای بنی غللا، او چهره‌ای شناخته شده از وجود اصحاب ما در بصره است. وفاتش در سال ۲۹۸ هـ. ق. اتفاق افتاد. او صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۴۶-۳۴۷، ش ۹۶۳؛ فهرست ابن الندیم: ۱۲۱.

(۱۸) أبو جعفر محمد بن يحيى الطيَّار قمی .

شیخ اصحاب ما در عصرش ثقة و عین و کثیر الحدیث بود. کتاب مقتل الحسین علیه السلام از اوست .

رجال النجاشی: ۳۵۳، ش ۹۴۶ .

(۱۹) ابن واضح الیعقوبی أحمد بن إسحاق .

اخباری شهیر، صاحب تاریخ یعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ یا سال ۲۸۴. او متأخر بر ابی مخنف است. کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» از اوست .
الذریعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۳ .

(۲۰) أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق أحمري نهاوندی .

او شخصیتی پر تلاش بود و کتب او در کمال استواری است، قاسم بن محمد بن همدانی از وی حدیث استماع نمود. وی متوفای سال ۲۶۹ هـ. ق. می باشد. کتاب «مقتل الحسین بن علی علیه السلام» از اوست .

الفهرست: ۷، ش ۹؛ المعالم: ۷، ش ۲۷؛ رجال النجاشی:
۱۹، ش ۲۱؛ الذریعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۴ .

(۲۱) إبراهيم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی .

زادگاهش کوفه و سکونتش در اصفهان بود، زیدی مذهب بود و بعد اثنا عشری شد، وفاتش سال ۲۸۳ هـ. ق. اتفاق افتاد. مؤلف کتاب مقتل الحسین علیه السلام است .

الفهرست: ۴-۵، ش ۷؛ المعالم: ۳، ش ۱؛ رجال النجاشی:
۱۶-۱۷، ش ۱۹؛ الذریعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۵ .

(۲۲) أبو الحسين الشافعی .

صاحب مفید در حدیث، نجاشی بواسطه استادش أحمد بن عبد الواحد بن عبدون

از او روایت می‌کند. کتاب المقتل از اوست.

الذریعة ۲۲/۲۱-۲۲، ش ۵۸۲۵.

(۲۳) ابن شهر آشوب.

أبو جعفر الحسيني در شرح شافیه از او روایت می‌کند. کتاب المقتل نگاشته اوست.

الذریعة ۲۲/۲۲، ش ۵۸۲۷.

(۲۴) محمد بن حسن بن علی طوسی.

مصنف کتاب مقتل الحسين عليه السلام است.

الفهرست: ۱۵۹-۱۶۱، ش ۶۹۹؛ المعالم: ۱۱۴-۱۱۵، ش ۷۶۶،

الذریعة ۲۲: ۲۷، ش ۵۸۶۳.

(۲۵) نجم‌الدین جعفر بن نجیب‌الدین محمد بن جعفر بن أبي البقاء هبة‌الله بن نما حلی.

متوفاه سال ۶۴۵ هـ. ق. کتاب «مثیر الاحزان و منیر سبل الاشجان» در مقتل از

اوست.

الذریعة ۱۹/۳۴۹، ش ۱۵۵۹-۲۲/۲۲.

(۲۶) ابو عبید القاسم بن سلار - سلام - الهروی.

متوفاه سال ۲۲۴ هـ. ق.

التحییر ذهبی ۱/۱۸۵.

(۲۷) عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی.

متوفاه سال ۳۱۷ هـ. ق. کتاب «مقتل الحسين عليه السلام» از اوست.

كشف الظنون ۲/۱۷۹۴.

(۲۸) عمر بن حسن بن علي بن مالك شيباني .

متوفاً به سال ۳۳۹ هـ . ق . كتاب « مقتل الحسين بن علي عليه السلام » نگاشته اوست .
معجم المؤلفين ۷ / ۲۸۲ .

(۲۹) ضياء الدين ابوالمؤيد الموقق بن احمد خوارزمي .

متوفاً به سال ۵۶۸ هـ . ق . داراي كتاب « مقتل الحسين عليه السلام » است كه در دو جلد قطور
جای گرفته .

(۳۰) ابوالقاسم محمود بن مبارك واسطی .

متوفاً به سال ۵۹۲ هـ . ق . مؤلف كتاب « مقتل الحسين عليه السلام » است .
= إيضاح المكنون ۲ / ۵۴۰ .

(۳۱) عزالدین عبدالرزاق جزری .

متوفاً به سال ۶۶۱ هـ . ق . كتاب « مقتل الشهيد الحسين عليه السلام » از اوست .

(۳۲) سليمان بن أحمد طبرانی .

متوفاً به سال ۳۶۰ هـ . ق . او مؤلف كتاب « مقتل الحسين عليه السلام » است .
ابن مندة در نهاية المعجم الكبير جزوه‌ای رسا در ترجمه حال طبرانی آورده و در
صفحه ۳۶۲ شماره ۳۹ همین کتاب ، کتاب مقتل الحسين را به نام طبرانی ثبت کرده
است .

(۳۳) علی بن موسی بن جعفر بن طاووس .

متوفاً به سال ۶۶۴ هـ . ق . همین کتاب « ملهوف علی قتل الطغوف » از اوست . و
کتاب « المصرع الشين في قتل الحسين عليه السلام » نیز نگاشته اوست .

شرح حال موجز
سیکین بن طاووس



او سید رضی الدین أبو القاسم علی بن سعد الدین اَبی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن طاووس است.

نَسَبِ والایش از پدر به امام مجتبی علیه السلام و از مادر به امام حسین علیه السلام می رسد و از همین رو به ذوالحسین ملقب گردیده است.

او به ابن طاووس معروف شد زیرا که یکی از نیاکانش به نام ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن الحسن خوش منظر با پاهایی نازیباً بود و از همین رو طاووسش خواندند و اولاد و احفادش بدین عنوان ملقب شدند.

او در نیمه محرم سال ۵۸۹ در حله^{حله} متولد شد، این قول که تولدش در رجب سال ۵۸۷ بوده سخنی ضعیف است.

ابن طاووس در حله نشو و نما یافت و مقدمات را در آن جا فرا گرفت. او تا سال ۶۰۲ در حله بود و نزد اساتید زیادی تلمذ نمود و از جمعی دیگر اجازه گرفت، که از جمله ایشانند:

پدرش سعدالدین موسی .

جدش ورام بن ابی فراس نخعی . آن گونه که ابن طاووس می گوید پدر و جدش ورام در تربیت وی بیشترین اهتمام را نموده، تقوی و تواضع را بدو آموختند.

ابوالحسن علی بن یحیی الخياط - الحناط - سوراوی حلی

حسین بن احمد سوراوی

اسعد بن عبدالقادر

محمد بن جعفر بن هبة الله

حسن بن علي الدرابي

محمد السوراي

محمد بن معد الموسوي

فخار بن معد الموسوي

حيدر بن محمد بن زيد الحسيني

سالم بن محفوظ بن عزيزة الحلبي

جبرئيل بن احمد السوراي

علي بن الحسين بن احمد الجواني

حسين بن عبدالكريم الغروي

محمد بن عبدالله بن علي بن زهرة الحلبي

ابن طاوس نزد اساتیدی غیر شیعه نلمذ کرد و از آنان اجازت گرفت و فضیلت

شیعه را در روایت از آنان توجیه فرمود، که از جمله آنانند:

محمد بن محمود النجار.

مؤیدالدین محمد بن محمد قمی.

ابن طاووس با زهرا خاتون دخت وزیر شیعی ناصر بن مهدی ازدواج فرمود، و

بدین ازدواج راغب نبود، چه وصلت با چنین خانواده‌ها گرایش به دنیا را در پی دارد.

و ما از حال مشارالیه اطلاع کافی نداریم. ما نمی‌دانیم آیا او برای سید فرزندی آورد یا

خیر. فرزندان معروف سید همگی از امّ ولدها بودند.

سید ارتباط نیکویی با متصدیان حکومت چون وزیر علقمی محمد بن احمد و

برادران وی و پسرش داشت.

سید روابط خسنه‌ای با خلیفه مستنصر عباسی داشت، تا آن جا که خلیفه در جانب

شرقی شهر خانه‌ای برای سید مهینا ساخته بود.

خلیفه تلاش ورزید که سید بن طاووس را به مسائل سیاسی کشانده و نقابت تمام

طالبین را به عهده وی گزارد که سید بشدت امتناع ورزید.
مستنصر کوشید سید را به عنوان سفیر نزد حاکم مغول گسیل دارد که این را هم
نپذیرفت.

نخستین فرزند سید در ۹ محرم ۶۴۳ ه. ق. در حله متولد گردید، و فرزند دوم سید
در ۸ محرم سنه ۶۴۷ در نجف به دنیا آمد.
آنچه از کتب سیر و تراجم به دست می آید این است که سید در ۶۴۱ ه. ق. به حله
بازگشت و در ۶۴۵ ه. ق. به نجف رفت و از آن جا در ۶۴۹ به کربلا رفت و در ۶۵۲ به
عزم سامره باری سفر برپست و هنگام رسیدن به بغداد در همان جا رحل اقامت افکند،
و هنگام سقوط بغداد به دست مغول، سید در بغداد بود.

چون هلاکو خان وارد مستنصریه شد از علماء این مسأله را پرسید که: آیا حاکم
مسلمان ظالم افضل است یا حاکم کافر عادل؟ کسی به این پرسش پاسخی نداد جز
سید که فرمود: حاکم کافر افضل است و در این فتوی بقیه علماء از سید تبعیت
کردند.

روشن است که این فتوای سید از باب تقیه برای حفظ جان مسلمانان بود، چه خدا
می داند اگر این فتوی نبود معلوم نیست آیا در بغداد مسلمانی جان سالم بدر می برد
یا نه.

در ۱۰ ماه صفر سال ۶۵۶ بود که هلاکو سیدین طاووس را احضار کرده و به وی
امان داد و سید به حله رفت.

در ۹ محرم ۶۵۸ سید در نجف در خانه اش بود.
و در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۵۸ در بغداد در خانه اش بود.
آمده است که: هلاکو نقابت علویان را در سال ۶۵۶-۶۶۱ به سید داد و ظاهر آن
است که در ۶۵۶ نقابت بغداد و در ۶۶۱ نقابت همه طالبیان را بدو داد.

سید در ابتداء از پذیرفتن نقابت سرباز زد لیکن شیخ نصیرالدین طوسی بدو اعلام
کرد که نپذیرفتن آن موجب مرگش می گردد و بدین ترتیب سید بناچار پذیرفت.

در بامداد روز دوشنبه ۵ ذی القعدة ۶۶۴ هـ. ق. در بغداد رحلت نمود، و آرزوی دیرینش که دفن در نجف بود با دفن در نجف تحقق یافت.

راهیابی به زندگی سیدبن طاووس در دوران پایانی زندگی او بسیار دشوار است. برخی گویند: در سمت نقابت وفات نمود، چنان که گفته شده: در اواخر عمر از نقابت عزل گردیده بود، یا او و برادرش را شهید کردند.

سید قسمت اول کتاب الملاحم خود را در ۱۵ محرم ۶۶۳ هـ. ق. هنگام خروج از بغداد به عزم زیارت نجف و توقفش در حله نوشت.

در جمادی الاولی ۶۶۴ هـ. ق. به بعضی از شاگردانش اجازه داد.

این که ابن طاووس در سال ۶۲۷ هـ. ق. به قصدی جز زیارت خانه خدا از عراق خارج شده باشد به ما نرسیده است.

وضع مالی سیدبن طاووس، خوب بود و در وصیت به فرزندانش یادآور شد که به دلیل تاسی به پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ طلا و نقره به ارث ننهد، و املاک و باغاتی را به یادگار گذارد.

معروف است که سید صاحب کرامات بوده که بعضی را در نوشته‌هایش آورده و پاره‌ای دیگر را شرح حال نویسان او آورده‌اند، تا آن جا که گفته می‌شد: او ارتباط مستقیم با حجة المنتظر عجل الله فرجه داشت، و گفته شده که اسم اعظم به وی اعطا گردیده لیکن اجازه نداشت آن را به فرزندانش بیاموزد.

ابن طاووس را سه برادر بود:

شرف الدین ابوالفضل محمد

عزالدین حسن.

جمال الدین ابوالفضائل احمد پدر غیات الدین عبدالکریم.

ابن طاووس چهار دختر داشت که نام دو نفر آنها در کتابها آمده است.

شرف الاشراف.

فاطمه.

سید همواره از دخترانش با مباحثات یاد می‌کرد، زیرا قرآن را از حفظ داشتند. شرف الاشراف در ۱۲ سالگی و فاطمه پایین‌تر از ۹ سالگی قرآن را حفظ نمودند، و سید دو نسخه قرآن برای آن دو وصیت کرد.

سید را وصایای زیادی است که فرزندان خود و شیعیان را به ملازمت تقوی و ورع و عزلت از مردم در حد امکان تشویق می‌کرد، چه اختلاط با مردم موجب دوری از خدای متعال می‌گردد.

سیدبن طاووس دارای کتابخانه معظمی بود که برایش فهرست تألیف گردید، و از کتابخانه‌های مهمی است که در تاریخ ثبت است.

سیدبن طاووس همواره بر التزام به تقوی و پایبندی به اخبار رسیده از پیامبر و اهل‌البیت علیهم‌الصلاة والسلام تشویق می‌کرد، چه، اخبار منبع اصیل معرفت دین است.

سید تألیقاتی سودمند در علوم گوناگون دارد که از آن جمله است:

الامان من اخطار الأسفار والزمان

أنوار اخبار أبي عمر الزاهد.

الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة.

الأسرار المودعة في ساعات الليل والنهار.

أسرار الصلوة و أنوار الدعوات.

ثمرات المهجة في مهمات الاولاد.

البشارات بقضاء الحاجات على يد الأئمة بعد الممات.

الدروع الواقية من الاخطار.

فلاح السائل و نجاح المسائل في عمل اليوم و اللیل.

فرج المهموم في معرفة الحلال و الحرام من علوم النجوم.

فرحة الناظر و بهجة الخواطر.

فتح الأبواب بين ذوی‌الالباب و ربّ‌الأرباب في الاستخارة و ما فيها من وجوه

الصواب .

- فتح الجواب الباهر في خلق الكافر .
 غياث سلطان الورى لسكان الثرى .
 الإبانة في معرفة أسماء كتب الخزانة .
 إغاثة الداعي و إعانة الساعي .
 الإجازات لكشف طرق المغازات .
 الإقبال بالأعمال الحسنة .
 الإصطفاء في أخبار السلوك والخلفاء .
 جمال الأسبوع في العمل المشروع .
 الكرامات .
 كشف المعجزة لثمرة المهجة .
 لباب المسرة من كتاب ابن أبي قرّة .
 الملهوف علي قتيلى الطوف .
 المثامات الصادقات .
 سالك المحتاج إلى مناسك الحاج .
 المضمار للسباق واللحاق بصوم شهر إطلاق الأرزاق وعتاق الأعناق .
 مصباح الزائر و جناح المسافر .
 مهج الدعوات و منهج العناية .
 محاسبة النفس .
 المهمات في إصلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتهجد .
 المجتنى من الدعاء المجتبى .
 مختصر كتاب ابن حبيب .
 المنتقى في العوذ و الرقى .
 الموسعة والمضايقة .

القبس الواضح من كتاب الجليس الصالح.
ربيع الألباب.

رى الظمان من مروى محمد بن عبدالله بن سليمان
روح الأسرار و روح الأسرار.

السعادات بالعبادات التي ليس لها أوقات معيّنات.
سعد السعود للنفوس.

شفاء العقول من داء الفضول في علم الأصول.
التحصيل من التذليل.

التحصيل من أسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين.
التمام لمهام شهر الصيام.

تقريب السالك إلى خدمة المالك.

الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف.

التراجم فيما تذكره عن الحاكم.

التعريف للمولد الشريف.

التشريف بالمن في التعريف بالفتن.

التشريف بتعريف وقت التكليف.

التوفيق للوفاء بعد تفريق دارالفناء.

طرف من الأنبياء و المناقب في شرف سيد الأنبياء و عترته الأطايب.

اليقين في اختصاص مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين.

زهر الربيع في أدعية الأسابيع

این کوتاه نوشت، شرحی فشرده از زندگی مبارک و پر بار سید بود که از کتب عدیده برگزیدیم و اهم آن نوشتار آل یاسین درباره زندگی و تألیفات و کتابخانه سید بن طاووس و نوشتار دوم از اتان کلبرک پیرامون کتابخانه و احوال و آثار سید به زبان انگلیسی می باشد که اخیراً به زبان فارسی ترجمه گردیده است.



سید بن طاووس
در آثار دانشمندان

دانشمندی که در کتب خود

از سید بن طاووس سخن به میان آورده‌اند

- ۱- المیرزا عبدالله: ریاض العلماء ۴/ ۱۶۱.
- ۲- علی بن انجب بن الساعی: تاریخ ابن الساعی.
- ۳- خوانساری: روضات الجنات ۴/ ۳۲۵- ۳۳۹.
- ۴- المجلسی: بحار الأنوار ۱/ ۱۲- ۱۳، ۱۰۷/ ۳۴ و ۲۷- ۴۵ و ۶۳ و ۲۰۸.
- ۵- ابن الطقطقی: تاریخ الفخری: ۱۳.
- ۶- مشاركة العراق في نشر التراث: شماره ۵۸.
- ۷- مجلة الزهراء: ۲/ ۶۳۵.
- ۸- مجلة المجمع العلمي العراقي: ۱۲/ ۱۹۲.
- ۹- مجلة معهد المخطوطات: ۴/ ۲۱۶.
- ۱۰- عبدالحسین الأمینی: الغدير ۴/ ۱۸۷.
- ۱۱- محمد هادی الأمینی، معجم رجال الفكر والأدب في النجف ۱/ ۸۰- ۸۲.
- ۱۲- جواد الشهرستانی: مقدمة كتاب الامان: ۴- ۸.
- ۱۳- الحرّ العاملي: أمل الآمل ۲/ ۲۰۵.
- ۱۴- عليّ العدناني: مقدمة كتاب نبأ المقالة الفاطمية: ۱۲- ۲۱.
- ۱۵- اتان کلبرك: کتابخانه و آثار و احوال ابن طاووس که به زبان انگلیسی تألیف

- سال ١٤١٣ هـ. ق. در قم به فارسى ترجمه و در ٧٧١ صفحه منتشر گردیده است.
- ١٦- محمد الحسنون: مقدمة كتاب كشف المحجة: ١٥-٣٤.
- ١٧- حامد الخفاف: مقدمة كتاب فتح الأبواب: ٩-٤١.
- ١٨- كمال الدين عبدالرزاق بن الفوطى: الحوادث الجامعة و التجارب النافقة في المائة السابقة: ٣٥٠ و ٣٥٦ (در اين كه اين كتاب از ابن الفوطى باشد نظر و تأمل است).
- تلخيص مجموع الآداب ٤٨٩/٥ و ٥٤٧.
- ١٩- ابن عنبه: عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب: ١٩٠-١٩١.
- ٢٠- الطريحي: مجمع البحرين ٨٣/٤ طوس.
- جامع المقال فيما يتعلق باحوال الحديث و الرجال: ١٤٢.
- ٢١- الشيخ يوسف البحراني: لؤلؤة البحرين: ٢٣٥.
- الكشكول ٣٠٦/١-٣٠٧، ١٩٦/٢.
- ٢٢- التفريشى: نقد الرجال: ٢٤٤.
- ٢٣- محمد أمين الكاظمى: هداية المحدثين إلى طريقة المحمدين: ٣٠٦.
- ٢٤- سركيس: معجم المطبوعات ١٤٥/١.
- ٢٥- الأردبيلي: جامع الرواة ١٣/١.
- ٢٦- أبو علي محمد بن اسماعيل: منتهى المقال في أحوال الرجال: ٢٢٥ و ٣٥٧.
- ٢٧- الوحيد البهبهاني: التعليقة: ٢٣٩.
- ٢٨- الدزفولى: مقابس الأنوار: ١٢ و ١٦.
- ٢٩- النورى: مستدرک الوسائل ٣/٤٦٧-٤٧٢.
- ٣٠- البغدادي: هدية العارفين ٧١٠/٥.
- ايضاح المكنون ٧٦/٣ و ٧٧، ٩٠، ١١٠، ٢٠٢، ٣٤٠، ٣٦٥، ٤٧١، ٥٤٨، ١٦/٤،
٦٧٣، ٦٠٩، ٤٩٥، ٤٩٢، ٤٣٩، ٤٣٠، ٤١٧، ٣٦٦، ١٨٦، ١٦٠، ١٥٨، ١٥١، ٨٣، ٨٢
و ٧٣١.
- ٣١- مامقاني: تنقيح المقال: ٢/٣١٠.

- ۳۲- القمی: الکنی والألقاب ۱/ ۳۲۷، هدیة الأحباب: ۷۰.
- ۳۳- سفینه البحار ۲/ ۹۶.
- ۳۴- الفوائد الرضویة: ۴۳، ۱۰۹، ۱۹۹، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۸۶.
- ۳۵- الطهرانی: الأنوار الساطعة فی المائة السابقة (طبغات أعلام الشيعة): ۱۰۷، ۱۱۶ و ۱۶۴.
- ۳۶- مصفی المقال: ۳۰۱.
- ۳۷- الذریعة ۱/ ۵۸، ۱۲۷، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۶ و ۲/ ۲۰، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۱۲۱، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۹۲، ۴۱۸، ۱۱۱/ ۳، ۱۱۳، ۱۵۹، ۳۰۳، ۳۹۶، ۳۹۸ و ۴/ ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۱۵، ۴۵۴، ۵۰۰ و ۵/ ۱۲۹، ۱۷۰، ۲۳۶ و ۶/ ۲۶۰ و ۷/ ۱۰۰ و ۸/ ۱۴۶، ۱۹۰ و ۱۰/ ۷۵ و ۱۱/ ۱۰۹، ۲۶۲ و ۱۲/ ۷۳، ۱۰۱، ۱۱۹ و ۱۴/ ۱۴۰، ۲۰۵ و ۱۵/ ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۴۲ و ۱۶/ ۷۳، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۰۷ و ۱۷/ ۳۶، ۲۸۹ و ۱۸/ ۵۸، ۶۹، ۷۶، ۹۵، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۲۶، ۳۸۹ و ۱۹/ ۳ و ۲۰/ ۱، ۶۸، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۹۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۸۰ و ۲۱/ ۱۲، ۲۰، ۲۳، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۵ و ۲۲/ ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۳۸ و ۲۳/ ۸، ۱۶۱، ۲۲۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۹ و ۲۴/ ۶۳، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۷۰ و ۲۵/ ۸، ۱۰۵، ۲۲۴، ۲۷۹ و ۲۶/ ۲۱۰، ۲۴۹ و ۲۷۰.
- ۳۸- الأمين: أعیان الشيعة ۸/ ۳۵۸.
- ۳۹- الخوئی: معجم رجال الحدیث ۱۲/ ۱۸۸.
- ۴۰- الزركلي الأعلام ۵/ ۲۶.
- ۴۱- كخاله: معجم المؤلفین ۷/ ۲۴۸.
- ۴۲- آل یاسین: السید علی آل طاووس حیاته، مؤلفاته، خزانه کتبه، ۵۸ صفحه.
- ۴۳- عبدالرزاق کمونه: موارد الاتحاف فی نقیباء الأشراف ۱/ ۱۰۷- ۱۱۰.
- ۴۴- یعقوبی: البابلیات ۱/ ۶۴- ۶۶.
- ۴۵- حاجی خلیفة: كشف الظنون: ۱۶۶، ۷۵۲، ۱۶۰۸، ۱۹۱۱.

- ۴۶- الأنصاري: مقدمة كتاب اليقين: ۵۳- ۸۴.
- ۴۷- محمد حسن الزنوزي: رياض الجنة ۱/ ۲۱۹- ۲۲۴.
- ۴۸- المدرس: ربحانة الأدب ۸/ ۷۶- ۷۹.
- ۴۹- مشار: مؤلفين كتب چاپي ۴/ ۴۱۳- ۴۱۷.
- ۵۰- الصدر: تأسيس الشيعة: ۳۳۶.
- ۵۱- افرام: دائرة المعارف ۳/ ۲۹۶.
- ۵۲- مجلة مجمع العلم العربي دمشق: ۲۸/ ۴۶۸.
- ۵۳- ابن داود: الرجال: ۲۲۶- ۲۲۸.
- ۵۴- الشهيد الثاني: حقائق الايمان: ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۰ و ۲۶۷.
- ۵۵- بروكلمان: ذيل ۱/ ۹۱۱- ۹۱۳.
- ۵۶- نامه دانشوران ۱/ ۱۶۱- ۱۶۸.
- منابع فراوان ديگري نيز هست كه به همين مقدار بسنده مي شود،
 مي توان با مطالعه آثار خود ابن طاووس با زندگي او آشنا شد، زيرا او در لابلای
 كتابهايش به لايه های بسياري از زندگي خود اشاره کرده است كه برخي از آنها را
 يادآور مي شويم:
- ۱- الإقبال: ۳۳۴، ۵۲۷، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸ و ۷۲۸.
- ۲- الأمان: ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۳.
- ۳- الإجازات لكشف طرق المفازات، در جلد ۱۰۷/ ۳۷- ۴۵ بحار علامه مجلسي
 بخشي از آن را آورده است.
- ۴- جمال الأسوع: ۲، ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۲.
- ۵- مهج الدعوات: ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۹۶ و ۳۴۲.
- ۶- كشف المحجة: ۴، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۲- ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷ و ۱۳۰-
 ۱۳۲، ۱۳۴- ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱ و ۱۹۳.
- ۷- اليقين: ۵، ۴۵، ۷۹- ۸۱، ۱۷۸ و ۱۹۱.

- ۸- فلاح السائل: ۲، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۹ و ۲۷۰.
- ۹- سعد السعود: ۳، ۲۵، ۲۷، ۲۳۲-۲۳۳.
- ۱۰- الملاحم والفتن: ۸۱، ۸۲ و ۹۲.
- ۱۱- فتح الأبواب: ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۶۴ و ۳۲۸.
- ۱۲- فرج المهموم: ۱، ۱۴۶، ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۸۷.
- به علاوه کتابهای دیگری که سید نگاشته است و در بیشتر آنها زوایای بسیاری از زندگیش را یادآور شده که اگر همه آنها گرد آورده شود کتابی مستقل پیرامون زندگی ابن طاووس به قلم خود او فراهم می‌آید.

پرامون این کتاب



تعلق این کتاب به سید بن طاووس

سید بن طاووس این کتاب را در الاقبال: ۵۶۲، و کتاب کشف المحجّة: ۱۹۴ از آن خود دانسته است.

او در کشف المحجّة گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» که درباره شهادت حسین علیه السلام به نگارش درآمده در ترتیب و تلیق از امور شگفتی بهره مند است و آن همان فضل خداوندی است که برابر نگارش آن ره نمود.

او در کتاب اجازاتش آن چنان که در بحار ۴۲/۱۰۷ نیز آمده می گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» را در حالی تصنیف کردم که، کسی را نمی شناسم در چنین کتابی از من پیشی گرفته باشد، و کسی که بر این کتاب آگاهی داشته باشد بر مفهوم این سخن آگاه است.

از جمله دلایل تعلق این کتاب به سید آن است که نام نویسنده کتاب در مقدمه همین کتاب آمده است. نیز هر کس با شیوه نگارش سید آشنایی داشته باشد درمی یابد که این کتاب از آن اوست.

مصنّف در آخر این کتاب می گوید: کسی که ترتیب و انسجام این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم آن آگاه باشد می داند که این کتاب بر امثال خود امتیاز و فضیلت دارد. شیخ طهرانی در الذریعة ۳۸۹/۱۸ شماره ۵۷۶، ۲۲/۲۲۳ و بروکلیمان ذیل ۹۱۲/۱ ش ۵ این کتاب را به سید نسبت داده اند.

اتان کلبرک در نوشتار خود کتاب را از سیدبن طاووس دانسته می‌گوید: لهوف از اشهر مؤلفات سیدبن طاووس است.

و نیز می‌گوید: این کتاب بارها چاپ و با فارسی نیز ترجمه گردیده است. او گوید: لهوف عبارت از نقل اصل حوادث مربوط به واقعه کربلا و رویدادهای پس از آن است و اکثر داستان را از راوی غیر معروف آورده تا در عاشورا خوانده شود.

کلبرک متذکر گردیده است: از کتب سید یکی نیز کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین» است و این در جایی گفته نشده است و تنها دلیل آن این است که نسخه خطی آن در لیدن تحت شماره ۷۹۲ موجود می‌باشد.

او احتمالاتی را بر می‌شمرد و مقایساتی بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف می‌نماید که براساس آنها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند.

اتان کلبرک احتمال می‌دهد که: سیدبن طاووس بر مقتل ابی مخنف اعتماد کرده و بر آن افزوده، مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است.

بر این اساس مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف همان کتابی است که سید مرتب کرده و بر آن افزوده است.

گفته می‌شود: المصرع الشین و لهوف دو کتاب‌اند گرچه در مواردی اتحاد بین آن دو دیده می‌شود.

به نوشتار اتان از سیدبن طاووس ۷۶-۷۸ رجوع گردد.

شیخ محمد حسن آل یاسین در نوشتار خود از ابن طاووس: ۱۸ این کتاب را منسوب به سید دانسته می‌گوید، در ایران و نجف چند بار به چاپ رسید.

به هر حال بی‌تردید ملهوف از آن سید است و غیر از کتاب «المصرع الشین» است که وی از مقتل ابی مخنف گرفته، اگر چه بین آن دو تشابهاتی دیده می‌شود.

نام کتاب

این کتاب با نامهای مختلف آمده و تمام آن به اختلاف نسخه‌ها و خود مؤلف

باز می‌گردد، زیرا مؤلف برای کتب خود اسامی گوناگون، یا نامی واحد را با تغییر برگزیده است. اسامی کتاب حاضر آن گونه که در خطیها و منابع آمده به این شرح است:

- ۱- اللهوف على قتلى الطفوف.
 - ۲- الملهوف على قتلى الطفوف.
 - ۳- الملهوف على قتل الطفوف.
 - ۴- اللهوف في قتلى الطفوف.
 - ۵- الملهوف على أهل الطفوف.
 - ۶- المسالك في مقتل الحسين عليه السلام آن گونه که بر جلد نسخه (ر) آمده، بر این اساس که ابن طاووس در مقدمه‌اش می‌گوید: و آن را بر سه مسلک وضع کردم.
- شیخ طهرانی در الذریعة ۲۲/۲۲۳ اللهوف على قتل الطفوف را شهر می‌داند. ما نام کتاب را بر اساس نسخه معتمد «ر» «الملهوف على قتلى الطفوف» برگزیدیم چنان که در کشف المحجّة: ۱۹۴ و اجازات بحار ۴۲/۱۰۷ و دیگر آثار او همین نام آمده است.

نسخ کتاب

این کتاب به دلیل اهمّیت و بافت آن بر شیوه‌ای لطیف، با استقبال نسخه‌برداران روبرو گردید، زیرا علماء را بدان نیاز بوده و نسخه‌های زیاد از آن را در کتابخانه‌های جهان می‌بینیم، از جمله:

- ۱- کتابخانه بزرگ و عمومی آیه الله مرعشی نقذ تحت شماره ۶۰۶۸، رساله سوم کاتب محمد تقی بن آقا محمد صالح، تاریخ کتابت ۱۳۰۳ هـ. ق، فهرست کتابخانه ۱۶/۷۰.
- ۲- همان کتابخانه ضمن مجموعه شماره ۷۵۲۰، رساله سوم به خط طالب بن محمد طالب مازندرانی تاریخ کتابت ۱۱۱۹ هـ. ق، فهرست کتابخانه ۱۹/۳۲۷.
- ۳- کتابخانه ملک تهران ش ۶۰۶۹ تاریخ کتابت ۱۰۵۲.

- ۴- کتابخانه مجلس تهران ضمن مجموعه شماره ۳۸۱۵ تاریخ کتابت ۱۱۰۱ هـ. ق.
- ۵- کتابخانه مجلس ضمن مجموعه شماره ۴۸۲۶ تاریخ نوشتن قرن ۱۱.
- ۶- کتابخانه امام رضا علیه السلام، مشهد شماره ۶۷۱۲ تاریخ تحریر: ۱۰۹۱ هـ. ق.
- ۷- کتابخانه رضویه ایضاً شماره ۱۳۶۷۱ تاریخ کتابت ۱۲۰۲ هـ. ق. یا ۱۲۲۰ هـ. ق.
- ۸- نیز کتابخانه رضویه شماره ۲۱۳۲ تاریخ کتابت ۱۲۳۳ هـ. ق.
- ۹- نیز کتابخانه رضویه شماره ۸۸۷۴ بدون تاریخ.
- ۱۰- نیز کتابخانه رضویه شماره ۸۱۲۴ بدون تاریخ.
- ۱۱- نیز کتابخانه رضویه شماره ۱۵۳۱۷ خط ابوالحسن اصفهانی تاریخ کتابت ۱۱۱۷ هـ. ق.
- ۱۲- نیز کتابخانه برلین شماره ۹۱۲ تاریخ کتابت ۱۰۲۰ هـ. ق.

چاپهای کتاب

این کتاب بارها به چاپ رسیده، که بعضی را یادآور می شویم:

- ۱- طهران، چاپ سنگی، رحلی، با جلد دهم بخار.
- ۲- طهران، سنه ۱۲۷۱ هـ. با رساله اخذ الثار و قصیده عینیة سید حمیری.
- ۳- طهران سال ۱۲۸۷ هـ. سنگی.
- ۴- طهران سنه ۱۳۱۷ هـ. سنگی رقی تصحیح محمود مدرّس.
- ۵- طهران سال ۱۲۷۵ هـ. با کتاب مهیج الأحزان و مقتل أبی مخنف.
- ۶- طهران سال ۱۳۲۲ هـ. سنگی، رقی.
- ۷- طهران سال ۱۳۶۵ هـ. سنگی، جیبی.
- ۸- طهران، المكتبة الاسلامیة، جیبی، با حواشی سید محمد صحفی.
- ۹- صیداء سال ۱۳۲۹ هـ. .
- ۱۰- بیروت، رقی.
- ۱۱- بمبئی، سال ۱۳۲۶ هـ. سنگی، رقی به همراه مقتل أبی مخنف و مثير الاحزان.

- ۱۲- نجف، رقعی.
- ۱۳- نجف، رقعی، به همراه داستان مختار.
- ۱۴- نجف، سال ۱۳۶۹ هـ. رقعی.
- ۱۵- قم، جیبی، با مقدمه و حاشیه محمد صفحی.
- ۱۶- نجف، سال ۱۳۸۵ هـ. کتابخانه حیدریه با حکایت مختار.
- ۱۷- قم، منشورات شریف رضی سال ۱۳۶۴ شمسی با قصه مختار.
- ۱۸- تبریز، سنگی.

ترجمه کتاب

میرزا رضا قلی خان کتاب را به فارسی ترجمه و لجه الالم و حجة الأمم نام نهاد.
الذریعة ۱۸/۲۹۶.

و نیز شیخ احمد بن سلامه نجفی آن را به فارسی برگرداند.
الذریعة ۲۶/۲۰۱.

نیز محمد ابراهیم بن محمد مهدی نواب این کتاب را به فارسی ترجمه کرده
«فیض الدموع» نامیده است و در تهران به سال ۱۲۸۶ هـ. به چاپ رسیده است.
نیز سید احمد فهری ترجمه اش کرده به نام «آه سوزان بر مزار شهیدان» به چاپ
رسانده است.

روش ما در این کتاب

هدف ما در تحقیق این کتاب این است که نص عبارات را ضبط و بدور از خطا
عرضه داریم و برای تحقق این خواسته اعتماد ما بر نسخ زیر است:
الف: نسخه کتابخانه رضویه در مشهد به شماره ۱۵۳۱۷ به همراه کتاب «الدر
الثمین» و نسخه‌ای به خط ابوالحسن اصفهانی که در سال ۱۱۱۷ به رشته تحریر
درآمد، و برایش نشانه (ر) را گذارده‌ایم.

ب: آنچه را مجلسی در بحار از ملهوف نقل کرده و اکثر کتاب را در بحار آورده، با نشانه (ب).

ج: نسخه چاپی در نجف چاپخانه حیدریه به سال ۱۳۶۹ هـ. با نشانه (ع) که تنها اندکی بر آن اعتماد کرده ایم.

ما عین عبارت و نص و تصحیح آن را با تطبیق بر این نسخ آورده ایم، و اکثر اختلافات که دارای توجیه و معنایی بوده در حاشیه یادآور شده ایم.

مرحله دوم تحقیق ما، ضبط اعلام آمده در متن کتاب است، و در تطبیق این اعلام با منابع رجالی و تاریخی با این مشکل روبرو شدیم که اعلام آمده در این نسخ معتمده تحریف و تصحیف گردیده است، لذا بناچار با کتب صحیح رجالی تطبیق و اصلاح و تصحیح نموده و در ترجمه حال آنان اشارتی کوتاه در حواشی آوردیم، تا خواننده با مطالعه آن با احاطه کامل با واقعه کربلا آشنایی یابد، و قسمتی از منابع تراجم را از کتاب اعلام خیرالدین زرکلی و حاشیه اعلام النبلاء و کتب دیگر بهره گرفتیم. و ترجمه‌ای کوتاه نیز از کتب در متن آورده ایم.

نیز شرحی مختصر از بلاد و آبادیهای مذکور در متن آوردیم تا خواننده از آغاز تا انجام از نظر جغرافیا نیز احاطه کامل به واقعه کربلا بیابد.

سخنان امام حسین علیه السلام را در تمام کتاب با حروف درشت آوردیم تا از سخنان دیگران متمایز باشد.

در آخر کتاب فهرستهایی را برای تسهیل در منابع آوردیم. خوشنودم از این که در پایان مقدمه سپاس و تقدیر و افرم را به همسر علویه فاضله ام شیماء برای همراهی او در تحقیق این کتاب و دیگر کتب سلف صالح تقدیم دارم، خدایش بهترین پاداش محسنان را به وی عطا کند و با جدش سید المرسلین محشورش فرماید... آمین.

و آخرین سخن ما الحمد لله رب العالمین است.

شهر مقدس قم، ۳ شعبان - ۱۴۱۳ هـ

یادواره میلاد مولانا امام حسین علیه السلام

فارس الحسون (تبریزیان)

متن کتاب
لهوف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش مر خدای را سزد که از افق خردها بر بندگانش متجلی است، او که با منطق کتاب و سنت پرده از روی مراد و خواسته‌اش به کناری زد، او که دوستانش را از آلودگی به دار غرور (دنیا) منزّه داشته و آنان را به انوار سرور بالا برد.

این عنایت نه از باب عطای فزون بر خلاق و نه پناهیدن آنان به راههای زییاست بلکه آنان را پذیرای الطاف و مستحقّ اوصاف نیکو دید و از همین رو تعلق آنان را به ریسمانهای مهمل کاری نپسندید، بلکه آنان را توفیق تخلق به اعمال کمالیه بخشید. تا آن جا که جانهای آنان از غیر خدا ملول گردیده روانهایشان به زیور عرفان رضایش آراسته شد، پس دلهای آنان به سوی ظلّ او و آرزوهایشان به کرم و فضل او روی آورد.

در نزد آنان شادمانی و صول به دار بقاء را می‌بینی و در چهره‌شان اثر شفقت مشفق به گاه دریافت اخطار لقای او را می‌نگری.

هماره اشتیاقهایشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوشرویی آنها با آمد و شد به درگاه ربوبی همراه است، و گوشهای آنان برای استماع اسرار او شنوا، و دلهایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست.

خدا به اندازه تصدیق ایشان بر آنان تحیت فرستاده از نزد خود آنان را عطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد.

پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحتِ جلال او باز دارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصالش دور می‌کند، تا آنجا که لذت و تمتع آنان در اُنس با این کَرَم و کمال است، و خدا برای اَبَد آنان را در جامهٔ فخریم مهابت و جلال در آورد.

و چون بدانند که زندگی آنان مانع از دستیابی بدین خواست و الاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اِکرامِ اوست، لباس زیستن در دنیا از تن برون فکنند و کوبهٔ لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذت رسند و متلذذ گردند.

و این تشریف اعلی است که جانهای شهدای طف (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبال از سرگ بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و ابدان مقدسه‌شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد.

و ه سید مرتضی علم الهدی (رضوان الله علیه) در وصف این گونه انسانهای برتر چه زیبا می‌سراید:^۱

لَهُمْ جِسْمٌ عَلَي الرَّمْضَاءِ مَهْمَلَةٌ وَانْفُسٌ فِي جَوَارِ اللَّهِ يَقْرِنُهَا

اجسادشان بر بسترِ ریگزارِ درخفته و جانهایشان میهمانِ جوارِ خداوند است

كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعَهَا وَ أَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مَحِيبَهَا

گر نیا آن که در پی اضرارشان بود نفع رساننده، و کشنده‌شان با شمشیر زنده‌کننده‌شان بودند

۱- أبو القاسم علي بن حسين بن موسى بن محمد بن موسى بن ابراهيم ابن امام كاظم عليه السلام، نقيب طالبيان و یکی از ائمه علم کلام و ادب و شعر است، مولد و وفاتش در بغداد بوده، از جماعتی چون شیخ مفید، حسین بن علی بن بابویه روایت کرده، و جمعی چون سلار و ابی صلاح حلّی و خطیب بغدادی و قاضی ابن قدامه از او روایت کرده‌اند، صاحب تألیفاتی چون الشافی فی الامامه و... می‌باشد. وفاتش ۴۳۳ یا ۴۳۶ است. *ریاض العلماء* ۱۴/۴؛ *وفیات الاعیان* ۳/۳۱۳؛ *الکنی والألقاب* ۲/۴۳۹؛ *میزان الاعتدال* ۲/۲۲۳؛ *لسان المیزان* ۴/۲۲۳؛ *جمهرة الأنساب*: ۵۶؛ *الأعلام*

و اگر نبود امثال فرمان کتاب و سنت که باید برای ناپدید شدن و محو اعلام هدایت و تأسیس حکومت غوایت و گمراهی - حکومت بنی امیه - و تأسف بر از دست دادن این سعادت، و تلّف و افسوس بر این گونه شهادتها و غروب این کواکب تابان لباس عزا و مصیبت درآییم، هر آینه زینده بود که برای این نعمت بزرگ کسوت مسرت و شادمانی بر تن کشیم.

و چون در این عزاداری رضایت سلطان معاد (پروردگار)، و هدف بندگان نیک نهفته، لذا ما در لباس عزا درآمده هماره آب در دیده می گردانیم، سخن ما با چشممان این است که در مصائب کربلا پیایی بگری، و با دلها می گوئیم که: همچون زنان فرزند مرده ناله سرده.

چه، امانتهای رسول مهربان در روز عاشورا دستخوش تباهی گردید، و وصایای او درباره حرم و فرزندان با دست اُمت و دشمنان وی محو و نابود گردید.

خدایا، از آن همه بارگران مصائب که قلوب را رنجور، و این همه سختی و هلاکت را در پی داشته و آن مصیبتها که همه مصائب در برابرش ناچیز، و آن حوادث سخت و تلخ که جامه تقوی را دریده، و آن تیرها که خون رسالت را بر زمین جاری کرده و آن دستها که جلالت الهیه اهل البیت را در کسوت اسارت درآورده، و آن فجایع که سران ابدال را فروافکنده، و آن بلاها که جانهای بهترین خاندانها را برآورده، و آن بدآمد که مصیبت آن تا به جبرئیل رسیده، و آن فظائع که بر پروردگار جلیل گران آمد.

چرا چنین نباشد و حال آن که در آن روز گوشت رسول الله ﷺ بر روی ریگستان فرو ریخته و خون پاکش با شمشیر گمراهان بر زمین جاری، و چهره های دخترانش در منظر دیدگان راننده و شماتتگر قرار گرفته، و آنان را در حضور ناطق و صامت از لباس برآورده، و ابدان آن بزرگواران را از لباس غریبان، و آن اجساد مکرمه بر روی خاک افتاده و خفته !!

مصائبی خاندان رسالت را پراکنده، و در قلب هدایت تیرها نشسته تا هلاکش کند. و زنان مصیبت دیده ای که شعله آتش حزن و تأسف را برافروزند.

ای کاش برای فاطمه و پدرش را چشمی بود که توانِ نظاره به دختران و پسرانش را داشته که بعضی مستلوب و آن دگر مجروح، و آن یکی به زنجیر کشیده و آن دیگر سر از پیکر جدا شده، و دخترانِ رسالت را با گریبانهای چاک شده، بلالرسیدگانی که به از دست دادن محبوب، دردمند، با موهای پریشان، و از چادرها بدر آمده، و سیلی بر چهره زن، نوحه و ناله سرداده‌اند، و این احساس که دیگر حامی و سرپرستی ندارند وجود آنها را در برگرفته.

و شما ای انسانهای اهل بصیرت و بینش؛ و ای صاحبان نظر و فهم و خرد، مصائب این عترتِ طاهره را با خود حدیث کنید، و برای خدا بر این وحدت و کثرت نوحه سرائید، و با فروریختن اشک بر این مصائب با آن عزیزان همراهی کرده و برای از دست رفتن فرصت یاری رساندن به ایشان در سوگ باشید.

چه، این جانهای شریف امانتهای گرانقدر خیرالانام، و میوه قلب رسول اکرم، و نور چشمان زهراء بتول اطهرند، آن عزیزمی که پیامبر با لبان خود دهان و دندانش را می‌لیسید و می‌بوسید، و پدر مادرشان را بر امت تفضیل می‌نهاد.

إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَمَنْ عَنِ حَالِهِمْ سُنَّنَ الرَّسُولِ وَ مُعَكَّمِ التَّنْزِيلِ

اگر در فضیلت آنان دچار تردیدی، از قرآن و سنت از حال آنان بپرس

فَهُنَاكَ أَعْدَلُ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحَجِي وَبَسِيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ

عادلترین گواه که با تفصیل فضل آنان را برای خردمندان بیان کند آنجاست

وَوَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِأَخْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدِي جَبْرِيلَ

وصیت پیامبر که جبرئیل آورد درباره آنان است

چگونه با این فاصله زمانی اندک آن همه احسان جدّ آنان را با کفران جبران کردند، و چسان با تعدیب میوه دل وی عیشش را مکدر کرده، با ریختن خون فرزندش شخصیت و الایش را تحقیر نمودند!

کجاست موضع و جایگاه پذیرش و صایای پیامبر به عترت و آل، و به گاه ملاقات و پرسش از امت پاسخ چیست؟ با آن که امت آنچه را که پیامبر پی‌ریزی کرده بود

ویران کرده، و ندای مظلومیت اسلام برخاسته ا

(فيا لله من قلب لا يتصدع لتذكار تلك الامور او يا عجباه من غفلة اهل الدهور!)
خدارا، از آن دل که با تذکار این امور به درد نیاید، و شگفتا از مردم و غفلت آنان،
و دیگر اسلامیان را با این فاجعه چه عذری است؟

آیا نمی دانند که محمد ﷺ دردمند است و خونخواه، و حبیب وی مقهور و در
خون تپیده، و فرشتگان بر این مصیبت وی را تسلیت گویند، و انبیاء با او در این
اندوهها مشارکت جسته اند؟

(فيا اهل الوفاء لخاتم الانبياء، علام لا توأسونه في البكاء)؛ پس ای اهل وفا با خاتم
الانبياء، چگونه با او در این گریستن همیاری نکنید؟!)

تو را به خدا ای دوستِ فرزند زهرا، با زهراء بر این بدنهای عریان فتاده در بیابان
نوحه کن، و گریه سر ده، و بر پادشاهان اسلام بگری، باشد که پاداش کلان همیاری در
مصائب آنان را به دست آورده در روز رستخیز به کامیابی دست یابی.

همانا از مولانا الباقر رحمته الله روایت شده که فرمود: زین العابدین عليه السلام می فرمود: هر آن
مؤمن که از چشمش در عزای حسین عليه السلام اشکی فرو چکد و بر گونه وی جاری گردد
خدا او را برای همیشه در غرفه ای بهشتی جای دهد، و هر مؤمنی که برای آزار و اذیتی
که از دشمن به ما رسیده از دیده اش اشکی فرو چکیده بر گونه اش فرو غلتد، خدا او را
در منزل صدق جای دهد، و بر آن مؤمن که در راه ما از دشمن ما در دنیا آزاری بیند
خدا آزار را از رویش بگرداند و از جهنم در قیامت در امان دارد.

از مولانا الصادق عليه السلام آمده که فرمود: آن کس که در نزدش ذکر ما به میان آید و از
چشمش اشکی گرچه به قدر پیر مگسی باشد بر آید، خدا گناهش گرچه به قدر کف
دریا باشد بیامرزد. و از آن رسول آمده که فرمودند: آن کس که بگیرد و برای ما صد
نفر را بگیراند بهشت بر او واجب آید. آن کس که بگیرد و پنجاه نفر را بگیراند جنت
مر او راست، و آن کس که بگیرد و سی نفر را بگیراند مر او را بهشت باشد، آن کس که
بگیرد و بیست نفر را بگیراند مر او راست بهشت، و آن کس که بگیرد و ده نفر را

بگریاند بهشت او را باشد، و آن کس که بگرید و یک نفر را بگریاند برایش بهشت باشد، و آن کس که تباکی کند او را نیز بهشت باشد.

مؤلف کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسینی گوید: از انگیزه‌های والایی که ما را بر اسلوب و روش این کتاب برانگیخت این بود که بعد از جمع‌آوری کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر^۱ را دریافتم که جوانب مختلفه و متحنه زیارات را درونمایه‌ای است، و حامل آن از نقل و حمل مصباح یا کتاب بزرگ مزار در اوقات شریفه و اماکن متبرکه بی‌نیاز می‌گردد.

نیز دوست داشتم از این که زائر از حمل کتاب مقتل در زیارت عاشورا در کربلا بی‌نیاز گردد.

لذا این کتاب را نوشتم تا همراه مصباح زائر از کتب دیگر مستغنی گردد. و از همین رو در کتاب حاضر به دلیل ضیق وقت زائر از هر گونه تطویل و تکرار اجتناب شد، یا آن که ابواب گوناگون کربلا برای ارباب ایمان آورده شد، چه، مادر اجساد کلمات روح معانی سازگار با آن را به کار بردیم.

و آن را به کتاب: «الملهوف علی قتلی الطفوف» نامیدم و بر سه مسلک قرار دادم، و این در حالی است که مستعین به خدای مالک رؤوف می‌باشم.

۱- مصباح، نخستین تصنیف مؤلف است که در ۲۰ فصل گرد آمده: فصل اول در مقدمات و آداب سفر و فصل آخر در زیارات ائمه و اولاد ایشان می‌باشد.

مسلك اول
در امور مربوط به
پیش از جنگ



میلااد حسین علیه السلام

میلااد حسین علیه السلام پنجم یا سوم شعبان سال چهارم هجرت بود، نیز گفته شده: در اواخر ماه ربیع الاول سال سوم هجرت بود، و جز این نیز گفته است.:
 امّ الفضل^۱ همسر عباس (رضی الله عنهما) گوید^۲: در خواب دیدم (قبل از تولد حسین) که گونیا پاره‌ای از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامنم افتاد، خواب را

۱- در نسخه (ع) آمده که:

چون حسین متولد شد جبرئیل با هزار فرشته برای تهنیت آمد، فاطمه علیها السلام حسین را نزد پیامبر برد و ایشان خشنود گردیده وی را حسین نام نهاد.
 ابن عباس در طبقات گوید: عبدالله بن بکر بن حبیب السهمی ما را خبر داد که: حاتم بن صنعة از ام الفضل گفت: ...

۲- لبابة دخت حارث الهلالیة مشهور به ام الفضل، همسر عباس بن عبدالمطلب است که از شویش هفت فرزند آورد، در مکه بعد از اسلام خدیجه علیها السلام اسلام آورد و پیامبر همواره به زیارتش می‌رفت و در خانه‌اش استراحت می‌فرمود، وفاتش سال ۳۰ هـ بوده. الاصابه شماره ۹۴۲ و ۱۴۴۸؛ ذیل المذیل: ۸۴؛ الجمع بین رجال الصحیحین: ۶۱۲؛ الاعلام ۲۳۹/۵.

۳- عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، ابوالفضل، از بزرگان قریش در جاهلیت و اسلام بود و به قومش نیکی می‌کرد و رأی وزین داشت، و صاحب سقایت حاجیان و عمارت مسجد الحرام بود، قبل از هجرت مسلمان شد و مکتومش داشت و در آخر عمر نابینا شد. وفاتش به سال ۳۲ هـ. ق. بود.

صفة الصفوة ۲۰۳/۱؛ المحبر: ۶۳؛ ذیل المذیل: ۱۰؛ الاعلام ۲۶۲/۳.

به پیامبر ﷺ گفتم، فرمود: رؤیای صادق است و خواب خوبی است، بزودی فاطمه پسر بزاید و به تو خواهم داد تا دایه اش باشی.

ام الفضل گوید: قصه آنچنان شد که پیامبر فرموده بود.

روزی حسین ﷺ را نزد پیامبر ﷺ بردم و در آغوشش گذاردم، در دامن او بول کرد، او را نشگون گرفتم او گریست، پیامبر فرمود: ای ام الفضل آرام باش، جامه ام را آب پاک می کند، و تو بجهام را به درد آوردی.

او را در دامن پیامبر ﷺ رها کردم، و برخاستم تا برایش آب آوردم، چون بازگشتم دیدم که او صلوات الله علیه و آله می گیرد.

گفتم: یا رسول الله گریهات برای چیست؟ فرمود: جبرئیل ﷺ نزد آمد و خبرم داد که امت من این پسر را خواهند کشت، خدا آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند.

راویان حدیث می گویند: چون یک سال از تولد حسین ﷺ گذشت دوازده فرشته بر پیامبر ﷺ فرود آمدند که یکی به شکل شیر و دومی گاو نر، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاده و هشت نفر به صور مختلفه بوده، با چهره های برافروخته و چشمهای گریان، با پرهای گسترده، و می گفتند: ای محمّد! زودا بر سر فرزندت حسین بن فاطمه ﷺ آن آید که بر سر هابیل از قابیل آمد و زودا که اجری چون اجر هابیل یافته و بر قاتلش کیفر قابیل خواهد بود. در آسمانها فرشته ای نماند مگر آن که بر پیامبر ﷺ نزول کرد و بعد از درود، او را در امر حسین ﷺ تعزیت گفت، و از پاداش او سخن رانده تربت پاکش را بر وی عرضه نمود. پیامبر ﷺ می فرمود: خداوند خوار دار هر آن کو که حسین را خوار دارد و بکش قاتلش را و کامروایش مدار.

چون حسین ﷺ دو ساله شد، پیامبر ﷺ به سفر رفت و در بین راه بایستاد و استرجاع بگفت و چشمان مبارکش غرق در اشک شد. از علت آن پرسیدند، فرمود:

این جبرئیل است که از سرزمینی به نام کربلا^۱ در کنار شط فرات خبرم می‌دهد که در آن جا فرزندم حسین بن فاطمه علیه السلام به شهادت می‌رسد.

یکی پرسید: یا رسول الله کی او را می‌کشند؟

فرمود: مردی یزید نام، گوئیا جای شهادت و مدفنش را می‌بینم.

بعد با حالت گرفته و اندوهگین از سفر بازگشت و به منبر رفت و خطبه خواند و پند داد، در حالی که حسنین علیهم السلام در نزدش بودند.

بعد از فراغت از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به سوی آسمان برافراشت و گفت: «خداوندا همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست و این دو عترت پاکم و خوبان ذریه و بنیاد خانواده‌ام می‌باشند که در اتمم به جای می‌گذارم، و جبرئیل خبرم می‌دهد: این فرزندم مقتول و مخدول گردد، خداوندا شهادت را بر وی مبارک فرما، و او را از سادات شهداء قرار ده، و برکت را در قاتل و خاذلش قرار مده.

«فضیح الناس فی المسجد بالبكاء والنحیب»؛ ضجعه مردم در مسجد با اشک و ناله برخاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌گیرید و یاریش نمی‌کنید؟

پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و با چهره برافروخته خطبه دیگری ایراد کرد (اما کوتاه) و در حالی که از چشم اشک فرو می‌ریخت فرمود:

مردم! همانا من در بین شما دو چیز گرانبها (ثقلین) را به جای گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - نهاد و أضلّم و میوه زندگیم، و این دو از من جدا نگردند تا در حوض بر من درآیند، الا که من منتظر آن دو می‌باشم، و من از شما چیزی نمی‌خواهم

۱ - کربلاء با مدّ، جایگاه شهادت حسین است نزدیک کوفه از سوی بیابان. در روایت آمده که امام علیه السلام نواحی قبر شریف را از اهل نینوا و غاصریّه به شصت هزار درهم خرید و بر آنها تصدّق فرمود مشروط بر این که مردم را به قبر شریف ارشاد کرده سه روز زائران را پذیرایی کنند.

جز فرمان پروردگارم و آن مودت به نزدیکان من است، پس بنگرید که فردا در کنار حوض مرا نبینید در حالی که با اهل بیتم کینه توزی کرده، ستم نموده و آنان را کشته باشید.

آگاه باشید که در قیامت سه پرچم از این امت بر من عرضه گردد:

رایتی سیاه تیره که فرشتگان را به ترس اندازد، نزد من توقف کنند، می گویم: شما کیانید؟ اسعم را فراموش می کنند و می گویند: ما موحدان از عربیم.

می گویم: من احمدم پیامبر عرب و عجم.

می گویند: ما از امت توایم ای احمد.

می گویم: بعد از من با کتاب پروردگارم و عترت و اهل بیتم چه کردید؟

می گویند: اما کتاب را ضایع رها کردیم، و اما عترت را با تمام حرص از زمین برداشته و نابود کردیم.

من نیز از آنان روی بگردانم، و آنان را با چهره های سیاه در کمال تشنگی (به جهنم) برانند.

رایت دوم که به غایت سیاهتر از اول است درآید، به آنان گویم، با ثقلین اکبر و اصغر، کتاب پروردگارم و عترت من چه کردید؟

(در پاسخ) می گویند: اما کتاب با آن مخالفت ورزیده، و اما عترت، خوارشان کرده و بشدت تارومارشان کردیم.

می گویم: از من دور شوید، آنان را نیز با چهره های سیاه و تشنگی (به دوزخ) برانند.

رایت سوم در کمال تابندگی و درخشندگی نمایان گردد، می گویم: شما کیانید؟ می گویند: ما اهل توحید و تقواییم، ما امت محمد صلی الله علیه و آله ایم، ما بازمانده اهل حقیق، حامل کتاب پروردگارمان، که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته، و ذریه پیامبر ما را دوست داشته، آن چنان که از کیان خود یاری نموده آنان را یاری کرده و با دشمنان آنان جنگیدیم.

به آنان می‌گوییم: بشارتتان باد، من محمدم پیامبرتان، در دنیا چنان زیستید که گفتید، وانگاه آنان را از حوض خود سیراب کنم، در حالی که سیراب و شادمانند به راه افتند و در بهشت درآیند و جاودانه در آن بخرامند.

گویند: و مردم را ذکر شهادتِ حسین علیه السلام عادت شده بود و بزرگش شمرده رسیدن آن را چشم می‌کشیدند.

در سال ۶۰ هجری که معاویه بن ابی سفیان^۱ هلاک گردید، فرزندش یزید^۲ بن معاویه بن ابی سفیان به امیر مدینه ولید بن عتبة^۳ نامه نوشت و فرمانش داد تا از مردم

۱- معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمر بن عبد مناف، مؤسس دولت اموی در شام است. در مکه متولد شد و در فتح مکه مسلمان گردید. در خلافت ابی بکر تحت امر برادرش فرماندهی سپاه یافت و در خلافت عمر و الی اردن شد، بعد عمر او را ولایت دمشق داد و در حکومت عثمان حکومت شامات را به دست آورد و الیان سایر شهرها تحت امر او بودند، و بعد از قتل عثمان و حکومت علی علیه السلام، علی او را فوراً از حکومت عزل فرمود. معاویه قبل از ابلاغ حکم به وی فریاد خونخواهی عثمان را سر داد و علی را متهم به قتل عثمان نمود و آسیاب جنگها به گردش درآمد. بهره‌گیری معاویه از حيله و مکر مشهور است، هلاکتش ۶۰ هـ، و ولعهدش یزید بود.

تاریخ ابن اثیر ۲/۲؛ تاریخ طبری ۱۸۰/۶؛ البدء و التاريخ ۵/۶؛ الاعلام ۷/۲۶۱-۲۶۲.

۲- یزید بن معاویه بن ابی سفیان دومین پادشاه اموی در شام است، در ماطرون متولد و در دمشق بالید، و در سال ۶۰ بعد از پدرش به خلافت رسید و جمعی که در رأس آنان حسین علیه السلام بوده دلیل فسق و فجور و لهر و لعب ری با او بیعت نکردند و در سال ۶۳ مردم مدینه وی را از خلافت خلع کردند، یزید، مسلم بن عقبه را برای سرکویی فرستاد و سه روز مدینه را برای تباراج و تجاوز به نوامیس و کشتار آزاد گذاشت و از مردم بیعت گرفت که بندگان یزیدند، جنایات شرم‌آور در مدینه رخ داد و عده‌ای زیاد از اصحاب و تابعین به قتل رسیدند. هلاکتش سال ۶۴ هـ. ق. بود.

تاریخ طبری حوادث سال ۶۴؛ تاریخ النعمیس ۳۰۰/۲؛ تاریخ ابن اثیر ۴/۹۴؛ جمهرة الانساب: ۱۰۳؛ الاعلام ۱۸۹/۸.

۳- ولید بن عتبة بن ابی سفیان اموی از امرای بنی امیه است. در زمان معاویه سال ۵۷ والی مدینه شد و بعد از مرگ معاویه، یزید بدو نوشت که برایش بیعت گیرد، در سال ۶۰ ق. عزلش نمود و او را

مدینه^۱ بویژه حسین بن علی علیه السلام برایش بیعت گیرد و در صورت امتناع حسین گردش رازده، سرش را برای وی بفرستد.

ولید مروان بن حکم^۲ را برای مشورت در امر حسین علیه السلام احضار نمود.

مروان گفت: حسین بیعت نمی‌کند و اگر من جای تو بودم گردش را می‌زدم.

ولید گفت: ای کاش مادر مرا نزدی، و من هرگز نبودم.

سپس در پی حسین علیه السلام فرستاد، حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان نزد او

رفت، ولید خبر مرگ معاویه را بداد و بیعت با یزید را به وی عرضه نمود.

فرمود: ای امیر، بیعت که سزای نیست، مردم را که فراخواندی مرا نیز دعوت کن.

مروان گفت: ای امیر! عذرش را پذیر و در صورت امتناع گردش را بزن.

حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء تو امر به زدن گردش

می‌کنی دروغ گفتمی و به خدا که پستی ورزیدی.

بعد رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! اما اهل بیت نبوت و معدن رسالت، و خانه

به دمشق فراخواند و مورد مشورت خود قرار داد و در سال ۶۱ مجدداً وی را والی مدینه ساخت که با قیام عبدالله بن زبیر در مکه مواجه شد و در سال ۶۴ در مدینه با طاعون مرد. او در سال ۶۲ با مردم حج گزارد.

مرآة الجنان ۱/ ۱۴۰؛ نسب قریش ۱۳۳/ و ۴۳۳؛ الاعلام ۸/ ۱۲۱.

۱- مدینه: مدینه رسول الله همان یثرب است، مساحتش نصف مکه بوده، در قسمت حَرّه

شوره‌زار بود، و آب و نخل فراوان داشت، مسجد در وسط شهر و قبر مبارک در شرق مسجد

است، مدینه را نامهای زیادی چون طَیْبَه و یثرب و مبارکه می‌باشد. معجم البلدان ۵/ ۸۲.

۲- مروان بن حکم بن اسی العاص بن عبید شمر بن عبید مناف، ابو عبد الملک، خلیفه اموی و

سر سلسله دودمان آل مروان (اموی) است دولت آنان به نام مروانیان معروفند. در مکه متولد و

در طائف بالید و ساکن مدینه شد، عثمان او را از خواص خود ساخت و کاتب خود نمود، بعد از

قتل عثمان با عائشه در غانله بصره شرکت نمود، و در صفین همراه معاویه بود، در زمان معاویه

والی مدینه شد و ابن زبیر او را از مدینه براند و به شام رفت و در سال ۶۵ با طاعون هلاک شد و به

روایتی همسرش مادر خالد بن یزید وی را بکشت.

اسد الغابة ۴/ ۳۴۸؛ تاریخ ابن الاثیر ۴/ ۷۴؛ تاریخ طبری ۷/ ۳۴؛ الاعلام ۷/ ۲۰۷.

ما جایگاه رفت و آمد فرشتگان است؛ خدا به ما افتتاح و اختتام فرمود، و یزید مردی فاسق و شارب الخمر، و قاتل و خونریز جانهای محرمه است و با این همه تباهیها شایستگی منزلت خلافت را ندارد، و شخصی چون من با چون او بیعت نکند، و لیکن بامداد فردا پشت و روی کار را می‌نگریم که کدام یک از ما شایسته خلافت و بیعت است.

و انگاه امام علیه السلام بیرون رفت، مروان به ولید گفت: توصیه مرا به کار نزدی.

ولید گفت: وای بر تو، در این مشورت خواستی دین و دنیا را از دست بدهم. به خدا دوست ندارم که سلطنت دنیا از آن من باشد و دستم به خون حسین آلوده گردد، به خدا گمان ندارم کسی خدای را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام بر گردش باشد جز آن که خفیف المیزان بوده و خدایش در قیامت نظر رحمت به وی نفرموده و گرفتار عذاب دردناک خواهد بود.

بامداد فردا حسین علیه السلام برای استماع اخبار از منزلش بدر آمد و با مروان برخورد.

مروان گفت: ای اباعبدالله. نصیحتی کنمت از من بشنو و بپذیر.

فرمود: «آن چیست؟ بگو تا بشنوم».

گفت: تو را فرمان بیعت با یزید امیرالمؤمنین می‌دهم، چه برای دین و دنیایت

بهرتر است.

حسین علیه السلام فرمود: (انا لله و انا اليه راجعون، و علی الاسلام السّلام اذ قد بليت

الامة براع مثل یزید، ولقد سمعت جدی رسول الله يقول: الخلافة محرمة علی آل

ابی سفیان)؛ بنابراین آنگاه که امت گرفتار راعی ای چون یزید گردد باید فاتحه

اسلام را خواند. به تحقیق از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان

حرام است.

سخن بین حسین علیه السلام و مروان تا آن جا ادامه یافت که مروان^۱ با خشم بازگشت.

۱- بعد از این سخن در نسخه (ع) کلامی طولانی آمده که در نسخ (ر. ب) نیامده و ممکن است

حاشیه مؤلف بر کتاب باشد و به هر روی ما عین عبارت نسخه (ع) را می‌آوریم:

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس مؤلف این کتاب می گوید: تحقیق ما این است که: حسین علیه السلام پایان قیام و کارش را می دانست، و تکلیف او همان بود که کرد. جماعتی با اسناد خود - اسما اینان را در کتاب غیاث سلطان الوری السکان الثری آورده ام - تا ابی جعفر محمد بن بابویه القمی که در امالی خود به اسنادش از مفضل بن عمر از صادق علیه السلام از پدر و جدش نقل می کند خبرم دادند: روزی حسین علیه السلام بر حسن علیه السلام وارد شد. چون نگاهش به برادر افتاد گریست، فرمود: چرا می گریی؟ گفت برای آنچه با تو می شود. فرمود: آنچه با من می شود این است که با سمّ به شهادت می رسم، و لیکن روزی چون روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله می دانند و خود را مسلمان می خوانند پیرامونت گرد آیند تا خونت را ریخته و هتک حرمت تو، و اسیر کردن فرزندان و زنان تو، و چپاول اموالت نمایند که در این زمان لعنت بر بنی امیه روا گردیده و در آسمان خون و خاکستر ببارد، همه چیز حتی وحوش و ماهیان دریاها بر تو بگرید.

جماعتی از آنان که به نامشان اشاره کردم از عمر نسابه آن گونه که در آخر کتاب شافی آمده از جدش محمد بن عمر نقل می کند که: پدرم عمر بن علی علیه السلام از دانیهای من آل عقیل سخن به میان آورد و فرمود: چون برادرم حسین علیه السلام از بیعت با یزید در مدینه امتناع ورزید، بر او داخل شدم، تنها بود. عرض کردم فدایت کردم ای اباعبدالله. برادرت حسن مجتبی علیه السلام از پدرش علیه السلام حدیث کرد - در این زمان، گریه راه سخن را بر من بست و ناله ام بلند شد. حسین مرا به آغوش کشید و فرمود: به تو گفت: که من مقتول شوم؟ گفتم: حاشا یابن رسول الله، فرمود: به حق پدرت، از کشتنم خبرت داد؟ گفت: آری اگر بیعت نکنی. فرمود: «برادر» پدرم از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد که پیامبر او را از کشته شدنش و قتل من خبر داد و این که تربت من نزدیک تربت اوست، گمان داری چیزی را می دانی که من نمی دانم، نه به خدا هرگز ذلت را نپذیرم، و این فاطمه است که از آنچه ذریه اش از امت دیده نزد پدر شکایت برد، و آزار دهندگان ذریه او را به بهشت نبرد. می گویم: شاید بعضی از کسان که حقیقت شرف سعادت را در شهادت نشناخته اند بر اساس این باور باشد که تعبد برای خدا این چنین نیست، گویا نشنیده در قرآن صادق این سخن را که تعبد بعضی در کشتن خود است که فرمود: «پس با کشتن خود نزد آفریننده تان توبه کنید که این نزد آفریننده تان برای شما بهتر است»، و شاید بر این آیه «خود را با دستهایتان به هلاکت نیندازید» تکیه کرده که منظور از تهلکه قتل است، و حال آن که مسأله چنین نیست، بلکه تعبد آن است که انسان را به درجات سعادت برساند. صاحب مقتل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آورده که

بامداد فردا که سه روز از شعبان سال ۶۰ گذشته بود امام علیه السلام عازم مکه^۱ شد. مانده شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة در مکه اقامت فرمود. عبدالله بن عباس^۲ و عبدالله بن زبیر^۳ نزدش آمده و اشارت به اقامت نمودند.

سازگار با عقل است. از اسلم این روایت آمده که: به جنگ نهند - و شاید هم جنگ دیگری - رفتیم، ما صف آراستیم و دشمن نیز، که هرگز در طول و عرض چون این دو صف ندیده بودم، لشکر روم پشت به دیوار شهر داده و رو به ما بود، یکی از ما حمله کرد، مردم گفتند: لا اله الا الله. خویشتن را به هلاکت افکند. ابویوب انصاری گفت: گویا این آیه را به غلط تأویل نمودید که تمنای به شهادت این مرد را القاء در تهلکه دانستید، این آیه درباره ما نازل شده، چه ما به جای آن که به نصرت رسول الله بشتابیم به زن و فرزند و داراییها دل بستیم و در نتیجه از یاری پیامبر بازماندیم، و این آیه (لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه) به عنوان تقیح و سرزنش ما آمد، و معنایش این است که: با این تخلف شما از رسول الله صلی الله علیه و آله و اقامت در خانه و بودن نزد زن و فرزند خود را به هلاکت افکنید، و این آیه بر رد عمل ما و نحریض ما به جهاد و جنگ با دشمن است چون عمل این مرد یا برای شهادت بوده یا برای تحریرش لشکر به جنگ برای ثواب آخرت.

می گویم: در مقدمه و خطبه این کتاب این تذکار را آوردم و بعد از این نیز می آید.

۱- مکه نامهای بسیار دیگری دارد که از آن جمله است: ام القرى، والنساسة و ام رحم و آن را بیت الله الحرام خوانند.

۲- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قریشی، هاشمی، ابوالعباس، حبر امت، صحابی جلیل القدر، در مکه متولد شد و در بدو عصر نبوت بالید و ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله شد و از او روایت دارد و در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و در آخر عمر نابینا شد، در طائف مسکن گزید و فات او در سال ۶۸ ه در طائف بود.

الاصابه ش ۴۷۷۲، صفة الصغرة ۳۱۴/۱، حلیة الاولیاء ۳۱۴/۱؛ نسب قریش ۲۶، المحبر: ۹۸، الاصلاح ۹۵/۴.

۳- ابوبکر عبدالله بن زبیر العوام قریشی اسدی بعد از مرگ یزید در سال ۶۴، وی به خلافت منصوب شد و بر مصر و حجاز و یمن و خراسان و عراق و اکثر شام حکومت یافت و مرکزش را مدینه قرار داد، با بنی امیه وقایع سخت دارد، حجاج ثقفی در ایام عبدالملک بن مروان به جنگش شتافت، ابن زبیر به مکه رفت و حجاج بالشکر در طائف بود و بین آنان جنگها شد که به قتل ابن زبیر انجامید و این در سال ۷۳ ه بود و مدت خلافتش ۹ سال بود.

تاریخ ابن اثیر ۱۳۵/۴؛ تاریخ طبری ۲۰۲/۷؛ فوات الوفیات ۲۱۰/۱؛ تاریخ الخمیس ۳۰۱/۲؛ الاصلاح

فرمود: «همانا رسول الله مرا مأمور به امری فرمود و من امرش را به اجرا درآورم.»
ابن عباس بیرون رفت در حالی که می‌گفت: واحسینا!
سپس عبدالله بن عمر^۱ آمد و امام علیه السلام را به سازش با گمراهان دعوت و از جنگ و قتل بر حذر داشت.

امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن آیا ندانستی که از پستی دنیا نزد خداست که رأس مبارک یحیی بن زکریا به زنازاده‌ای از زنازادگان بنی اسرائیل هدیه فرستاده می‌شود، آیا ندانستی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع شمس هفتاد پیامبر را کشتند، بعد هم در بازارهایشان نشسته به داد و ستد پرداختند و گونیا که از آنان کاری سر نزده است، و خدای در کیفر دادنشان شتاب نکرد بلکه مهلت داد و آنگاه آنان را کیفر سخت داد که همان کیفر عزیز مقتدر بود، ای ابا عبدالرحمن از خدای بترس و دست از یاری من بردار.»

راوی گوید: خبر نزول اجلال حسین علیه السلام در مکه و امتناعش از بیعت با یزید به اطلاع مردم کوفه^۲ رسید. کوفیان در منزل سلیمان بن سرد خزاعی^۳ اجتماع کردند، و سلیمان در آن جمعیت انبوه برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و در آخر خطبه گفت: ای معشر شیعه، می‌دانید معاویه با آن همه کارها که انجام داده هلاک گردیده

.۸۷/۴

۱- عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی ابو عبدالرحمن، در آخر عمر نابینا شد و او آخرین صحابی است که در مکه مُرد. مولد و وفاتش در مکه، سال مرگش نامشخص و مورد اختلاف.

الاصابه ۴۸۲۵؛ طبقات ابن سعد ۴/۱۰۵-۱۳۸؛ تهذیب الاسماء ۱/۲۷۸؛ الاعلام ۴/۱۰۸.

۲- کوفه همان شهر مشهور در سرزمین بابل و از شهرستانهای عراق است، آن را کوفه‌اش خواندند زیرا که شکل دایره‌ای داشت. معجم البلدان ۴/۳۲۲.

۳- ابو مطرف سلیمان بن سرد بن ابی الجون عبدالعزیز بن منقذ السلولی الخزاعی، صحابی، از زعمای شیعه، در جمل و صفین در کنار علی علیه السلام حضور داشت، ساکن کوفه بوده، ریاست توابع او را بود که در عین الوردیه به دست یزید بن حصین به شهادت رسید.

الاصابه ش ۳۴۵۰؛ تاریخ اسلام ۳/۱۷؛ الاعلام ۳/۱۲۷.

پسرش یزید در جایش بر اریکه سلطنت تکیه داد، و این حسین بن علی علیه السلام است که پرچم مخالفت برافراشته و از دست طاغیان بنی امیه به مکه مهاجرت کرد و شما از شیعیان او و پدرش می‌باشید و او امروز به یاری شما محتاج است، بنگرید اگر یاور او و مجاهد در رکابش در برابر دشمنش می‌باشید. برایش بنویسید، و اگر از سستی و پراکندگی و حشت دارید او را گرفتار فریب و غرور خود نکنید.
نامه زیر را به حضرت نوشته و ارسال داشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به پیشگاه حسین بن علی امیرالمؤمنین علیه السلام، از سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب بن نجبه^۱ و رفاعه بن شداد^۲ و حبیب بن مظاهر^۳ و عبدالله بن

۱- او مسیب بن نجبه بن ربيعة بن رباح الفزاري، تابعی، رئیس قومه بوده، در جنگ قادسیه و فتوحات عراق حضور داشته و در جنگهای علی علیه السلام نیز حضور داشت، ساکن کوفه شد و از توابع و خونخواهان حسین بوده، با سلیمان بن سرد در سال ۶۵ به شهادت رسید، او مردی شجاع و متعبد و متعبد و عابد بود.

الکامل فی التاريخ ۶۸/۴ - ۷۱؛ الاصابة شماره ۸۴۲۴، الاعلام ۲۲۵/۷ - ۲۲۶.

۲- رفاعه بن شداد البجلي، قاری، از شجاعان پیشتازاهل کوفه از شیعیان علی علیه السلام شهادت ۶۶ هـ.
الکامل فی التاريخ حوادث سال ۶۶ هـ. الاعلام ۲۹/۳.

۳- حبیب بن مظاهر - یا مظهر یا مطهر بن رثاب بن اشترین حجوان الأسدی الکندی قمعی، تابعی از سرهنگان شجاع است، در کوفه نزول کرد، در تمام جنگهای علی علیه السلام در خدمت او بوده و از شرطه الخمیس، در کربلا فرمانده میسر لشکر حسین علیه السلام بود و عمرش ۷۵ سال بود، تلاش کرد تا از بنی اسد یاورانی بیاورد و پیش از پیوستن آنان به لشکر حسین دشمن حائل شد و نرسیدند، و در نزد حسین معظّم و گرامی بود، در جوامع کوفه شخصیتی بارز داشت و بعد از شهادتش حسین علیه السلام به خود تسلیت گفت. قاتلش بدیل بن حریم الغفقانی بود.

تاریخ طبری ۳۵۲/۵ - ۴۴۰؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ تسمیة من قتل مع العین: ۱۵۲؛ لسان المیزان ۱۷۳/۴؛
الکامل فی التاريخ، حوادث سال ۶۱؛ الاعلام ۱۶۶/۲؛ انصار الحسین: ۸۱ - ۸۲.

وائل^۱ و شیعیان دیگرش .

سلام خدا بر تو، ستایش مر خدای راست که دشمن تو و پدرت را در هم شکست، همان جبار عنید خودکامه ستمکار که حق این امت را به ستم گرفت و حقوق آنان را غصب کرد، و بدون رضایت، امت خود را بر آنان امیر ساخت، خوبان را کشته و بدان و اشرار را باقی گذارد، و بیت المال مردم را در دست جباران و طاغیان قرار داد، همواره چون نمود از رحمت خدا دور باد. هم اکنون ما را امامی جز تو نیست، نزد ما آی، باشد که خدا ما را به وسیله تو بر حق جمع کند، و این نعمان بن بشیر^۲ (والی) است که در قصر حکومتی تنها مانده و ما در جمعه و جماعت و عید در کنار او نیستیم، و اگر به ما خبر رسد که بدین سمت عزیمت فرمودی، ما او را از شهر بیرون کرده تا به شام^۳ رود و ملحق

۱- ظاهراً نام صحیح وی عبدالله بن وال تمیمی باشد همان طوری که نامش در رجال شیخ: ۵۵ در شمار اصحاب امیرالمؤمنین آمده، و نامش بعد از اسم قنبر به همراه آمده، و این اشتباه است، و در کتاب خطی رجال الشیخ اسمش قبل از نام قنبر ذکر گردیده آن هم پیش از اسامی عده‌ای، نامش در شرح النهج ۱۳۲/۳، و جاهای دیگر آمد.

۲- نعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبة الخزرجی الأنصاری، از اهل مدینه است، نائله زن عثمان پیراهن او را به وسیله نعمان به شام فرستاد، در صفین در کنار معاویه بود و قاضی دمشق شد و بعد والی یمن گردید، سپس والی کوفه و در پی آن والی حمص، و در آن جا بود تا یزید هلاک شد، بعد نعمان با ابن زبیر بیعت کرد و اهل حمص از او سرپیچیدند و او گریخت، خالد بن خطی الکلاعی تعقیبش کرد و در سال ۶۵ وی را بکشت.

جمهرة الانساب: ۱۳۴۵، اسد الغابة ۲۲/۵؛ الاصابه شماره ۸۷۳۰؛ الاعلام ۳۶/۸.

۳- شام با همزه یا بی همزه جمع شامه، بدین نام خوانده شد، به دلیل کثرت آبادیها و قرا و نزدیکی بعضی با بعضی دیگر که به شامات مانده شد، حدودش از فرات تا عریش پایین تر از دیار مصر، عرضش از دو کوه طی از سوی قبله تا دریای روم، شهرهای بزرگش حلب منبج و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و مقرة و در ساحل انطاکیة و طرابلس ... می باشد. معجم البلدان، ۳/۳۱۱-۳۱۵.

شود، و پیشاپیش سلام و رحمت خدا بر تو ای فرزند رسول الله و بر پدرت و لاحول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.

آنها نامه را فرستادند، و بعد از دو روز درنگ، جمعی دیگر را با ۱۵۰ نامه که به امضاء یک نفر و دو نفر و سه و چهار و ... رسیده بود فرستادند که همگان تمنای آمدن امام به کوفه را داشتند. و امام همچنان درنگ می کرد و پاسخ نامه را نمی داد.

پس در یک روز ۶۰۰ نامه آمد و نامه ها از پی هم می رسید تا آن که ۱۲۰۰۰ نامه نزد امام جمع شد. آخرین پیکهای کوفیان هانی بن هانی السبعی^۱ و سعید بن عبدالله الحنفی^۲ بودند که نامه زبر را آوردند و این آخرین نامه کوفیان بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

به حسین فرزند علی امیر المؤمنین علیه السلام

از سوی شیعیان او و پدرش امیر المؤمنین علیه السلام

اما بعد، براستی که همه مردم به انتظار تو هستند، و رأی و نظری جز تو ندارند، پس بشتاب، بشتاب ای فرزند رسول خدا، باغات و بوستانها سرسبز و میوه ها رسیده، و زمین پر از گیاه و درختان برگ بر آورده اند، هر گاه اراده ات تعلق گیرد قدم رنجه فرمای، چه بر لشکری وارد می شوی که برای تو آراسته و آماده اند، و سلام و رحمت خدا بر تو و بر پدرت از پیش.

حسین علیه السلام از هانی و سعید پرسید: نویسندگان این نامه کیانند؟ عرض کردند:

۱- هانی بن هانی بن الهمدانی الکوفی، از امیر المؤمنین روایت کرده، و ابواسحق از او روایت کرد. تهذیب التهذیب ۲۲/۱۱-۲۳.

۲- سعید - سعد از بنی حنیفه بن مجیم ... حماسه سرای توانا، یکی از پیکهای کوفیان نزد امام بود. تاریخ طبری ۴۱۹/۵ و ۳۵۳، مقتل الحسین خسوارزی ۱۹۵/۱ و ۲۰/۲؛ المناقب ۱۰۳/۴؛ البحار ۲۱/۴۵ و ۲۶ و ۷۰؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۴؛ انصار الحسین: ۹۰ و ۹۱.

شبت بن ربعی^۱، حجار بن ابجر^۲ و یزید بن حارث^۳ و یزید بن رویم، و عروة بن قیس^۴ و عمر بن حجاج^۵ و محمد بن عمیر بن عطار د.^۶

گوید: در این هنگام امام برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خدا خیر امور را خواست. و آنگاه مسلم بن عقیل^۷ را فراخواند و او را از وضع آگاه

۱- شبت بن ربعی تمیمی یربوعی، ابو عبدالقدوس، شیخ مصر و اهل کوفه در ایامش، زمان و عصر نبوت را درک کرده، و بعد به سجاح مدعیه نبوت پیوست، بعد به اسلام بازگشت، به خونخواهی عثمان برخاست و با آن که از حسین دعوت نمود خود به جنگ امام می‌رود و در سال ۷۰ به هلاکت می‌رسید.

گفته شده: بعد از دستگیری ابراهیم بدو گفت: راست بگو در کربلا چه کردی؟ گفت: صورت مبارک امام را با شمشیر زدم. گفت: وای بر تو ای ملعون، از خدا و جدش نترسیدی، بعد ابراهیم گوشت ران شبت را آنقدر شکافت تا سقط شد.

الاصابه شماره ۱۳۹۵۰ تهذیب التهذیب ۳۰۳/۴؛ میزان الاعتدال ۴۴۰/۱؛ الاعلام ۱۵۴/۳.

۲- حجار - بر وزن کتان یا کتاب بن ابجر کوفی، گفته شده از امیرالمؤمنین روایت دارد و سماک بن حرب از او روایت دارد. الرجال فی تاج العروس ۲۵/۲.

۳- در نسخه‌ها یزید بن حارث و یزید بن رویم آمده، لیکن ظاهراً صحیح آن باید یک نفر باشد با نام یزید بن حارث بن رویم که به دست امیرالمؤمنین به اسلام گروید، در جنگ پمانه حضور داشت، ساکن بصره شد و در سال ۶۸ در ری کشته شد.

الکامل ۱۱۱/۴؛ الاصابة شماره ۹۳۹۸؛ تهذیب التهذیب ۱۶۳/۸؛ جمهرة الانساب: ۳۰۵؛ الاعلام ۱۸۰/۸ - ۱۸۱.

۴- ظاهراً عزرة بن قیس صحیح باشد به تاریخ طبری ۳۵۳/۵؛ انساب الاشراف ۱۵۸/۳ رجوع شود. ۵- در ارشاد مفید: ۳۸ عمرو بن حجاج زبیدی آمده است.

۶- محمد بن عمیر بن عطار بن حاجب بن زرارة التمیمی الدارمی، کوفی است، با حجاج و دیگر امراء داستانها دارد، او یکی از فرماندهان لشکر علی رضی الله عنه در صفین بود، وفات او حدود سال ۸۵ هـ بود.

المحیر: ۱۵۴، ۳۳۸ و ۳۳۹؛ لسان المیزان ۳۳۰/۵؛ الاعلام ۳۱۹/۶.

۷- مسلم بن عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، از تابعین، و از صاحبان خرد استوار و شجاعت بود، مادرش ام ولد بود که عقیل از شام خریده بود، امام او را به کوفه فرستاد تا از برایش از مردم بیعت بگیرد. نیمه رمضان ۶۰ از مکه خارج و روز ششم شوال وارد کوفه شد و او

ساخت، جواب نامه‌ها را به همراه او برای کوفیان فرستاد که وعده عزیمت به کوفه را می‌داد و محتوای نامه امام این بود:

«عموزاده‌ام مسلم بن عقیل را به سویتان گسیل داشتم تا رأی و نظر شما را به من گزارش دهد.»

مسلم با نامه امام رفت تا به کوفه رسید، چون مردم از برنامه امام آگاه شدند همگان از آمدن مسلم شادمان گردیدند، مسلم را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی^۱ فرود آوردند، و شیعه نزدش رفت و آمد می‌کردند.

پس از اجتماع مردم نزد مسلم، مسلم نامه حسین^{علیه السلام} را قرائت کرد، مردم می‌گریستند تا آن که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کردند.

عبدالله بن مسلم الباهلی و عماره بن ولید و عمر بن سعد^۲ به یزید نامه نگاشته از امر

نخستین شهید از اصحاب حسین^{علیه السلام} است.

مقاتل الطالین: ۸۰؛ الطبقات الکبری ۲۹/۴؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۱؛ الکامل فی التاریخ ۸/۴ - ۱۵؛ الاخبار الطوال: ۲۳۳؛ تاریخ الکوفه: ۵۹؛ الاعلام ۲۲۲/۷؛ انصار الحسین: ۱۲۴؛ ضیاء العینین: ۱۳ - ۲۹.

۱ - مختار بن ابی عبیده بن مسعود ثقفی، ابواسحق، اهل طائف از برجستگان خونخواهان حسین علیه بنی امیه بود. او با پدرش به مدینه کوچید و وابستگی با بنی هاشم داشت، عبدالله بن عمر با صفیه خواهر مختار ازدواج کرد، او در عراق با علی^{علیه السلام} بود و بعد از او ساکن بصره گردید، عبدالله بن زیاد او را در بصره دستگیر و به شفاعت ابن عمر به طائف تبعید گردید و بعد از هلاکت یزید به کوفه رفت و به خونخواهی امام قیام کرد و بر کوفه و موصل غلبه کرد و کشتندگان حسین^{علیه السلام} بکشت و در جنگ با مصعب بن زبیر در سال ۶۷ کشته شد.

الاصابه شماره ۸۵۴۷؛ الفرق بین الفرق: ۳۱ - ۳۷؛ الکامل فی التاریخ ۸۲/۴ - ۱۰۸؛ تاریخ طبری ۱۴۶/۷، الاعلام ۱۹۲/۷.

۲ - عمر بن سعد ابی وقاص زهری مدنی، عبدالله بن زیاد او را با فرماندهی بر ۴۰۰۰ نفر به جنگ دیلم فرستاد و با آن عهدنامه حکومت ری برای عمر بن سعد بود، بعد عبدالله چون از حرکت حسین^{علیه السلام} به سوی عراق اطلاع یافت به عمر بن سعد نوشت که با لشکرش بازگردد، و او را مأمور قتل و جنگ با امام نمود، و او عذر خواست، ابن زیاد تهدیدش کرد که حکومت ری را از

مسلم بن عقيل و اوضاع كوفه خبرش دادند و عزل نعمان بن بشير و انتصاب ديگري را رأي زدند.

يزيد به عبیدالله بن زياد^۱ والي بصره^۲ نامه نوشت که تو را حکومت کوفه نیز دادیم، و او را از امر مسلم بن عقيل آگاه کرد و خواست تا وی را دستگیر و به قتل برساند، عبیدالله آماده حرکت به کوفه گردید.

حسين عليه السلام به جمعی از اشراف بصره نامه نوشت و به وسیله یکی از موالی خود به نام سليمان مکنی به ابارزين^۳ ارسال داشت و آنان را به یاری خود فراخواند و یادآورشان شد که اطاعت از امام بر آنان واجب است. از این گروه يزيد بن مسعود

او بستاند و او پذیرفت، عمر بن سعد به دست نیروی مختار کشته شد.

الطیقات ۱۲۵/۵؛ الکامل فی التاريخ ۲۱/۴؛ الاعلام ۴۷/۵.

۱- عبیدالله بن زياد بن ابیه، در بصره متولد شد، در وقت هلاکت پدرش در عراق بود، به شام رفت و معاویه او را در سال ۵۲ به حکومت خراسان فرستاد. او دو سال در آن جا بود، معاویه او را در سال ۵۵ امیر بصره ساخت و در سال ۶۰ يزيد امارت او را تنفیذ کرد، واقعه کربلا در زمانش و به دستش پیش آمد، بعد از هلاکت يزيد مردم بصره با او بیعت کرده، بعد بر او هجوم بردند و او پنهان به شام گریخت، سپس آهنگ عراق کرد که جنگ بین او و ابراهیم اشتر پیش آمد. لشکرش متفرق و ابراهیم در خازر از سرزمین موصل عبیدالله را بکشت، او را ابن مرجانه خوانند و او کنیزکی معروفه به فسق و فجور بود.

تاریخ طبری ۱۶۶/۶ و ۱۸/۷ و ۱۴۴؛ الاعلام ۱۹۳/۴.

۲- بصره شهری است اسلامی که در خلافت عمر بنا گردید. در سال ۱۸ هـ، بصره اش خواندند، چون دارای سنگهای نرم (به نام بصره) می باشد، و بصرتان: بصره و کوفه را گویند.

مجمع البحرین ۲۲۵/۳ - ۲۲۶.

۳- سليمان مولای حسين عليه السلام بود که امام او را به بصره فرستاد، یکی از زعمای بصره که امام سليمان را نزدش فرستاده بود، سليمان را تسلیم عبیدالله کرد و عبیدالله وی را کشت، بعضی از مورخان آورده اند که او با حسين در کربلا شهید شد، و ظاهرأ شهید در کربلا سليمان نام دیگری است.

تاریخ طبری ۳۵۷/۵ - ۳۵۸؛ مقتل خوارزمی ۱۹۹/۱؛ بحار ۳۳۷/۴۴ - ۳۴۰؛ انصار العین: ۷۴؛ ضیاء

العینین ۳۹ - ۴۰.

نهشلی و منذر بن جارود عبدی^۱ بودند. یزید بن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و در آن گردهمایی گفت: ای بنی تمیم! شخصیت و موقعیت خانوادگی و اصالتم را در میان خود چگونه می بینید؟

گفتند: به به به خدا تو ستون فقرات و رأس هر افتخاری، تو در مرکز شرافتی و در منزلگه شرف جلوداری.

گفت: شما را برای رایزنی در امری و یاری جستن در آن فراخوانده ام.

گفتند: به خدا که در بذل خیر خواهی و ایراز رأی خودداری نکنیم، بفرما تا بشنویم.

گفت: همانا خداوند معاویه را در کمال خواری به هلاکت رساند و نشانش را از میان برد، او بود که باب گناه و ظلم و جور را گشود و شالوده ستم را پی ریزی کرد، او بیعت با پسرش را به گردن مردم انداخت و گمان بُرد که محکمش ساخته، هیئات از آنچه که اراده کرده، در آن کوشش کرد ناکامیاب شد و آن را به مشورت گذاشت و بی یاور ماند، و اکنون پسرش یزید میگسار و رأس هر فجور و تباهی، ادعای خلافت بر مسلمانان را دارد و می خواهد بدون رضایت و خواست مردم بر آنان امارت یابد، و این در حالی است که با ضعف در حلم و علم جایگاه حق را نمی داند، سوگند راست می خورم که جهاد و جنگ با یزید افضل از جهاد با مشرکان است.

و این حسین بن علی، فرزند دخت گرامی رسول الله ﷺ است که صاحب شرف اصیل و رأی استوار بوده، او را فضلی است که در محدوده قلم و بیان در نیاید، و دریای علم بی ساحل که هرگز نخشکد، او سزاوار احراز منصب خلافت است، او که سابقه ای مشعشع و سنی مجزب و قدمتی در خور مباهات، و قرابتی افتخار آفرین

۱ - منذر بن جارود، در عهد پیامبر متولد و در جمل در خدمت علی رضی الله عنه بود و از طرف امام والی اصطخر شد: خبر ناخوشایندی از او به امام رسید، عزلش فرمود: عبیدالله او را به سال ۶۱ ولایت مرز هند داد و در آخر همان سال ۶۱ مُرد.

دارد، او را عطفوتی با خردسالان و مهربانی‌ای با سالخورده‌گان است، به، چه مکرم و گرامی است اگر راعی رعیت او باشد و امام امت گردد، حاجت مر خدایر را بدو واجب، و مو عظمت بدو رسا گردد.

از نور حق مگریزید و در بیابان باطل متحیر و سرگردان ننماید، و این صخرین قیس^۱ بود که لکه ننگ شرکت نکردن در جمل را بر شما وارد کرد، و امروز شما آن را با قیام و نصرت فرزند رسول الله ﷺ بشوید، به خدا هیچ کس در یاری او تقصیر نکند مگر آن که خدا ذلت در فرزند و قلت در عشیره را بهره‌اش کند.

و اینک منم که لباس جنگ بر تن کرده و زره در بر نموده‌ام، آن کس که کشته نشود خواهد مرد و آن کس که بگریزد و از دید مرگ پنهان نماند، خدایتان رحمت کند نیکو پاسخم دهید. بنو حنظله گفتند: ای ابا خالد ما همواره تیرهای کمانت و فارسان عشیره توایم اگر ما را از کمان بجهانی به هدف می‌زنی، و اگر با ما به پیکار در آیی فاتح و پیروزی، و اگر در دریا فروری ما نیز با توایم، و اگر با سختیها دست و پنجه نرم کنی مادر کنار تو باشیم تو را با شمشیرهای خود یاری و با جانهای خود حفظ نماییم، برای هر چه خواهی قیام نما.

بنو سعد بن زید به سخن پرداخته گفتند: ای ابا خالد! نار و آتیرین کارها نزد ما مخالفیت با تو و خروج از فرمان و رأی توست، و اگر صخرین قیس ما را فرمان به ترک جنگ داده کار ما راستود و عزت و سرفرازی ما همچنان برقرار است، اجازت فرمای تا با یکدیگر مشورت کرده نتیجه مشورت را به عرض برسانیم.

سپس بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کرده، گفتند: ای ابا خالد، ما فرزندان پدرت (فامیلت) و هم‌پیمانان تو هستیم، اگر به خشم آیی ما رضایت و سکوت را نپسندیم و

۱- او به سبب کجی و شلی پایش به احنف معروف بود. در نام او اختلاف است، برخی او را صخر نامیده‌اند و برخی ضحاک. در بصره زاده شد و زمان پیامبر را درک کرد اگر چه ایشان را ندید. از جنگ جمل کناره گرفت و در کوفه بمرد.

اگر کوچ کنی ما در خانه نشینیم، فرمان تو راست، ما را فراخوان تا اجابت کنیم، و فرمان ده تا فرمان پذیریم و هر گاه که بخواهی فرمان در اختیار توست.

گفت: ای بنو سعد، اگر فرمان پذیرید، خدا شمشیر را از شما بر ندارد و همواره شمشیرها در دست‌هاتان باشد. آن گاه نامه‌ای این چنین (از زبان هر یک) به امام نوشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، نامه مبارکت عزّ و صول بخشید، و از محتوایش در این که مرا فراخواندی و دعوتم فرمودی که بهره‌ام را از طاعتِ از تو گرفته با نصرتِ تو به نصیبم فائز گردم، آگاه شدم. خدای بزرگ همواره زمین را از عامل به خیر و راهنمای به راه نجات خالی نگذارد، شما حجتِ بالغه خدا بر خلق و امانت او در زمین بوده، آری شما شاخه‌های پربارِ درختِ زیتون احمدیه‌اید که پیامبر ریشهٔ آن بود، طائر بلند پروازِ سعادت با دستِ مبارکت به پرواز درآید، من بنی تمیم را رام تو کرده‌ام و به کمال پیرو حضرتت هستند و تشنهٔ اطاعتِ از تو چون شتر تشنه به گاه ورود به آب هستند، و رقابِ بنی سعد را مطیع فرمانت نمودم و آلودگیهای درون و سینه‌هایشان را با باران بند و رهنمایی چنان شستشو داده‌ام که درخشندگی آن به چشم می‌خورد.

حسین علیه السلام چون نامه را خواند فرمود: (أمنك الله يوم الخوف و اعزك و ارواك يوم العطش الأكبر)؛ «خداوند تو را در روز خوف (قیامت) ایمن داشته و در روز تشنگی بزرگ میرابت فرماید».

ابن مسعود نهلی آمادهٔ حرکت به سوی حسین علیه السلام شده بود که خبر شهادت حضرت بدو رسید، و از این که توفیق یاری امام را نیافت بشدت بی‌تابی کرد.

منذربن جارود، پیک و نامهٔ حسین علیه السلام را تسلیم عبیدالله بن زیاد نمود، زیرا منذر

ترسید که مبادا این از سبب عیدالله باشد، و بحریه دخت منذر، همسر عیدالله بود، عیدالله پیک را دار زد و به منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت، و مردم را از مخالفت و دامن زدن به اخبار تشنج‌زا بر حذر داشت.

آن شب را عیدالله به صبح آورد، دو بامداد برادرش عثمان بن زیاد را در بصره به نیابت نهاده خود با شتاب عازم کوفه شد.

شام نزدیک کوفه بماند و با فرار سیدن شب وارد کوفه شد، مردم را این گمان افتاد که حسین علیه السلام است که وارد شده، شادمان شدند و به نزدش شتافته تا خیر مقدم بگویند، وقتی که شناختند که او ابن زیاد است پراکنده گردیدند، ابن زیاد به دارالاماره رفت و شب را به صبح آورد، بامداد به مسجد رفت و با ایراد خطبه مردم را از مخالفت با سلطان بر حذر داشته و وعده احسان بشرط اطاعت داد.

چون مسلم بن عقیل این خبر بشنید از تریس شناخته شدن از خانه مختار خارج و به خانه هانی بن عروه نزول کرد، هانی از وی حُسن استقبال کرد، و رفت و آمد شیعه نزدش زیاد گردید، و ابن زیاد بروی جاسوسها گمارد.

چون دانست که مسلم در خانه هانی است، محمد بن اشعث^۱ و اسماء بن خارجه^۲ و عمرو بن حجاج را فراخواند و گفت: چه شده که هانی به دیدن ما نمی آید؟ گفتند: نمی دانیم، گفته شده: بیمار است.

گفت: این را شنیدم و خبر رسیده که شفا یافته و بر بابِ خانه اش می نشیند، و اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می روم، نزدش بروید، و تذکرش دهید حق واجب ما را نادیده نگیرد، چه دوست ندارم او که از اشراف عرب است نزدم به فساد متهم

۱ - محمد بن اشعث بن قیس کنزی، از اصحاب مصعب بن زبیر است در سال ۶۷ کشته شد. الاصابه شماره ۸۵۰۴؛ الاعلام ۳۹/۶.

۲ - اسماء بن خارجه بن حصین فزاری، از تابعان بود و از شخصیتهای طبقه اول کوفه. در سال ۶۶ ه. ق. بمرد.

فوات الوفيات ۱/۱۱؛ تاریخ الاسلام ۲/۳۷۲؛ النجوم الزاهرة ۱/۱۷۹؛ الاعلام ۱/۳۰۵.

گردد.

آنان نزد هانی رفته و شبی را نزدش بوده و گفتند: چه شده که به ملاقات امیر نمی روی چه از تو یاد کرده و گفته: اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می روم. هانی فرمود: بیماری مرا باز داشته است.

گفتند: بدو گزارش رسیده که تو صحت را بازیافته و غروبگاهان بر باب خانهات می نشینی، و این کوتاهی و جفا را سلطان تحمل نکند آن هم از چون تویی، چه تو بزرگ قومی، سوگندت می دهیم که برخیزی و سوار شده و با ما نزدش بیایی، هانی لباس را پوشیده سوار بر مرکب شد. در نزدیکی قصر، هانی در خود احساس نگرانی کرد و به حسان بن اسماء بن خارج گفت: برادرزاده! به خدا که از این مرد خائفم، چه می بینی؟

گفت: ای عمو، نگران مباش و من بر تو از چیزی هراس ندارم، (حسان نمی دانست که پشت پرده چه خبر است و ابن زیاد برای چه او را نزد هانی فرستاد) هانی به اتفاق همراهان بر عبیدالله داخل شدند، چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: پاهای خائنی او را به نزدت آورد (ضرب المثلی است) بعد رو به شریح قاضی^۱ که در نزدش نشسته بود کرد و اشارتی به هانی نمود و شعر عمرو بن معدی کرب زبیدی^۲ را خواند:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عُدَيْزَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

۱- شریح بن حارث بن قیس الکندی - ابوامیه - یمنی الاصل بود، مرگش سال ۷۸ هـ. ق. بوده، در زمان عمرو و عثمان و علی و معاویه تا زمان حجاج؛ قاضی کوفه بود و در سال ۷۷ استعفا کرد و حجاج استعفای او را پذیرفت.

الطبقات ۹۰/۶ - ۱۰۰؛ وفيات الاهبان ۲۲۲/۱؛ حلیة الاولیاء ۱۳۲/۴؛ الاعلام ۱۶۱/۳.

۲- عمرو بن معدی کرب زبیدی، فارس یمن در سال ۹ هـ با ده نفر به مدینه آمده و مسلمان شدند، کنیه اش ابو ثور بود و در سال ۲۱ هـ. ق. نزدیک ری مرد.

الاصابة شماره ۵۹۷۲؛ الطبقات ۳۸۳/۵؛ خزانه الادب ۲۲۵/۱.

من حیات او را اراده کردم و او مرگم را این عذر درستت از مراد است

هانی گفت: امیر را چه شده؟

ابن زیاد گفت: هانی آرام باش، این کارها چیست که در خانه ات علیه امیر المؤمنین و جمهور مسلمین جریان دارد، مسلم بن عقیل را به خانه ات در آورده برایش رزمجو و سلاح در خانه های پیرامونت جمع می کنی، و خیال می کنی که کارت بر من پوشیده می ماند.

گفت: من کاری نکردم.

ابن زیاد: چرا کردی.

هانی: چنین نیست.

ابن زیاد: نوکر من معقل را فراخوانید - این معقل جاسوس ابن زیاد بود و خیلی از اسرار جاریه در منزل هانی را می دانست - معقل آمد تا در نزدش بایستاد.

چون هانی وی را بدید بدانست که او جاسوس بر وی بود و گفت: به خدا که من نه مسلم را دعوت کرده و نه وی را دعوت به قیام کردم و لیکن به من پناهنده شده، از پذیرفتن او شرمم آمد و با این پناهندگی ذمه ام بدو مشغول گردید و پناهش دادم، و حال که بر این اطلاع یافتی آزادم بگذار تا برگردم و او را از خانه ام مرخص نمایم تا هر جا که خواهد برود و ذمه ام از این حق جوار آزاد گردد.

ابن زیاد گفت: نه به خدا از من جدا نگردی تا مسلم را تسلیم داری.

هانی گفت: نه به خدا هرگز به چنین ننگی تن درندهم و میهمانم را تسلیمت

نمی کنم تا وی را بکشی.

ابن زیاد گفت: به خدا که باید حاضرش کنی؟

هانی: هرگز نکنم.

سخن بین آن دو به درازا کشید، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: امیر اجازت دهند تا با هانی در نهان سخنی گویم، هر دو به کناری رفتند، آن گونه که ابن

زیاد هر دو را می‌دید و چون صداهایشان بلند شد، ابن زیاد سخنانشان را می‌شنید. مسلم به هانی گفت: ای هانی، به خدا سوگندت می‌دهم خود را به کشتن نده و عشیره‌ات را گرفتار بلا مکن، چه من از کشته شدنت نگرانم، این مرد - مسلم بن عقیل - عموزادهٔ ایقان است، هرگز در صدد ایداء و قتلش نخواهند بود، وی را تسلیم کن، چه این کازت مایهٔ رسوایی و نقصت تو نخواهد بود، و تو او را تسلیم سلطان می‌کنی. هانی گفت: به خدا که این ننگ و رسوایی من است که من پناهنده‌ام و میهمان و سفیر فرزند رسول الله را تسلیم دشمنش کنم و حال آن که بازوانم سالم و یارانم زیادند، و اگر من تنها باشم و یآوری نداشته باشم هرگز تسلیمش نمی‌کنم تا آن که خود فدایش گردم.

باهلی سوگندش می‌داد، و هانی بشدت امتناع می‌نمود.

ابن زیاد که این سخنان را می‌شنید گفت: نزدیکم آوردیش، نزدش برده شد، ابن زیاد گفت: به خدا تسلیمش کن و گرنه گردنت را می‌زنم.

هانی گفت: این گاه برق شمشیرها پیرامون کاخت را فراگیرد.

ابن زیاد گفت: وای بر تو، آیا با شمشیر تهدیدم می‌کنی - هانی را گمان این بود که صدایش را عشیره‌اش می‌شنوند - گفت: نزدیکم آوردیش، بعد با تازیانه‌اش به سر و صورت و بینی و گونهٔ هانی آنقدر زد که بینی وی شکسته و گوشت صورت فرو ریخته و خون بر لباس او جاری و تازیانه شکسته شد.

هانی دست یازید و قائمهٔ شمشیر پاسبانی را گرفت تا شمشیر را برآورده حمله نماید، پاسبان گرفتش و ابن زیاد فریاد زد: وی را بگیرید؛ و او را گرفتند و کشیدند تا آن که در اطاقی از قصر محبوسش کرده در را به رویش بستند. ابن زیاد دستور داد بر وی نگهبان گماردند.

اسماء بن خارجه - یا حسان بن اسماء - برخاست و گفت: نیرنگی بود امروز، ای امیر، فرمان دادی که این مرد را نزدت آوریم، حال که آمد، چهره‌اش را درهم شکسته و ریشش را با خونس خضاب کردی و گمان بردی که وی را می‌کشی.

از سخنش ابن زیاد به خشم آمده و گفت: تو هم که از آنانی، فرمان داد تا مضر و بش کرده به زنجیرش کشیده در گوشه‌ای از قصر زندانیش کردند.
گفت: **أنا لله و انا اليه راجعون**، ای هانی تسلیمت می‌گویم.

راوی گوید: به عمرو بن حجاج، خبر رسید که هانی کشته شد - رویحه دخت عمرو همسر هانی بود - عمرو با همه قبیله مذحج به قصر حکومتی روی آورده ندا در داد که من عمرو بن حجاجم و اینان هم رزم‌آوران مذحج و شخصیت‌های آنان، ما طاعتی را از گردن فرونگذاشته و تفرقه جماعت را نمی‌خواهیم، به ما گزارش رسید که صاحب ما هانی کشته شد.

ابن زیاد به علت اجتماع مردم پی برد، و به شریح قاضی فرمان داد تا بر هانی درآمده و بنگرددش و سلامتش را به قومش اطلاع دهد، شریح نیز چنان کرد و مردم با خیر شریح خشنود شده و برگشتند.

این خبر به مسلم بن عقیل رسید، و او با یارانش به جنگ با ابن زیاد برخاسته و قصر ابن زیاد را در حلقه محاصره افکنده، و ابن زیاد در قصر متحصن شده، و جنگ بین لشکر ابن زیاد و لشکر مسلم در گرفت.

اصحاب ابن زیاد که با وی در قصر بودند، از قصر به مردم اشراف یافته و یاران مسلم را از جنگ بر حذر داشته و آنان را از لشکر شام بیم می‌دادند و این وضع تا فرارسیدن شب ادامه یافت.

با فرارسیدن شب یاران مسلم از پیرامونش پراکنده شده و به یکدیگر می‌گفتند: با فتنه‌ای که این همه شتاب دارد چه کنیم، بهتر آن است در خانه‌هایمان نشسته، و این دو گروه را واگذاریم تا خدا کارشان را به اصلاح آورد.

جز ده نفر از جمعیت یارانش با وی نماند، به مسجد رفت تا نماز مغرب را بگذارد و آن ده نفر نیز متفرق شدند.

مسلم چون وضع را چنین دید، یکه و تنها در بازار و برزن و کوی کوفه حرکت کرد، تادم در خانه زنی طوعه نام توقف فرمود، از وی آب خواست، آبش داد، و آنگاه

پناه خواست، پناهِش داد، پسر طوعه از قصّه با اطلاع شد و خبر را به ابن زیاد داد، ابن زیاد محمّد بن اشعث را فراخواند و او را با جمعی برای دستگیری مسلم فرستاد. چون به خانه طوعه رسیدند و صدای شُم اسبان به گوش مسلم رسید، لباس جنگ پوشید و بر اسب برنشسته و به جنگ با دشمن پرداخت.

مسلم (که از پستان شجاعت شیر مکیده و در حقیقت سخن او این بود: کرده در روز ولادت کام من باز با شهد شهادت مام من) جمعی از لشکر دشمن را به هلاکت رسانیده، شمشیر در کف او آن چنان سر می افشاند که خاطره ذوالفقار را در دست حیدر کزّار تجدید می کرد. محمّد بن اشعث ندا در داد: ای مسلم برای تو امان است.

مسلم فرمود: امان نیرنگ بازان تبهکار را بهایی نیست، باز رو به جنگ نهاد و ابیات حمران بن مالک خثعمی را به عنوان رجز می خواند:

اقسمت لا اُقتلُ إلاّ حُرّاً وَاِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً نُكْرّاً

سوگند خوردم که جز آزاد کشته نشوم گرچه مرگ چهره‌ای نازیبا داشته باشد

اَکْسَرُهُ اَنْ اُخْدَعَ اَوْ اُغْرّاً اَوْ اَخْلَطَ الْبَارِدَ سَخْناً مُرّاً

نیرنگ و فریب خوردن را ناروا دارم یا شربت خنک و گواراها چیز گرم و تلخ بیامیزم

كُلّ امرئٍ یوماً یُلاقى شراً اَضْرَبْتُكُمْ وَلَا اُخَافُ ضِراً

هر مردی روزی با سختی و شذی تلافی کند، شما را می زنم و از ضرر و زیانی نهراسم

گفتند: سخن از نیرنگ و فریب نیست، بدین سخن نیز توجهی نفرمود، حملات را متواتر کرد، دشمن به ازدحام بدو روی کردند، در اثر کثرت جراحات وارده به ضعف می گرایید، مردی با نیزه از پشت به مسلم زد که به زمین افتاد و اسیر گردید. چون بر ابن زیادش در آوردند، مسلم بر وی سلام نکرد، پاسبانی گفت: بر امیر سلام کن.

مسلم فرمود: خاموش باش، وای بر تو، به خدا که او امیر من نیست.

ابن زیاد گفت: چه سلام کنی یا نکنی باید کشته شوی.

مسلم بدو فرمود: اگر مرا بکُشی (عجیب نیست) چه بدتر از تو بوده که بهتر از مرا کشته است، و اگر مرا به بدترین وضع و قبیح‌ترین نحوه مثله کنی حکایت از خیانت درون و فرومایگی تو دارد، چه این‌گونه جنایات در خور توست.

ابن زیاد گفت: ای عاق و ای تفرقه‌انداز، بر امامت خروج کرده شقی عصای مسلمین می‌کنی و فتنه برمی‌انگیزی!

مسلم فرمود: ای ابن زیاد دروغ‌گفتی، معاویه و فرزندش یزیدند که شق عصای مسلمین کردند، و اما فتنه، بذر هر نفاق و اختلاف و فتنه تو و پدرت زیاد پسر عبید، بنده بنی‌علاج از ثقیف^۱ است، امیدوارم که خدا شهادت را به دست تبه‌کارترین مردم برایم مقرر دارد.

ابن زیاد گفت: نفست تو را به آرزویی فراخواند که چون سزاوارش نبودی خدا آن را از تو دریغ داشته به آن که اهلش بود داد.

مسلم فرمود: ای پسر مرجانه، اهل آن کیست؟

ابن زیاد: یزیدبن معاویه.

مسلم فرمود: الحمد لله به داوری خدا میان ما و شما خشنودیم.

ابن زیاد: گمان داری که در خلافت تو را حقی هست؟

مسلم فرمود: گمان نه، بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: به من بگو چرا بدین شهر که از آرامش برخوردار بود آمدی و بین مردم اختلاف پدید آورده، امر آنان را متشتت کردی؟

مسلم فرمود: بدین جهت نیامدم، و لیکن این شماست که منکرات را آشکار و

۱- سید خویی فرماید: زیادبن عبید... همان زیادبن ابیه است که مادرش سمیه معروفه به زناست که قصه پیوستن او به ابی‌سفیان مشهور است و بچه زنازاده‌اش عبیدالله قاتل حسین علیه السلام است. ای گاش می‌دانستم که چگونه علامه و ابن داود این لعین بن لعین پدر لعین را در رسته اول از کتابشان قرار دادند و توجه نفرمودند که این زیادبن عبید همان زیاد معروف به نام مادرش می‌باشد. معجم رجال‌الحديث ۳۰۹/۷.

معروف و خوبیه‌ها را دفن^۱ و بدون رضایت مردم خود را بر گردن ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را برخلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنت فراخوانیم و آن گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست.

ابن زیاد - لعنة الله عليه - شروع به هتاکي به مسلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام نمود.

مسلم فرمود: این تو و پدر توست که برای ناسزا سزاوارترین هستید هر چه خواهی بکن ای دشمن خدا.

ابن زیاد بکیر - بکر - بن حمران خبیث ملعون را فرمان داد تا مسلم را به بالای قصر برده و به قتل برساند، او را به بالای قصر برده و مسلم به تسبیح و تقدیس و استغفار و صلوات بر پیامبر مشغول بود، گردنش را زد، و خود ترسان و لرزان فرود آمد.

ابن زیاد گفت: تو را چه می‌شود؟

گفت: ای امیر در لحظه کشتنش مردی سیه‌گون زشت‌روی را روی خود دیدم که انگشت خود را می‌گزید - یا لبهای خود را می‌گزید - که هرگز آنچنان نرسیده بودم. ابن زیاد: شاید ترسیده‌ای..

سپس فرمان قتل هانی بن عروه را داد، او را برای کشته شدن می‌بردند و او می‌گفت: و آمد حجاه، کجایند مذحج، و اعشیرتا، عشیره ما کجایند؟ گفتند: ای هانی گردن فراز دار.

گفت: من در بذل جانم سخنی نیستم و شما را برای کشتنم یاری نکنم. رشید غلام ابن زیاد گردنش را بزد و او را بکشت.

در شهادت مسلم و هانی، عبدالله بن زبیر اسدی^۱ - یا به قولی فرزندق^۲ - چنین

۱ - عبدالله بن الزبیر بن الاعشی. نامش قیس بن بجره بن قیس بن معاذ بن طریف بن عمرو بن قعین اسدی است. ادب الطغ ۱/۱۴۶.

۲ - فرزندق هم‌بن غالب، ابو فراس از نوادگان شعراء و استاد در لغت، و شریف در قومش بوده، پدر

سروده است:

فَإِنْ كُنْتُ لَا تُدْرِينِ الْمَوْتَ فَانظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ

اگر ندانی که مرگ چیست پس بنگر به هانی در بازار و به فرزند عقیل

إِلَى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السِّيفُ وَجْهَهُ وَآخِرِ يَهُودِيٍّ مِنْ جِدَارِ قَتِيلٍ

آن مرد شجاع که شمشیر چهره‌اش را درهم شکسته و آن دیگر که از بالای جدار فرو می‌افتد

أَصَابَهُمَا جُورُ الْبَغْيِ فَاصْبِحَا أَحَادِيثَ مِنْ يَسَعَى بِكُلِّ سَبِيلٍ

آن دو را تیغ ستم از پای درآورده و اکنون داستانشان زبانزد هر خاص و عام است

تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِجَ دَمٌ قَدْ سَالَ كَلَّ مَسْجِلٍ

بیکری را می‌نگری که مرگ رنگ آن را تغییر داده، و خونی را که از پیکر جریان ندارد

فَتَى كَأَنَّ أَحْيَى مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلٍ

جوانمردی که حیایش از حیای دوشیزا عقیفه فزونتر است، او که قاطعتر از شمشیر دو دم صیقلی بود

أَيَّرَكِبَ أَسْمَاءَ الْهَمَالِيَجِ آمِنًا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِمَذْحُولٍ

آیا دیگر آسوده خاطر بر اسبهای ره‌رار می‌نشینی، اکنون که مذحج او را به فراموشی سپرد

تَطَوَّفُ حِوَالِيَهُ مَرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى أَهْبَةِ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ

او که روزی قبیلۀ مراد پیرامونش از سائل و مسئول در کمال آمادگی بودند

فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَثَارُوا بِأَخْبِئِكُمْ فَكُونُوا بِسُغَايَا أَرْضِيَّتِ يَقْلِبِلِ

اگر خون برادران را نجوید، پس مانند زنان زانیه به لندک بمانید

راوی گوید: عبیدالله بن زیاد خبیر مسلم و هانی را به یزید گزارش داد، یزید در

پاسخ وی را بر کار و قاطعیتش ستود و تشکر کرد، و وی را آگاهانید که بدو خبیر

رسیده حسین علیه السلام به سوی کوفه می‌آید، و فرمان داد هر که را که گمان برد بگیرد و

حبس کند و به کیفر کشد.

و جدش نیز از اشراف بخشندگان بوده و در بیابان بصره در حدود ۱۰۰ سالگی وفات نمود. خزانة

الادب ۱/۱۰۵-۱۰۸؛ جمهرة اشعار العرب: ۱۶۳؛ الاعلام ۸/۹۳.

امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری روز سه‌شنبه سوم یا هشتم ذیحجه، روز شهادت مسلم از مکه بیرون شد.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی^۱ در کتاب دلائل الامامة^۲ می‌گوید: ابو محمد سفیان بن وکیع^۳ از پدرش وکیع^۴ و او از اعمش^۵ آورده که می‌گفت: ابو محمد واقدی و زراره بن خلج^۶ به من گفتند: سه روز قبل از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق^۷ وی را

۱- شیخ تهرانی در الدررمة ۲۴۱/۸ گوید: ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی متأخر از محمد بن جریر الطبری کبیر است، معاصر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری است و شاهد بر این، امر وی است...

۲- دلائل الامامة یا دلائل الائمة را بعد از ۴۱۱ تألیفش نمود. شیخ تهرانی گوید: اول کسی که از این کتاب روایت کرد سید بن طاووس بود... و یادآور شدیم که کتابخانه سید بن طاووس در سال ۶۰۵ هـ مشتمل بر ۱۵۰۰ جلد کتاب بود، و از آن جمله نسخه کامل این کتاب بود که سید از اوائل و اواسط و اواخر آن به صورت متفرقه در تصانیف خود همراه با نام مؤلف آن آورده لیکن این نسخه جز به صورت ناقص به دست متأخرین نرسید. الدررمة ۲۲۴/۸.

۳- در مستدرکات علم رجال ۹۵/۴ آمده: سفیان بن وکیع ابو محمد نامش را یادآور نشده‌اند، محمد بن فرات و هان ازو و او از پدرش از اعمش آورده، محمد بن جریر ازو و از پدرش از اعمش در دلائل از معجزات روایت کرده.

۴- وکیع بن جراح بن ملیح رواسی، ابوسفیان، حافظ حدیث، محدث عراق در عصرش بود، در کوفه متولد و در فید هنگام مراجعت از حج سال ۱۹۷-۱۹۹ وفات یافت.

تذکره الحفاظ ۲۸۲/۱؛ حلیة الاولیاء ۳۶۸/۸؛ میزان الاعتدال ۲۷۰/۳؛ تاریخ بغداد ۴۶۶/۱۳؛ الاعلام ۱۱۷/۸.

۵- اعمش، سلیمان بن مهران اسدی ولایی، تابعی اهل ری، نشو و وفاتش در کوفه، حدود ۱۳۰۰ هـ. حدیث روایت کرده، وفات ۱۲۸ هـ. ق.

الطبقات ۲۳۸/۶؛ الوفيات ۲۱۳/۱؛ تاریخ بغداد ۳/۹ و الاعلام ۱۲۵/۳.

۶- مستدرکات علم رجال ۴۲۵/۳، زراره بن خلج و زراره بن صالح را دو نفر به حساب آورده او ظاهراً باید اسم شخص واحد باشد یعنی دو اسم، اسم شخص واحد است، و لو هم از اصحاب حسین است و ازو معجزه دیده و حضرت به لو خبر از شهادت خود و یارانش را داده، او به نقل از ابن صالح گوید: سه روز قبل از خروج حسین به حضورش تشرف یافت.

ملاقات نمودیم و از ضعف کوفیان و این که قلوب مردم با او و شمشیرهایشان علیه اوست بدو گزارش دادیم.

امام حسین علیه السلام با دست به سوی آسمان اشارت فرمود، ابواب آسمان مفتوح گردیده و فرشتگان بی شماری که عدد آن را جز خدای عز و جل نشمارد فرود آمدند. امام علیه السلام فرمود: اگر تقارب اشیاء و حضور اجل نبود با آنان با این نیرو می جنگیدم لیکن به یقین می دانم که جایگاه شهادتم و اصحابم در آنجاست که جز فرزندم علی نجات نیابد.

در روایت آمد که: به گاه عزیمت به جانب عراق امام حسین علیه السلام برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَسَلَّمَ، خُطَّ التُّرْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى اسْتِيقَ اسْلَافِي اسْتِيقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرَ لِي مَضْرَعُ آلَا لِأَقِيهِ، كَسَانِي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا ذَنَابُ الْقَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَكَزْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِبَةً سَعْبًا، لِأَمْحِصَ عَنْ يَوْمِ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِيرُ عَلَيَّ بِلَانِهِ وَيُوقِنُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لُحْمَتُهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَضْرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرُبُهُمْ عَيْتُهُ وَيُنْجِزُهُمْ وَعَدَّهُ مَنْ كَانَ بِإِذْلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَيَّ لِغَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَزَحَلْ مَعَنَا، فَاتِي رَاجِلٌ مُضْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

ستایش مر خدای راست، و مشیت از آن او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم ازوست) و درود خدا به رسول مکرم او (و آلس) و سلام خدا بر او باد،

۷- عراقان: کوفه و بصره است و عراق را سواد گویند به دلیل پوشش آن از زراعات و نخلستانها و درختان. حد طولی سواد از حدیثه در موصل بوده تا آبادان و حد عرض آن از عذیب در قادسیه تا حلوان و اما طول عرفی عراق از طول سواد کمتر است.

آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبد بر گردن دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جد و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برایم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گوئیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بندبند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نوایس^۱ و کربلاء، چه شکمها از من پُر، و چه انبانها که از من آکنده گردد، گریزی از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما - اهل البیت - خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر بلایش صابریم، و او اجر صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پاره تن) او از وی جدا نگرود مگر آن که در حضیرة القدس نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجامز گردد، هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و تقای خدا را توطن نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما انشاءالله بامداد فردا حرکت می‌کنیم.^۲

از محمد بن داود قمی^۳ از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در آن شب که حسین علیه السلام در بامدادش عزیمت از مکه به خارج نمود محمد حنفیه^۴ به خدمت امام

۱- نوایس، مقبره عمومی نصاری قبل از فتح اسلامی بود که در اراضی نواحی حسینی نزدیک نینوا واقع بود. تراث کربلاء: ۱۹.

۲- در نسخه (ع) بعد از: مصباحاً ان شاءالله آمده که: معمر بن مثنی در مقتل الحسین این عبارت را آورده: چون روز ترویبه شد (۸ ذیحجه) عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکری گران وارد مکه شد، یزید مأمورش کرده بود که با حسین علیه السلام بجنگد یا او را به قتل برساند، و امام علیه السلام همان روز ترویبه از مکه خارج شد.

این عبارت در نسخه ر.ب نیامده و مادر پاورقی آوردیم بدین احتمال که شاید از تعلیقات مصنف بر کتاب بوده، و بعدها در استنساخها به متن کتاب راه یافته باشد.

۳- محمد بن احمد بن داود بن علی شیخ الطائفة أبو الحسن قمی متوفای ۳۶۸ هـ صاحب کتاب المزار از اجلة مشایخ مفید است که حسین بن عبدالله الفضائری نیز از وی روایت دارد، الطبقات القرن الرابع: ۴۳۶.

۴- أبو القاسم محمد الاکبر فرزند علی علیه السلام است و حنفیه لقب مادرش خوله دخت جعفر است، او کثیر العلم و الورع بود و بشدت نیرومند، و منازعه‌اش در امر امامت با امام سجاد علیه السلام، و بعد هم

مشرف گردید که عرض کرد: برادرم! بی وفایی مردم کوفه را به پدر و برادرت می شناسی، و می ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان کردند، اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعتت نیازی به بیان ندارد.

فرمود: «برادرم! از آن می ترسم که یزید بن معاویه در حرم ترورم کرده، و با این جنایت حریم حرمت حرم شکسته و دریده شود».

عرض کرد: بنابراین به سوی یمن یا به سوی بیابان عزیمت فرمای، چه تو مناعتت از همگان افزون بود و کسی را توان دستیابی بر تو نیست.

فرمود: «پیشنهادت را مورد بررسی و نظر قرار می دهم».

سحرگاهان حسین علیه السلام آماده حرکت شد، خبر به محمد حنفیه رسید، با شتاب آمد و مهار شتر برادر را بگرفت و عرض کرد: مگر وعده نفرمودی که در پیشنهاد امعان نظر فرمایی؟

فرمود: «چرا».

عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟

فرمود: «بعد از رفتنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای حسین، خارج شو، چه خدا می خواهد تو را کشته ببیند».

عرض کرد: انا لله و انا اليه راجعون. حال که چنین است، بردن زنان با خود چه معنا دارد؟

فرمود: «پیامبر فرمود: که خدا می خواهد آنان را در کسوت اسارت ببیند. خدا حافظی کرد و رفت»^۱.

تسلیم شدنش و اذعان به امامت امام سجاد و انداختن خود بر قدم امام سجاد مشهور است. وفاتش ۸۰ یا ۸۱ ه. ق. بود.

تفصیح المقال ۱۱۵/۳؛ و نيات الأيمان ۹۱/۵؛ الطبقات ۹۱/۵.

۱- در نسخه (ع) بعد از جمله: (خدا حافظی کرد و رفت) آمده:

محمد بن يعقوب كليني در كتاب الرسائل از محمد بن يحيى، از محمد بن الحسين، از أيوب بن

نوح، از صفوان، از مروان بن اسماعیل از حمزه بن حمران، از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که: ما سخن از قیام حسین علیه السلام و تخلف محمد حنفیه از امام داشتیم، که امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه، حدیثی را به تو می گویم که بعد از این مجلس از من بار دیگر مپرس. حسین علیه السلام بگاہ عزیمت کاغذ خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به بنی هاشم، اما بعد، آن که به من پیوندد به شهادت رسد، و آن که تخلف کند به پیروزی نائل نگردد. والسلام.

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در کتاب *مولد النبی و مولد الأوصیاء صلوات الله علیهم* به اسنادش از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چون امام حسین علیه السلام از مکه به سوی مدینه حرکت کرد (ظاهراً باید از مدینه به سوی مکه حرکت کرد صحیح باشد. مترجم) افواجی از فرشتگان غرق در سلاح سوار بر مرکبهای بهشتی به حضورش تشرّف حاصل کرده گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، خدا در بسیاری موارد پیامبرش را با ما یاری فرموده و اکنون ما را به یاریت فرستاده است.

امام علیه السلام فرمود: موعد ما در سرزمین شهادت من است و آن هم کربلاست، چون بدان جا رسیدم نزد آمدید. گفتند: ای حجة الله، براستی که خدا ما را فرمان داد که در خط سماع و طاعت شما باشیم، آیا از دشمنی بیم داری که بر خورد کنی، که در این صورت ما با توایم. فرمود: آنان را دسترسی به من نیست تا به بقعه خود برسم.

افواجی از مؤمنان جنّ نزد امام شرفیاب گردیده گفتند: مولای ما، ما شیعه و انصار توایم به هر چه خواهی فرمان ده، اگر فرمایی تمام دشمنانت را تباہ کنیم بدون آن که از جایت حرکت فرمایی.

امام درباره شان دعای خیر کرد و فرمود: آیا در کتاب خدا که بر جدم رسول الله فرود آمده نخواندید که فرمود: (بگو اگر در منازلتان باشید آنان که بر آنان شهادت نوشته شده آنان را بدان جا فرستد) اگر من بدین جا اقامت نمایم، این خلق نگویند سار چگونه امتحان شده و اختبار گردند، و در قبرم که خوابگاه گستراندن زمین برایم برگزیده جز من کی ساکن شود، آن جا که پناهگاه شیعیان و دوستان ما خواهد شد، در آن جاست که اعمال و نمازشان پذیرفته شده، آن جا که مسکن آنان شده محل امان در دنیا و آخرتشان باشد؟ شما روز شنبه - در روایت دیگر روز جمعه - که در پایان آن روز به شهادت می رسم، و تمام جوانان و یارانم به شهادت می رسند و سر من سوی یزید بن معاویه برده می شود، در کربلا حاضر شوید.

سپس حسین علیه السلام به مسافرت ادامه داد تا به تنعیم^۱ رسید و در آن جا با کاروانی برخورد که بحیر بن ريسان حمیری فرماندار یمن برای یزید هدایا می برد. حسین علیه السلام هدایا را به عنوان ولایت مأخوذ داشت، و به شتربانان فرمود: هر که خواهد با ما به عراق آید از مصاحبت نیکوی ما بهره مند گردیده کرایه او را مستوفی پردازیم، هر که نخواهد کرایه اش را تا بدین جا پرداخت نمایم.

جمعی با امام رفتند و دیگران امتناع ورزیدند.

امام علیه السلام به سیر ادامه داد تا به ذاتِ عرق^۲ رسید و بشر بن غالب^۳ را دیدار فرمود که از عراق می آمد، از وضع عراق پرسید.

جنیان گفتند: ای حبیب الله و فرزند دوستش به خدا که ما اگر امر تو را واجب نمی دانستیم و از این حقیقت آگاه نبودیم که مخالفت، با تو روا نیست به مخالفت برمی خاستیم و تمام دشمنانت را قیل از آن که به تو دست یابند می کشتیم.

امام فرمود: به خدا که ما از شما نیرومندتریم، لیکن تا آن که هلاک می گردد با یینه باشد و آن که زنده ماند با دلیل باشد.

آنچه که در این پاورقی آمد در نسخه ر. ب نیامده، و ما آن را در حاشیه (پاورقی) می آوریم به دلیل احتمال این که مصنف در حاشیه کتاب آورده و بعدها در متن کتاب راه یافته باشد.

۱- تنعیم (بر وزن تکریم) محلی در قسمت جلّ مکه است. میان مکه و سرف به فاصله دو فرسخ از مکه - یا چهار فرسخ به روایتی - تنعیم خوانده شد چون کوهی به نام نعیم و کوهی از سوی چپش به نام ناعم و خود بیابان را نعمان خوانند. در تنعیم مساجدی پیرامون مسجد عائشه قرار دارد و میقات مکیون در عمره است. معجم البلدان ۲/ ۴۹.

۲- ذات عرق، محل تهلیل عراقیان است، و آن حدّ بین نجد و تهامه است، و گفته شد: عرق کوهی است در راه مکه، و از آن است ذات عرق، اصمعی گوید: آنچه زمین از بطل الرّمه بلند شود تا ارتفاعات ذات عرق و عرق کوه مشرف به ذات عرق است.

معجم البلدان ۴/ ۱۰۷ - ۱۰۸.

۳- در مستدرکات علم الرجال ۲/ ۲۳ آمده: بشر بن غالب اسدی کوفی، از اصحاب حسین و سجاده علیه السلام است، شیخ در رجالش، و براقی او را از اصحاب امیر المؤمنین و حسنین و سجاده شمرده، او و برادرش بشیر راویان دعای عرفه حسین اند... او را روایاتی از حسین است که در عده الداهی آورده ام، عبدالله بن شریک از او روایت دارد.

عرض کرد: آنها را در حالی پشت سر نهادم که دلهاشان با تو و شمشیر هاشان در استخدام بنی امیه بود.

امام علیه السلام فرمود: «برادر اسدی درست گفته: همانا خدا آنچه را بخواهد می کند و حکم هم اراده اوست.»

راوی گوید: امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیه^۱ رسید، وقت ظهر بود، امام سر بر بالین نهاد و به خوابی سبک رفت و بیدار شد و فرمود: «در رؤیا دیدم که هاتمی می گفت: شما در مسیر هستید و مرگ شما را به جنت می برد.»

فرزندش علی عرض کرد: پدرجان مگر ما بر حق نیستیم؟
فرمود: «چرا پسر من سوگند بدو که بازگشت بندگان به سوی اوست.»
عرض کرد: بنابراین پدرم اما از مرگ پروایی نداریم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا تو را بهترین پاداش که هر فرزندی را در برابر پدر می دهد بدهد.»

آن شب را امام در آن جا به سر برد، در بامداد مردی مکتبی به اباهیره از دی کوفی نزد امام آمد و بر وی سلام کرد.

سپس گفت: فرزند رسول الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم رسول الله جدت بدر آورد؟

حسین علیه السلام فرمود: «ای اباهیره ای بر تو، همانا بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، و به آبرویم تاختند عنان شکیبایی را از دست ندادم، اکنون خونم را خواستند گریختم، سوگند به خدا که قطعاً این گروه طاغی و یاغی مرا خواهند کشت و خدا لباس ذلت فراگیر را بر آنان پوشانده و شمشیر را بر آنان حاکم، و کسی که آنان را به

۱- ثعلبیه، به فتح اول از منازل راه مکه به کوفه بعد از شقوق و پیش از خزیمه می باشد، و آن جا دوسوم راه بود و پایین تر از آن آبی به نام ضویجعه با فاصله یک میل، ثعلبیه خوانده می شد که دلیل آن اقامت ثعلبه بن عمرو در آن نقطه بوده، و گفته شده: ثعلبه بن دودان بن اسد، نخستین کسی بود که در آن نزول کرده است. معجم البلدان ۷۸/۲.

خاک سیاه مذلت و خواری بنشانند بر ایشان مسلط کند تا آن جا که خوارتر از قوم سبأ که زنی بر آنان سلطنت کرده بر اموال و خونهایشان حکم راند خواهند شد.»

امام علیه السلام از آن جا کوچید، جمعی از بنی فزاره و بجلیه حدیث کرده گفتند: ما با زهیر بن قین^۱ از سفر مکه باز می‌گشتیم که با حسین علیه السلام هم مسیر و همراه شدیم و از این قضیه ناراحت بودیم زیرا با امام زنان همراه بودند، هر زمان امام اراده نزول می‌فرمود: ما کنار می‌گرفتیم، روزی امام در ناحیه‌ای فرود آمد که ما نیز ناچار با امام در همان مکان فرود آمدیم. در حال خوردن غذا بودیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و بر ما سلام کرد.

بعد به زهیر بن قین گفت: امام تو را فراخوانده، هر یک از ما غذای در دست را فروافکنندیم و کاملاً بی حرکت ماندیم.

همسر زهیر - دیلم دخت عمرو^۲ - به وی گفت: سبحان الله، عجبا، آیا فرزند رسول الله تو را فراخوانده و تو اجابت نمی‌نمایی، چه می‌شد می‌رفتی و سخن امام را گوش فرامی‌دادی.

زهیر نزد امام مشرف گردیده، چیزی نگذشته بود که با شادمانی و با چهره درخشان بازگشت، و فرمان داد تا خیمه و خرگاه را برکنند و با بار و بینه و خیمه به

۱- زهیر بن قین بجلی، بجلیه شاخه‌ای از قحطانیه است، زهیر شخصیت بارز جامعه کوفه بوده، به نظر می‌آید، در زمان پیوستن به امام مسن بوده، در زیارتنامه از وی تکریم ویژه گردیده، در بین راه به امام پیوست، با آن که در ابتداء به این ملاقات راغب نبوده است، قبل از جنگ در برابر سپاه کفر خطبه ایراد نمود و بعد فرمانده میمنه اصحاب امام شد.

تاریخ طبری ۳۹۶/۵-۳۹۷، ۴۲/۶ و ۴۲۲؛ رجال الشیخ: ۷۳ و انصارالحسین: ۸۸.

۲- این همان زن است که به غلام زهیر بعد از شهادتش گفت: برو و آقایت را کفن نما، غلام رفت و حسین را بی کفن دید و با خود گفت: آقایم را کفن کنم و حسین را بی کفن بگذارم، حسین را کفن کردم و به بانو گفتم، گفت: آفرین، کفن دیگری داد و رفتم و او را کفن کردم.

ترجمه الإمام الحسین از کتاب الطبقات که در مجله تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۹۰ چاپ شده، أهلام النساء المؤمنات: ۳۴۱.

حسین علیه السلام پیوست.

زهیر به همسرش گفت: تو نیز مطلقه‌ای، زیرا نمی‌خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه ببینی، من تصمیم گرفته‌ام در خدمت امام باشم و جان و تنم را فدایش کنم، بعد هم مالش را بدو عطا کرده با یکی از عموزادگانش وی را روانه اهلش نمود. زن به گاه وداع با شوهر برخاست و گریست و گفت: خدا خیرت دهد، خواسته‌ام از تو این است که مرا نزد جدّ حسین علیه السلام در قیامت به یاد آوری. بعد به یارانش گفت: هر که خواهد با من باشد باشد، و الا این آخرین دیدار ماست.

حسین علیه السلام چون به منزل زباله^۱ رسید، خبر شهادت مسلم بن عقیل به عرض ایشان رسید، و با پخش این خبر، دنیاپرستان و ارباب حرص و آزار امام جدا و پراکنده شدند و اهل و خیار اصحابش با وی پیائیدند.

راوی گوید: از شدت گریه و ناله برای شهادت مسلم زمین به لرزه درآمد، و اشکها سیل آسا از دیدگان جاری شد.

و آن گاه حسین علیه السلام به جانب آن جا که خدایش فراخوانده بود حرکت فرمود و با فرزدق برخورد کرد، فرزدق بعد سلام به امام عرض کرد: فرزند پیامبر، چگونه به کوفیان که عموزاده تو مسلم و شیعه تو را کشتند اعتماد می‌کنی؟ از چشمهای مبارک امام اشک بارید و فرمود: «خدا مسلم را رحمت فرماید، او به سوی روح و ریحان و تحیت و رضوان خدا شتافت، او وظیفه‌اش را به پایان برد و وظیفه ما باقی است.»

بعد این اشعار را زمزمه کرد:

فَسَانِ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَاِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ اَعْلَىٰ وَاَنْجَلُ

۱- زباله به ضم اول منزلی است سر راه مکه - کوفه، و آن دهی آباد بود، و دارای بازار مابین واقصه و ثعلبیه، سکونی گوید، زباله بعد از قاع از کوفه و پیش از شقوق است که دارای حصار و مسجد جامع برای بنی غاضریه از بنی اسد می‌باشد. معجم البلدان ۱۲۹/۳.

اگر دنیا چیز گرانبهائی به حساب آید، قطعاً ثواب خدا برتر و ارزشمندتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْآبْدَانِ لِلْمَوْتِ انشئت فقتل امرءٍ بالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

و اگر بدنها برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه خدا برتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ

و اگر قسمت ارزاق مقدر است، پس حرص کم در تلاش چه زیباتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَنُوحاً فَمَا بَالُ مَثْرُوكِ بِهِ الْمَرْءِ يَبْخُلُ

و اگر واقعاً جمع اموال برای ترک است، پس چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد

راوی گوید: حسین علیه السلام نامه‌ای به سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه به

شداد و جمعی از شیعیان کوفه نوشت و با قیس بن مسهر صیداوی^۱ فرستاد. قیس

چون به نزدیک کوفه رسید، حصین بن تمیر^۲، مأمور ابن زیاد راه را بر وی بست و در

پیش تفتیش وی برآمد، قیس نامه‌ی امام را دریده و نابود کرد، حصین وی را نزد ابن زیاد

فرستاد.

چون نزد ابن زیاد رسید، گفت: تو که هستی؟

قیس: من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندش می‌باشم؟

ابن زیاد: چرا نامه را دریدی؟

قیس: تا ندانی در آن چه نوشته شده.

۱- قیس بن مسهر اسدی از عدنان، جوانی است کوفی از اشراف بنی اسد و یکی از حاملان نامه‌های

کوفیان به حسین، بعد از خبر بیعت نکردن و حضور امام در مکه با مسلم به کوفه بازگشت، نامه

مسلم را که حاوی بیعت مردم و دعوت امام به کوفه بود به امام رسانید.

تاریخ طبری ۳۹۴/۵ - ۳۹۵؛ رجال الشیخ: ۴۷۹ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ انصار الحسین: ۱۲۳ -

۱۲۴.

۲- حصین بن تمیر کندی سکونی، از سرهنگان سرسخت و قس القلب در عصر بنی امیه و اهل

حمص بوده، کعبه را به منجیق بست و در نهایت امر، فرمانده میمینه ابن زیاد در جنگ با ابراهیم

اشتر بود که نزدیک موصل سال ۶۷ اتفاق افتاد، کشته شده و به دارالہوار شتافت.

التلهیب ابن عساکر ۳۷۱/۴ و الاعلام ۲۶۲/۲.

ابن زیاد: نامه از کی و برای کی بود؟

قیس: از حسین علیه السلام به جمعی از کوفیان که نامهای آنان را نمی دانم.

ابن زیاد برآشفته و گفت: به خدا که دست از تو بر نمی دارم جز آن که اسامی این گروه را بگویی یا بر فراز منبر رفته و حسین و پدر و برادرش را لعن کنی و الا قطعه قطعه ات کنم.

قیس گفت: اما اسامی گروه را نخواهم گفت: و اما لعن کردن حرفی ندارم.

قیس به منبر آمد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و بسیار طلب رحمت برای علی و فرزندانش صلوات الله علیهم نمود و بر ابن زیاد و پدرش لعن فرستاد و هکذا گردنکشان بنی امیه را تا آخرینشان لعنت فرستاد.

وانگاه گفت: مردم، من فرستاده حسین علیه السلام نزد شمایم و او را در فلان منزل پشت سر گذاشتیم، دعوتش را بپذیرید.

این خبر به ابن زیاد رسید، فرمان داد تا از فراز قصر فرو افکندندش که به شهادت رسید.

خبر شهادت قیس به امام حسین علیه السلام رسید، اشک از چشمهای مبارکش جاری گردید و گفت: «خداوندا برای ما و شیعیان ما منزلی پاک و با کرامت مقرر دار و ما و آنان را در قرارگاه رحمتت گرد هم آور، چه تو بر هر چیز توانایی.»

در روایت آمده که: این نامه را حسین علیه السلام از حاجز فرستاد، و گفته اند: جز این نیز آمده.

راوی گوید: حسین علیه السلام کوچید تا به دو منزلی کوفه، که با حزبن یزید^۱ به همراه

۱ - حزبن یزید بن ناجیه بن سعید از بنی ریاح بن یربوع، از شخصیتهای بارز کوفه، پیشوایی از اشراف تمیم، یکی از فرماندهان اموی در کربلاء بود، و او قیادت قبیله تمیم و همدان را داشت، با حسین در پای کوه ذی حسم برخورد، در عاشورا قبل از شعله ور شدن نائره جنگ بین امام و سپاه کفر توبه کرده و همراه امام جنگ سختی نمود تا آنکه شهید شد.

تاریخ طبری ۴۲۲/۵ و ۴۰۰ و ۴۲۷؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۳؛ رجال الشیخ: ۷۳؛ البدایه و النهایه.

هزار سوار بر خورد نمود.

حسین علیه السلام: آیا از ما بید یا علیه ما؟

حز: بلکه ای اباعبدالله، علیه شما.

حسین علیه السلام: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم».

سخنان بسیاری میان آنان گفته شد و آخر الامر حسین علیه السلام فرمود: «حال که برخلاف نوشته‌ها و فرستاده‌هایتان نظر دارید، من از آن جا که آمده‌ام بدانجا باز می‌گردم».

حز و لشکرش با این پیشنهاد مخالفت کرده مانع شدند. حز گفت: ای فرزند رسول الله! راهی را در پیش گیر که به کوفه یا مدینه منتهی نگردد تا من نزد ابن زیاد اعتذار جسته به این که شما با ما در راه مخالفت ورزیدید.

امام علیه السلام از سوی چپ راه بحرکت ادامه داد تا به عذیب الهجانات^۱ رسید.

گوید: در این جا بود که نامه ابن زیاد به حز رسید که او را در مدارای با حسین علیه السلام توییح و او را امر به تضییق و تنگ کردن عرصه بر امام کرده بود. حز با لشکر متعرض امام شده و مانع از ادامه سیر او شدند. حسین علیه السلام فرمود: «مگر دستورت عدول از راه نبود؟»

حز گفت: چرا، و لیکن نامه امیر است که رسیده و فرمانم داده که عرصه را بر تو تنگ کرده و بر من جاسوسی گمارده تا خواسته‌های امیر را به اجرا درآورم.

راوی گوید: حسین علیه السلام در میان یاران خود برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و بعد از حمد خداوندی یادی از جدش فرموده و بروی درود فرستاد و فرمود: «کار بر ما چنان شده که می‌بینید، دنیا متغیر گردیده، چهره نازیبای خود را به ما نشان می‌دهد و خوبیهایش پشت کرده و بریده و نارسا استمرار دارد، و از آن چیزی جز نه جرعه

۱۷۲/۸، الکامل فی التاریخ ۱۹/۴، انصار الحسین: ۸۴-۸۵ و الأعلام ۱۷۲/۲.

۱- عذیب الهجانات نزدیک عذیب القوادس و عذیب القوادس آبی است میان قادسیه و مغیثه. فاصله میان آن با قادسیه چهار میل است. جز این نیز گفته شده. معجم البلدان ۹۲/۴.

بازمانده در ظرف به جای نمانده، و زندگی پست و ناچیزی چون چراگاه ناگوار به چشم نمی خورد، مگر نمی نگرید که به حق عمل نشده و از باطل رادع و مانعی نیست، چه زیبا است که مؤمن «در راه خدا» راغب لقاء پروردگارش (با شهادتش) گردد، چه من مرگ را جز سعادت و زندگی یا ستمکاران را جز ملالت نمی بینم».

زهیر بن قین برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله، خدا ما را در راه هدایت و در التزام خدمت استوار بدارد، فرموده ات را شنیدیم، اگر ما همیشه به صورت پاینده در دنیا باقی می ماندیم، ما قیام در رکابت را، بر دنیا و آن زندگی برمی گزیدیم. هلال بن نافع بجلی^۱ از جا بخت و به عرض رسانید: به خدا ما ملاقات پروردگاران را ناروا نمی بینیم، و ما همواره بر نیات و بینشهای خود استوار، با دوست دوست و با دشمن دشمنیم.

بریر بن حصین^۲ - خضیر - برخاست و معروض، داشت: ای پسر رسول الله، به خدا سوگند خدا بر ما منت نهاد تا توفیق یابیم همراه تو - در راه هدایت - بجنگیم تا آن جا که اعضای ما تکه تکه گردیده، و آنگاه در قیامت، جد تو شفیع ما باشد.

سپس حسین علیه السلام برخاست و برنشست، حرکت کرد و حرّ و لشکرش گاهی مانع از حرکت شده، و گاهی نیز با وی حرکت می کردند تا امام به کربلاء رسید و این روز

۱ - ظاهراً او باید نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشیره بن مذحج مذحجی باشد نه بجلی، او سیدی شریف و شجاع و قاری و امین بر حدیث بوده، و از اصحاب امیرالمؤمنین، و حاضر در حروب ثلاثه آن حضرت بود و در کربلا مر او را داستانهای زیادی است که در مقاتل آمده است. ابصار العین ۸۶-۸۹؛ طبری ۲۵۳/۶؛ ابن الاثیر ۲۹/۴؛ الهدایة ۱۸۴/۴.

۲ - در بعضی از مصادر بدیربن حفیر آمده و ظاهراً باید بریر بن خضیر باشد و این اولی است. او سید قاریان، شیخی تابعی و عابد و قاری قرآن و از شیوخ قرائت در مسجد کوفه بود، او را نزد همدانیان مظهر شرف و توانایی است، در جامعه کوفه از اشتهار و احترام برخوردار بوده، و او همدانی از کهلان است. وطنش کوفه بود، تلاش کرد تا عمر بن سعد را از پذیرش ولایت در حکومت بنی امیه برکنار دارد.

طبری ۲۲۱/۵؛ معجم ۲۸۹/۳؛ المناقب ۱۱۰/۴ و بحار ۱۵/۴۵.

دوم محزوم بود، پرسید: «این زمین را چه نام است.»
گفته شد: کربلاء.

امام فرمود: (انزلوا، هاهنا والله محط رکابنا وسفک دماننا، هاهنا والله محط قهورتنا، وهاهنا والله سبی حریمان، بهذا حدثنی جدی)، «فرود آید، به خدا که این جا جای فرود آمدن و ریختن خونهای ماست، و اینجا جایگاه قبور ماست، به خدا که این جا جای به اسارت رفتن حرم ماست و این خبر را جدم به من داده است.»

همگان فرود آمدند، و حرّ بالشکرش نیز در کناری فرود آمدند، و حسین علیه السلام نشست و شمشیرش اصلاح می کرد و می فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصْبِلِ

تو بر تو ای روزگار که چه بد دوستی هستی و چقدر در هر شبانگاه و بامداد برای تو بود

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است که به نخبگان قناعت نرزد

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَ كُلُّ حَيٍّ فَإِنِّي سَبِيلِ

همانا امر به نزد پروردگار است، و هر زنده ای راهی در پیش دارد

فَا اقْرَبِ الْوَعْدُ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جَنَّانٍ وَإِلَى مُقِيلِ

و عده زمان کوچیدن به بهشت خدای چقدر نزدیک است

راوی گوید: زینب^۱ دختری فاطمه علیها السلام این سخنان را بشنید و گفت: برادرم این سخن تو سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد.

۱- زینب دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواهر حسن و حسین علیهما السلام، عقیله بنی هاشم، همسر عموزاده اش عبدالله بن جعفر، با برادرش حسین در کربلا حضور داشت، از کربلا به کوفه و سپس به شام به اسارت رفت، او شکمیا بود و قلبی استوار داشت، بلند مرتبه فصیح و خطیب بود، وفاتش سال ۶۲ بنا به شهر روایات در مصر بوده است.
برای اطلاع بیشتر به کتاب زینب الکبری شیخ جعفر نقدی رجوع شود که شرحی مستوفی است از شخصیت بارز حضرت زینب سیده النساء پس از مادرش زهراء علیها السلام.

فرمود: آری خواهرم.

زینب: وای بر من، حسین مرا خیر از مرگ خود می دهد.

گوید: زنان گریستند و لطمه بر چهره ها زده گریبان چاک زدند.

ام کلثوم^۱ ندا برداشت: وَاَمْحَمُّدَا وَعَالِيَا وَاِامَّاهُ وَافاطمَتَا وَاحسِنَا وَاحسِينَا. وای از ضایعه بعد از تو ای اباعبدالله.

حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و فرمود: (یا اختاه تعزّی بعزاء الله، فَإِنَّ سَكَّانَ السَّمَوَاتِ يَموتُونَ وَ اهل الارض لا یبقون وَ جمیع البریة یهلكون، یا اختاه یا ام کلثوم! و انتِ یا زینب و انتِ یا رقیة و انتِ یا فاطمه و انتِ یا رباب! انظرون! اذا انا قُتِلْتُ فلا تشقن علیّ جیباً ولا تخمشن علیّ وجهاً ولا تقلن علیّ هجراً). «خواهرم! خود را به آرامش خدا تسلی ده، چه ساکنان آسمانها می میرند و زمینیان به جای نمائند، و ماسوی الله به مرگ گرفتار آیند.

بعد فرمود: «خواهرم ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه^۲ و تو ای فاطمه،^۳ و تو

۱- ام کلثوم دختری امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش فاطمه علیها السلام، خواهر حسن و حسین و زینب عقیله بنی هاشم است. مسأله ازدواجش با عمر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین است، و پاره ای از موارد با خواهرش زینب که کنیه هر دو ام کلثوم است مورخان را به اشتباه کشانیده است. *أجوبة المسائل الشریعة: ۲۲۶؛ الاستفتاء: ۹۰؛ الاستیعاب: ۴/۴۹۰؛ اعلام النساء المؤمنات: ۱۸۱ - ۲۲۰* و سایر مصادر.

۲- مورخان از رقیه ذکری نیاورده اند، سید امین در *امیهان* ۳۴/۷ آورده: در محله العماره دمشق قبر و مشهدی که زیارتگاه است بدو منسوب است، میرزا علی اصغر خان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ ه آن را تجدید بنا نمود.

۳- فاطمه دختری امام حسین، تابعیه از روایت حدیث بوده از جدش فاطمه علیها السلام مرسلأ و از پدرش روایت کرده، با عمه ها زینب و ام کلثوم و خواهرش سکینه به اسارت به شام رفت. به مدینه بازگشت و با عموزاده اش حسن بن حسن ازدواج کرد و بعد از وفات شوهرش با عبدالله بن عمرو بن عثمان ازدواج کرد و پس از مرگ او از ازدواج مجدد امتناع ورزیده تا آن که در سال ۱۱۰ ه وفات یافت.

الطبقات: ۳۴۷/۸؛ مقاتل الطالبیین: ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۲۰۲ و ۲۳۷ و الاعلام: ۵/۱۳۰.

ای ریاب^۱ بنگرید بعد از شهادتم مبادا گریبانی را چاک زده یا چهره‌ای را خراشیده، یا سخنانی ناروا بر زبان رانید».

روایت از طریق دیگر: زینب چون ابیات را شنید - او در جایی تنها و خالی از مخدّرات حرم بود - با پای برهنه در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد به حضور برادر رسید و گفت: وای بر من، ایکاش مرگ مرا از این زندگی آزاد می‌کرد، امروز گونیا مادرم فاطمة الزهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن المجتبی را از دست دادم، ای خلیفه گذشتگان و ای پناه بازماندگان.

حسین علیه السلام نظری به خواهر افکند و فرمود: «خواهرم عنان بردباری را از کف مده».

عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت، فدایت کردم، آیا بزودی به شهادت می‌رسی؟

اما غصّة گلوگیر را فرو برده و چشمهای مبارکش اشک آلود شده، سپس فرمود: «هیئات هیئات، اگر مرغ قطار اشبی آرام می‌گذاشتند به خواب می‌رفت».

عرض کرد: ای وای آیا خود را در معرض غضب می‌نهی، همین قلبم را بیشتر جریحه‌دار می‌کند و بر من ناگوارتر است، و آنگاه گریبانش را درید و بیهوش شد. امام برخاست، و بر چهره خواهر آب ریخت تا بیهوش آمد، بعد تسلیتش داد و مرگ پدر و جدش «صلوات الله علیهم اجمعین» را به یادش آورد.

یکی از انگیزه‌های احتمالی که موجب شد حسین علیه السلام حرم و عیالش را بکوچاند این بوده که اگر امام اهل حرم را در حجاز یا یکی از شهرهای دیگر به جای

۱- ریاب دختر امرئ القیس بن عدی، همسر حسین السبط الشهید با او در کربلاء بود و بعد از شهادت امام با اسراء به شام رفت، و بعد از بازگشت به مدینه، اشراف از وی خواستگاری کردند و او نپذیرفت، در طول یک سال زندگی بعد از حسین به زیر سقفی نیامید تا بیمار شد و با کوه رنج وفات نمود، او شاعره بود و در رثای حسین مرثیه‌ها سرود.

می گذاشت، یزید لعنه الله از آن آگاه شده و کسی را می فرستاد که اهل البیت را اسیر کرده آنان را مستأصل کرده، بر خوردهای سخت با آنان می نمود تا حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت باز دارد، چه ممکن بود امام به عملت دستگیری اهل حرم از مقام والای سعادت شهادت باز ماند.

مسلک دوم
در شرح حال جنگ و
اموری که نزدیک و
مربوط بدان است



راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین علیه السلام فراخواند و آنها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می‌شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمر بن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمر بن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیاهی برایش نیرو می‌فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرم بیست هزار لشکر وارد شدند، ابن سعد عرصه را بر حسین علیه السلام تنگ کرد و آب را بر روی او و اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد.

امام علیه السلام برخاست و به قائمه شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد و فرمود:

«شمارا به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟»

گفتند: آری تو فرزند رسول الله و سبط اویی.

فرمود: (أُنشِدُكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟)؛ «شمارا به خدا آیا می‌دانید که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جد من است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (أُنشِدُكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّيْ فَاطِمَةَ ابْنَتِ مُحَمَّدٍ؟)؛ «شمارا به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمد است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (أُنشِدُكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟)؛ «شمارا به خدا آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (أنشدكم الله هل تعلمون أن جدتي خديجة بنت خويلد أول نساء هذه الأمة إسلاماً؟)؛ «شمارا به خدا آیا می دانید که جدۀ ام خدیجه دخت خویلد^۱ اول زن مسلمان امت است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (أنشدكم الله هل تعلمون أن حمزة سيد الشهداء عمّ أبي؟)؛ «شمارا به خدا آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء^۲ عموی پدرم است؟»

گفتند: چنین است.

فرمود: (أنشدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطيار في الجنة عمي؟)؛ «شمارا به خدا آیا می دانید جعفری^۳ که در بهشت توان پرواز دارد عمویم است؟»

۱- خدیجه دخت خویلد بن اسد بن عبدالعزی، قریشی، اول همسر پیامبر که ازو پانزده سال مسن تر بود، زادگاهش مکه، ثروت فراوان داشت و به شام کالا می فرستاد و رجال را در استخدام خود داشت. پیامبر چون بیست و پنج ساله شد، با سرمایه خدیجه به تجارت رفت و با سود بازگشت، قبل از نبوت با او ازدواج نمود، بعد او را به اسلام فراخواند و او اول زن مسلمان است که با پیامبر در پنهان نماز می گزارد. سه سال قبل از هجرت در مکه وفات یافت.
الطیقات الکبری ۷/۸ - ۱۱؛ الاصابة قسم النساء، صفة الصفوة ۲/۲؛ تاریخ خمیس ۳۰۱/۱ و الاعلام ۳۰۲/۲.

۲- حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم ابوعمار، سید الشهداء، در سال سه هجری به شهادت رسید، عموی پیامبر ﷺ، و یکی از صنادید و سادات قریش در جاهلیت و اسلام است، با پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر و جز آن حاضر بوده، در جنگ احد شهید و در مدینه دفن شد.
تاریخ الاسلام ۹۹/۱؛ صفة الصفوة ۱/۱۴۴ و الاعلام ۲/۲۷۸.

۳- جعفر بن ابی طالب، کنیه: ابو عبدالله، ابوالمساکین، صحابی، هاشمی، از شجاعان بنام بنی هاشم، اول شهید از طالبیان در اسلام است، او پس از طالب و عقیل سومین پسر پدرش بوده، و بعد از جعفر علی رضی الله عنه به دنبال آمد، مادر همه فاطمه دخت اسد بن هاشم می باشد، در سال ۵۸ هـ در جنگ مؤته شهید شد، از اسبش فرود آمد و جنگید، پرچم را به دوش کشیده در پیش روی صفوف مسلمین بوده، دست راستش قطع و پرچم را به دست چپ گرفت. آن نیز قطع شد،

گفتند: خداوندا بله.

فرمود: (أنتدکم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله ﷺ أنا متقلده؟)؛ «شما را به خدا آیا می دانید که این شمشیر رسول الله ﷺ است که آن را آخته‌ام و در دست دارم؟»
گفتند: بله.

فرمود: (أنتدکم الله هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله ﷺ أنا لابسها؟)؛ «شما را به خدا آیا این عمامه رسول الله ﷺ است که بر سر دارم؟»
گفتند: آری.

فرمود: (أنتدکم الله هل تعلمون أن علياً عليه السلام كان أول الناس إسلاماً وأجزلهم علماً وأعظمهم حلماً وأنه ولي كل مؤمن ومؤمنة؟)؛ «شما را به خدا آیا می دانید علی علیه السلام اول انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او ولی هر مؤمن و مؤمنه می باشد؟»
گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (فبم تستحلون دمي و أبي صلوات الله عليه الذائد عن الحوض غداً، يذود عنه رجالاً كما يذاد البعير الصادر على الماء، ولواء الحمد بيد أبي يوم القيامة!!!)؛ «پس چرا ریختن خونم را روا می دانید با آن که پدرم صلوات الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض براند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد؟»

گفتند: همه اینها را می دانیم، و تو را رها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بجوشی.
چون خطبه امام را زینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپانچه بر چهره نواخته صداهایشان به ناله بلند شد.

رأيت رابه سینه فشرده تا شهید شد در پیکرش حدود ۹۰ اثر تیر و نیزه بود.

مقاتل الطالبیین ۱۸/۶؛ البداية و النهاية ۲۵۵/۴؛ تهذيب التهذيب ۹۸/۲؛ اسد الغابة ۲۸۶/۱ و الإصابة

امام عليه السلام برادرش عباس^۱ و فرزندش علی^۲ را به سویشان فرستاد و فرمود: «آنان را به سکوت فراخوانید قسم به جانم چه گریه ها که در پی دارند».

راوی گوید: نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید که وی را تحریض به جنگ و شتاب در آن، و از تأخیر در جنگ بر حذر داشته، که ابن سعد و لشکر به سوی حسین عليه السلام یورش بردند. و شمر بن ذی الجوشن^۳ لعنة الله عليه پیش تاخت و نداد داد

۱ - عباس بن علی بن ابی طالب، مادرش أم البنین دخت حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید عامری است و او پسر بزرگ ام البنین است مکنی به ابو الفضل. زیباروی و جمالی به کمال داشت با قامتی برافراشته، چون بر اسب می نشست قدمهایش به زمین می رسید، ملقب به قمر بنی هاشم و سقاء، علمدار روز عاشورا است، او آخرین برادر امام است که به دست زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل طائی به شهادت رسید و هر دو را آفتی بر پیکر رسید.

مقاتل الطالبيين: ۸۴ - ۸۵؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۲۹؛ رجال الشيخ: ۷۶؛ انصار الحسين: ۱۳۱،

گوید: نام مبارک او در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

۲ - علی بن الحسین الأكبر، کنیه أبو الحسن، از سادات و شجاعان طالبیان، مادرش لیلی دخت ابی

مرّة (قره) دختر عروة (عمرو) بن مسعود بن مغيث (معبد) ثقفی، مادر لیلی میمونه دخت ابی

سقیان بن حرب است، عمر علی اکبر ۲۷ سال، به روایتی با امّ ولدی ازدواج کرده بود. او اول

شهید از بنی هاشم است که با نیزه مرّة بن منقذ بن نعمان عبّدی در حالی که در پیرامون پدر از وی

دفاع می کرده به شهادت رسید، و اصحاب امام به مرّة حمله کرده با شمشیر قطعه قطعه اش کردند،

گویند: در خلافت عثمان متولد شد و علی اکبرش خواندند تا تمیز بین او و زین العابدین باشد.

مقاتل الطالبيين: ۸۰ - ۸۱؛ الطبقات ۱۵۶/۵؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۰؛ رجال الشيخ: ۷۶ که وی را

علی اصغر آوردند؛ نسب قریش: ۵۷؛ البداية ۱۸۵/۸؛ الاعلام ۲۷۷/۴؛ انصار الحسين: ۱۲۹؛ در کتب

ارشاد و طبری و اصفهانی و خوارزمی و مسعودی نام او به میان آمده است.

۳ - شمر بن ذی الجوشن، اسمش شرحبیل بن قرط ضبابی کلابی، ابوالسباغ از سرکردگان کشتار

کربلاء و دشمنان سرسخت حسین شهید عليه السلام است، در اوایل امرش از رؤساء در هوازن بود، و

به شجاعت موصوف، در صفین با علی عليه السلام بود، ابواسحاق سیعی شنید که شمر بعد از نماز

می گفت: خداوندا تو می دانی که من شریفم مرا بیامرز!!! بدو گفت: چگونه خدا تو را بیامرزد با

آن که در شهادت فرزند پیامبر کمک کردی (این همه جنایت نمودی) شمر گفت: وای بر تو چه

می توانستم بکنم، امرای ما اینانند که به امری ما را مأمور کردند و مخالفت ننمودیم. و اگر

که خواهرزاده‌های من کجائید؟ عبدالله^۱ و جعفر^۲ و عباس و عثمان^۳.

حسین علیه السلام به فرزندان ام‌البنین فرمود: «اگر چه فاسق است پاسخ را بدهید».

فرزندان ام‌البنین فرمودند: چه کار داری؟

گفت: ای خواهرزاده‌هایم، شما درامانید، خود را با برادر تان به کشتن ندهید، و

مخالفت می‌ورزیدیم از این خرها بدتر بودیم، در قیام مختار، از کوفه گریخت و به دهی از دهات خوزستان به نام کلثانیه پناه برد، لشکر مختار محاصره‌اش کردند و غافلگیرش نمودند، شمر در مقام دفاع برآمد و پیش از آن که لباسش را به تن کند، درگیری ناچیزی شد و ابو عمره بر وی دست یافت و وی را بکشت، و جثه پلیدش را نزد سگان انداختند.

الكامل فی التاريخ ۹۲/۴؛ میزان الاعتدال ۴۴۹/۱؛ لسان المیزان ۱۵۲/۳؛ جمهرة الانساب ۷۲؛ سفينة البحار ۷۱۴/۱ و الاعلام ۱۷۵/۳.

۱- عبدالله بن علی بن ابی طالب، مادرش ام‌البنین، به هنگام شهادت ۲۵ ساله بود، برادرش عباس بدو فرمود: پیش روی من باش تا تو را بنگرم و با پاداش خدایی امیدوار گردم... هانی بن ثابت حضر می‌او را کشت یا با تیر خولی از پای درآمد و مردی از بنی تمیم وی را بکشت.
مقاتل الطالبیین: ۸۲؛ تاریخ طبری ۸۹/۶؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۴۹؛ رجال الشيخ: ۷۶؛ انصار الحسين: ۱۲۹ - ۱۳۰. نام مبارک او در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی و خوارزمی آمده است.

۲- جعفر بن علی بن ابی طالب مادرش ام‌البنین، در وقت شهادت ۱۹ ساله، قاتل او خولی یا هانی بن ثابت بوده است.

مقاتل الطالبیین: ۸۳؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۴۹؛ رجال الشيخ: ۷۲؛ انصار الحسين: ۱۳۰؛ نام شریفش در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

۳- عثمان بن علی بن ابی طالب، مادرش ام‌البنین، در وقت شهادت ۲۱ ساله بوده، خولی وی را با تیر زد و مردی از بنی ابان بن دازم بر وی حمله برد و سرش را برید، درباره این عثمان علی علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم.

دز روایتی از هیره بن مریم که گوید: در نزد علی علیه السلام بودیم، که فرزندش عثمان را فراخواند و فرمود: یا عثمان! بعد فرمود: او را به اسم عثمان آن شیخ کافر ننامیدم، همانا بنام عثمان بن مظعون نام نهادم.

مقاتل الطالبیین: ۸۴؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۰؛ تریب المعارف: خطی؛ انصار الحسين: ۱۳۰، و در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی، خوارزمی نام او به میان آمده است.

ملازم خدمت یزید بن معاویه امیرالمؤمنین باشید.

عباس بن علی علیه السلام ندا در داد و فرمود: دستهایت بریده و اماننامهات ملعون بادا، ای دشمن خدا، ما را می خوانی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه علیهما السلام را رها کرده در خط فرمان مطرودان و ملعونان فرزندان ملائمتین خدا در آییم. شمر با حالت خشم به لشکرش برگشت.

راوی گوید: چون حسین علیه السلام دید که اثربخشی بند و موعظه کم، و شتاب دشمن برای جنگ زیاد است به برادرش عباس فرمود: «اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگاران نماز گزاریم، چه او می داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

عباس این خواسته را با آنان در میان نهاد، عمر بن سعد سکوت کرد، عمرو بن حجاج زبیدی گفت: اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می خواستند، ما می پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمدند. این تقاضا پذیرفته شد.

راوی گوید: حسین علیه السلام نشسته بود که به خوابگونه ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این ساعت در رؤیا جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را دیدم که می فرمودند: ای حسین علیه السلام تو بزودی نزد ما می آیی.

و در روایتی: فردا نزد ما می.

راوی گوید: زینب تبانچه به صورت خود نواخت و صبحه برآورد.

حسین علیه السلام فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده».

شب «عاشورا» فرا رسید، حسین علیه السلام اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود: (أما بعد، فإني لا أعلم أصحاباً خيراً منكم، ولا أهل بيت، أفضل وأبرّ من أهل بيتي، فجزاكم الله عني جميعاً خيراً، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملًا، و ليأخذ كل رجلٍ منكم بيد رجلٍ من أهل بيتي و تفرّقوا في سواد هذا الليل و ذروني و هؤلاء القوم، فإنهم لا يريدون غيري)؛ «أما بعد، حقا که من اصحابی

بہتر از شما، و نہ اہل بیتی برتر و نیکوکارتر از اہل بیتم نمی بینم، خداوند از من بہ شما پاداش نیکو دہد، این شب است کہ سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رھواری گرفته، و ہر یک از شما دستہ یکی از اہل بیتم را گرفته و در این تاریکی شب پراکنده شدہ از صحنہ بیرون شتابید، و مرا با دشمن واگذارید چہ آنان جز مرا نخواہند.»

برادران و فرزندان او و فرزندان عبداللہ ابن جعفر ہمگان ہماہنگ گفتند: چرا چنین کنیم، برای این کہ بعد از تو زندہ بمانیم، خدا ہرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس بن علی رضی اللہ عنہ بود و دیگران در پی وی سخن گفتند. راوی گوید: حسین رضی اللہ عنہ نظری بہ فرزندان عقیل^۲ افکند و فرمود: «شہادت مسلم برای شما کافی است، ہمگان بروید و من بہ شما اجازت دادم.»

در روایت دیگر آمدہ: این زمان بود کہ برادران و تمام اہل بیت حسین رضی اللہ عنہ بہ سخن در آمدہ گفتند: ای فرزند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دربارہ ما مردم چہ خواہند گفت، و ما بہ مردم چہ بگوییم، (بگوییم) کہ ما شیخ و کبیر و سید و امام و فرزند دخت پیامبر را رہا کردیم، در رکابش تیری از کمان ما نجستہ، نیزہ در کف ما بکار گرفته نشدہ، شمشیر ما بر دشمن فرود نیامدہ، نہ بہ خدا ای فرزند رسول اللہ، ہرگز از تو جدا نشدہ، بلکہ

۱- عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب، صحابی، در حبشہ متولد شد و او اول فرزند از مسلمانان مہاجر بہ حبشہ بود، او مردی کریم بود کہ بحر الجودش می خواندند، شعراء در مدحش مدیحہ سرایی کردند، در صفین از امراء لشکر بود در سال ۸۰ در مدینہ وفات یافت، جز این نیز گفته شدہ است.

الاصابة ش ۴۵۸۲؛ فوات الروایات ۲۰۹/۱؛ تہذیب ابن عساکر ۳۲۵/۷؛ الاعلام ۷۶/۴، زینب الکبری.

۲- عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب ہاشمی قریشی، ابو یزید، داناترین قریشی بہ ایام و مآثر و مثالب و انساب قریش و عرب است، صحابی فصیح اللسان و سریع الجوابی بود، او برادر علی و جعفر و دو سال بزرگتر از آنهاست. در سال ہشتم بہ مدینہ ہجرت کرد، در اواخر عمر ناپینا گردید، در ایام خلافت یزید و شاید معاویہ وفات نمود.

الاصابة: ۵۶۳۰؛ البیان والتبيين ۱۷۴/۱؛ الطبقات ۲۸/۴؛ التاج ۳۰/۸ و الاعلام ۲۴۲/۴.

جانهای ما پاسبان جان شریفیت بوده تا در پیش رویت در خون خود غلتیده، آنچه بر تو وارد آید بر ما نیز وارد گردد، و چه زشت است زندگی بعد از تو.

سهس مسلم بن عوسجه^۱ برخاست و گفت: ما تو را این گونه تنها گذارده از نزدت بازگردیم و دشمن تو را در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیاورد تا آن که نیزه‌ام را در سینه دشمنانت بشکنم تا آن جا که دسته شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای درآورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم.

گوید: سعید بن عبدالله حنفی برخاست و به عرض رسانید: نه، به خدا ای فرزند رسول الله ﷺ، هرگز تنهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد را درباره تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می دانستم که در راه تو کشته می شدم و بعد زنده به آتش کشیده می شدم و خاکسترم به باد داده می شد و هفتاد بار این وضع تکرار می شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کشم، چرا نه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می رسم.

آن گاه زهیر بن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند رسول

۱ - مسلم بن عوسجه اسدی، از ابطال عرب در صدر اسلام و اول شهید در عاشورا بعد از شهدای حمله اول است، او صحابی ای است که پیامبر را درک کرده، در کوفه برای حسین رضی الله عنه بیعت می گرفت، در قیام مسلم بن عقیل بر مذحج و اسد (روز ۸ ذیحجه) اسیر بود. در واقعه کربلاء شیخی سالخورده بود، و از شخصیت‌های سرشناس در کوفه بود، شب‌بن ربیع در شهادت مسلم بن عوسجه ابراز تأسف می کرد.

رجال الشيخ: ۸۰؛ تاریخ طبری، ۲۳۵/۵ و ۳۶۹؛ البحار ۴۵/۴۵؛ الاخبار الطوال: ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۲؛ الكامل فی التاريخ: ۲۸/۴؛ الاعلام ۷/۲۲۲؛ انصار الحسین: ۱۰۸؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۵۲. در آن آمده است که مسلم بن عوسجه اسدی از بنی سعد بن ثعلبه بود که مسلم بن عبدالله و سعید الله بن ابی خشکاره او را کشتند.

خدا چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می فرمود.

جمعی از اصحاب نیز چنین سخن گفتند: جانهای ما به فدایت، تو را با همه وجودمان پاس داریم، و چون در راهت به شهادت رسیم وفای به عهد کرده و پیمان خویش را به پایان برده ایم.

در همان حال به محمد بن بشیر حضر می خبر رسید که پسر ت در سرزری به اسارت افتاد.

گفت: پاداشش را از خدایم بگیرم، دوست نداشتم در حیاتم به اسارت گرفتار گردد. حسین علیه السلام سخن وی را بشنید و فرمود: «خدایت رحمت فرماید، بیعت را از تو بازگرفتم برای آزاد کردن پسر ت برو دست بکار شو».

عرض کرد: درندگان مرا زنده بخورند اگر از ساحت تو جدا شوم.

فرمود: «این بُردها را به پسر ت بده تا برای آزادی برادرش از آن بهره گیرد».

بعد پنج بُرد عطایش فرمود که هزار دینار می ارزید.

راوی گوید: در آن شب (شب عاشورا) حسین علیه السلام و همراهان در حالت رکوع و سجود و قیام و قعود به عبادت حق پرداختند زمزمه رقیق مناجات و دعاهایشان چون زمزمه برخاسته از زنبور عسل بود، در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد از لشکرگاه خود به لشکرگاه امام پیوستند.

بامداد فردا امام فرمان داد تا خیمه ای برافراشته شد، و امر فرمود تا کاسه ای از مشک زیاد آورده در آن نوره ریخت، و داخل شد تا موی پستزد.

بریر بن حصین همدانی، و عبدالرحمان^۱ بن عبد ربه انصاری دم در خیمه برای

۱ - عبدالرحمن بن عبد ربه - رب - انصاری خزر جی است، امیر المؤمنین علیه السلام تربیتش فرمود و قرآن پیاموخت، یکی از آنان است که در کوفه مردم را به بیعت با حسین علیه السلام فراخواند، و چنین برمی آید که وی شخصیتی بارز بوده است.

تاریخ طبری ۴۲۳/۵؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۱/۴۵؛ انصار الحسین: ۹۷.

استفاده از نوره به انتظار ایستاده بودند که بریر عبدالرحمان را به خنده می آورد. عبدالرحمن بدو گفت: ای بریر آیا می خندی! این ساعت که وقت خنده و لعب نیست.

بریر گفت: قوم من می دانند که من در جوانی و پیری از امور باطله و هزل بیزار بودم و خنده من از سر شادمانی از آن است که در این راه قرار گرفته ایم، به خدا که فاصله بین ما و این که حورالعین را به آغوش کشیم جز این نیست که ساعتی با این قوم با شمشیرهایشان مبارزه کنیم.

راوی گوید: لشکر ابن سعد، بر سراکب خود برنشستند، حسین علیه السلام بریربن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکر او مفید نیفتاد. حسین علیه السلام بر ناقه یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بز محمد صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نابود بادید ای جمعیت و همواره قرین رنج و اندوه، در کمال اضطراب نزد ما دادخواهی کرده فریادرس خواستید، و ما بسرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می بودند بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می بایست دشمن ما و شما را فراگیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آنها امیدی برید.

هلا - وایها بر شما - ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید.

دور بادید ای بندگان کنیزک و بدان احزاب، و رانندگان کتاب، و تحریفگران سخن، و جرثومه های گناه، و دمش شیطان، و فرو نشانندگان ستها:

آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟^۱
 آری والله که نیرنگ و بی‌وفایی شما قدیم بوده که ریشه‌های شما بر آن بالید و
 شاخه‌های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه
 برای غاصب باشید.

آلأ، همانا زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و
 جنگ، یا پذیرفتن ذلت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا
 ندارد، و هکذا رسول او و مؤمنان، و دامنه‌های پاک و پاکیزه، و شخصیت‌های والا و
 جانهای گرانمایه از این که طاعت فروما یگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد.

آلأ همانا من با این خانواده‌ام با قلت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خیدا

می‌روم.^۲

بعد امام اشعار فروة بن مسیک مرادی^۱ را با سخنش پیوند می‌دهد:

فَإِنْ نَهَزْمُ قَهْرًا مَوْنٌ قَدَمًا وَإِنْ نُقَلِّبُ فَسْفِيرٌ مَغْلِبِينًا

اگر هزیمت دهیم از پیشتر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم

وَمَا أَنْ طَهَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَسْمَانِيَانَا وَدَوْلَةَ آخِرِينَا

و ترس را ند و جود ما راهی نیست و لیکن مرگ ما دولت دیگران را در پی دارد

إِذَا مَا أَلَمَّوَتْ رَفَعُ عَنْ أَنَاسٍ كَسَلًا كَسَلُهُ أَنْسَاخَ بِآخِرِينَا

هرگاه مرگ سایه خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند

فَإِنِّي ذَالِكُمْ سَرَوَاتٍ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَا

مرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد

فَلَوْ خَلَدَ الْمَلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَسْتِي الْكِرَامِ إِذَا بَسَقِينَا

اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کریمان باقی بودند ما نیز بودیم

۱ - فروة بن مسیک یا مسیکة بن حارث بن سلمه غطفانی مرادی، ابو عمرو، صحابی، از والیان
 شاعر، یمنی، در جاهلیت هواخواه ملوک‌کنده بوده، سال نهم یا دهم به مکه هجرت و مسلمان
 شد، در آخر عمر ساکن کوفه شد و در سال ۳۰ ق. مرد.

فَقُلْ لِلشَّامَتِينَ بِمَا أَفِيَقُوا سَيَلْقَى الشَّامَتُونَ كَمَا لَقِينَا

بگو به شامتگران به ما آرام باشید، چه هر چه به ما رسید به شامتگران خواهد رسید

بعد فرمود: (أما والله لا تلبثون بعدها إلا كريث ما يركب الفرس حتى يدور بكم دور الرحنى ويقلق بكم قلق المحور، عهدٌ عهدہ إليّ أبي عن جدّي، فأجمعوا أمرکم و شركاءکم، ثمّ لا یکن أمرکم علیکم غمّة، ثمّ اقض و إليّ ولا تنظرون)؛ «به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان یک سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدی است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید».

حقّا که من بر کسی توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نباشد جز آن که در چنبر قدرت اوست، حقّا که پروردگارم بر صراط مستقیم باشد. خداوندا باران آسمان را از اینان دریغ فرما، و به قحطی‌ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اینها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده بی یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست».

سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز رسول الله ﷺ را بخواست و بر آن نشست و یارانش را آماده جنگ نمود، از امام باقر علیه السلام روایت شده: «یاران امام چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند» و جز این نیز روایت شده.

راوی گوید: عمر بن سعد به پیش تاخت و تیری سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید، من اول تیر را انداختم، تیرها چون قطرات باران روان شد.

امام علیه السلام به اصحاب فرمود: «خدای رحمت کند شما را برخیزید برای مرگ، مرگی

که از آن گریزی نیست، چه این تیرها پیکهای دشمن به سوی شماست.»
 در روز عاشورا ساعتی چند حمله همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب
 امام شهید شدند. این گاه بود که امام حسین علیه السلام دست مبارک را بر محاسن شریفش
 نهاده فرمود: «غضب خدا بر یهودیان آنگاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار
 دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای راسه گانه دانستند و بر مجوس وقتی که شمس و
 قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امتی سخت شد که برای کشتن پسر دختر پیامبر
 خود همداستان شدند.»

«نه به خدا هرگز تسلیم خواسته‌شان نشوم تا خدای را با بدن خون‌آلود ملاقات
 کنم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسین علیه السلام با عمر بن
 سعد تلافی نمودند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که
 بر سر حسین علیه السلام سایه گسترده، و آنگاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین
 ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.

راوی گوید: آنگاه حسین علیه السلام فریاد برآورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به
 دامن برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟»
 این زمان بود که حزبن یزید ریاحی رو به عمر بن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد
 می‌جنگی؟

گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندن سر و قطع دستهاست.
 حزر رفت و در جایگاهش بین همگنان ایستاد و او را رعه و لرزه‌ای افتاد که چونان
 لرزه‌ای که بر بید می‌افتد.

مهاجر بن اوس^۱ بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه‌برانگیز است، اگر

۱- در کتاب تسمیه من قتل مع الامام: ۱۵۵ مهاجر بن اوس از بجهله را در زمره شهدا می‌شمارد و من
 نمی‌دانم آیا دو مهاجر بن اوس در آنجا حضور داشته‌اند یا یکی بیش نبوده که در آغاز در اردوگاه
 ابن سعد حضور داشته و سپس به اردوگاه امام پیوسته است و با امام به شهادت رسیده است.

پرسیده می‌شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی‌پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟

حز گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، به خدا قسم که جز بهشت را برنگزینم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم.

سپس اسب خود را به سوی حسین علیه السلام رانده و دستها بر سر نهاده می‌گفت: خداوندا به سویت بازگشته و توبه نمودم، توبه‌ام را بپذیر، چه من دلهای دوستانت و فرزندان رسول‌الله را به وحشت و اضطراب افکندم.

او به حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت کردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه بازداشته و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می‌بینی که توبه‌ام پذیرفته گردد؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی.»

عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می‌توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است.

حال که من اول کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اول شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه کرده باشم.

جامع کتاب گوید: منظور حز از اول شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از و طبق روایات به شهادت رسیده بودند.

امام اجازتش فرمود، حز به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین علیه السلام آوردند و امام خاک از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «تو حزی آن گونه که مادرت حزت نام نهاد، تو حزی - آزادمردی - در دنیا و آخرت.»

راوی گوید: بریربن خضیر که زاهدی عابد بود به میدان نبرد تاخت، و یزیدبن معقل در مقابلش قرار گرفت، و با هم قرار مباحله گذاردند که طرفدارِ حقّ طرفدارِ باطل را به قتل رساند، آنها به جنگ پرداختند و بُزیر، یزید را روانه دارالہوار نمود و به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر بُزیر باد.

وہب بن حباب کلبی^۱ بیرون تاخته نیکو جلادت نموده، جهادی به کمال و بلاغ کرد، مادر و همسرش با وی بودند، به سوی آنان بازگشت و گفت: مادرم راضی شدی؟

گفت: نه، رضایتم این است که در پیشگاه حسین علیه السلام به شهادت رسی.

همسرش گفت: تو را به خدا سوگو کند مرا به داغ خود مبتلا منمای.

مادرش گفت: از این سخن بر کران باش، در نزد فرزندِ دخت پیامبر به مقاتلت پرداخته تا به شفاعت جدش در روز قیامت نائل گردی.

وہب به میدان نبرد بازگشت، همواره جنگ کرد، تا آن که دو دستش قطع گردید، همسرش عمودی گرفته به سوی شوهر شتافته و می گفت: پدر و مادرم به فدایت، در ساحتِ پاکان حرم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مقاتله کن، وہب روی به همسر نموده تا او را به نزد زنان برگرداند، زن لباس شوی را بگرفت و گفت، هرگز بازنگردم تا با تو بمیرم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا به شما خانواده جزای خیر دهد، به نزد زنان بازگرد، خدایت رحمت فرماید». او به نزد زنان بازگشت.

کلبی همچنان به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید، خشنودی خدا بر او باد. پس از آن مسلم بن عوسجه به مبارزت پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رمقی داشت که حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به سویش رفت. حسین علیه السلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید»، پس بعضی از آنان بار مسؤولیت را به سر منزل

۱- در ضیاء العیتین: ۲۵ آمده است: وہب بن عبدالله بن حباب کلبی از زنی به نام «قمری» زاده شده بود و در جریان طف به نقل از ملهوف و دیگر کتب مقاتل سخن بسیاری از او به میان آمده است.

رسانده و رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند.»
حبيب نزدیکش شد و گفت: ای مسلم، این وضع تو بر من ناگوار است، به بهشت
بشارت باد.

مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارتِ خیر دهد.
حبيب گفت: اگر چه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی
داری از تو بشنوم و به مرحله اجراء گذارم.
مسلم گفت: به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم - با دست اشاره به حسین علیه السلام
کرد - در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرارسد.
حبيب گفت: امرت را به دیده منت.
و آن‌گه وفات نمود رضوان حق بر او باد.

پس از آن عمرو بن قرظة الانصاری از امام حسین علیه السلام رخصت طلبید، امام
اجازتش فرمود، جنگی چون جنگ مشتاقان به پاداش کرده، در عرض خدمت نزد
سلطان آسمان بسی پافشاری کرد، و جمعی زیاد از سپاه ابن زیاد را به ورطه هلاکت
افکنده بکشت، و به زیباتر و جهی بین سداد و جهاد جمع نمود، تیری به سوی
حسین علیه السلام از چله کمان نجست جز آن که با دستش آن تیر را باز داشته و نه شمشیری
جز آن که با دلش آن را خریدار آمد، تا آن زمان که عمرو بر پای ایستاده بود به
حسین علیه السلام سوئی نرسید تا بر اثر کثرت جراحات فرو غلتید. آن‌گاه به حسین علیه السلام روی
آورد و عرض کرد: یا بن رسول الله آیا به عهدم وفا کردم؟

فرمود: آری تو پیشاپیش من در بهشتی، رسول الله صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و
اعلام دار که من در پی هستم، و در پی جهاد کسوت شهادت پوشید، رضوان خدای
بر او باد.

پس از آن چون^۱ مولای ابوذر که غلامی سیاه بود در پی اذن برآمد.

۱ - چون از موالی است، سیاه پوست و شیخی سالخورده بود. او پسر حوی است در بعضی مصادر
جوین ابی مالک آمده است.

حسین علیه السلام فرمود: «تو آزاد و مأذونی که طریق سلامت جویی، چه تو را در کنار ما زندگی راحت بود و حال مبتلای به بلای راه ما مباش.»

عرض کرد: یابن رسول الله ادر فراخ زندگی من کاسه لیس خوان احسانیتان بودم و اکنون در سختی شما را بگذارم و بگذرم، به خدا که بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است، بر من منت گذار تا با پیمودن راه بهشت از طیب بو و شرافت حَسَب و چهره سپید برخوردار شوم، نه به خدا از شما جدا نگردم تا خون این سیاه با خونهایتان بیامیزد. بعد از آن جنگید تا به شهادت رسید رضوان الله علیه.

راوی گوید: وانگاه عمرو بن خالد صیداوی^۱ به مبارزت برخاست و به عرض رسانید: ای ابا عبدالله، فدایت گردم، اراده ام آن است که به یارانم پیوندم، و تخلف از آن را روا ندارم که تو را بین اهلت تنها و قتیل بینم.

حسین علیه السلام فرمود: «به پیش تاز چه ما از پی شما به فاصله ساعتی ملحق شویم.» به پیش تاخت و جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

راوی گوید: حنظله بن سعد شبامی^۲ آمد و در پیش حسین علیه السلام بایستاد و تیرها و

تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ المناقب: ۱۰۳/۴؛ المقتل: ۲۳۷/۱ و ۱۹/۲؛ تاریخ طبری: ۴۲۰/۵؛ بحار الأنوار: ۸۲/۴۵ و انصار الحسین: ۷۲

۱- عمرو بن خالد الصیداوی از صیدا، در اکثر مصادر، و در رجیة: عمرو بن خلف آمده و احتمال می رود که آن تصحیف خالد باشد، و بنی صیدا بطنی از اسد از عدنانیه است، بعضی از علماء او را با عمرو بن خالد ازدی یکی دانسته اند، بدین دلیل که از وی تصحیف اسدی است، و نظر مرجح این است که آن دو نفرند نه یک نفر گرچه احتمال یک نفر بودن هم وارد است.

تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۵؛ تاریخ طبری: ۴۲۶/۵؛ المقتل: ۲۴/۲؛ بحار: ۷۲/۴۵ و ۲۳ و انصار الحسین: ۱۰۲.

۲- شبامی: شبام بطنی از همدان قحطانیه است، کوفی است، در اکثر مصادر نامش با اختلاف آمده. بعضی از علماء احتمال دادند که او با حنظله بن اسعد الشبامی یک نفرند و بدین دلیل استدلال کرده اند که ابن شهر آشوب نام حنظله متفق علیه را نیآورده. نظر مرجح این است که، سعد غیر از حنظله است، زیرا غیر ابن شهر آشوب سعد را آورده اند که او تمیمی است از عرب شمال، حال آن که حنظله شبامی است از عرب جنوب، و دیگری احتمال داده که او با حنظله بن عمر شبامی

شمشیرها و نیزه‌ها را به جان به چهره و گردن می‌خرید، و ندا در می‌داد: ای مردم! من بر شما از آنچه بر احزاب گذشت یا آنچه بر قوم نوح، عاد و ثمود و دیگران آمد می‌ترسم، و خداوند هرگز اراده ستم بر بندگانش ندارد، مردم، من بر شما می‌ترسم مثل آنچه در روز رستخیز آید، روزی که پشت کنید و بگریزید و برای شما نگاهبان و نگهداری نباشد، مردم حسین را مکشید که در چنگال عذاب خدا گرفتار آید و به تحقیق آن که افترا بنده زیاد کند.

بعد رو به حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: آیا به سوی پروردگارم نروم و به یاران نپیوندم؟

حسین علیه السلام فرمود: «برو به سوی آنچه که برایت از دنیا و مافیها بهتر است، برو به جانبِ ملکی که فناپذیر است.»

او پیش تاخته، و چون جنگ‌آوران جنگی سخت نموده بر ناگواریه‌ها شکیب ورزید تا به شهادت رسید، رضوان‌الله‌علیه.

در این وقت گاه نماز ظهر شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی پیش رویش ایستاده تا با مانده اصحاب نماز خوف بگزارد. هر تیر که به سوی حسین علیه السلام گشاده گشت سعید بن عبدالله به جان می‌خرید و همواره خود را وقایه جان امام می‌نمود و قدمی واپس ننهاد تا به زمین افتاده می‌گفت: خداوند! بر اینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوند! پیامبر را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه رنجها که از جراحات آورده دیدیم، چه من پاداش خود را در یاری ذریه پیامبر از تو می‌خواهم، و آن گاه به شهادت رسید، رضوان‌الله‌علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می‌شد.

یک نفرند، و این احتمال نیز بعید است.

رجال الشيخ: ۷۳؛ المقتل ۲۴/۲؛ تاریخ طبری ۵/۴۴۳؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۶؛ قاموس الرجال ۴/۳۱۸؛ معجم رجال الحدیث ۶/۳۰۶-۳۰۷؛ انصار العسین: ۸۶ و ۸۹ و ۹۰ و ۱۱۶-۱۱۷.

راوی گوید: سويدبن عمرو بن ابی المطاع^۱ که مردی شریف و کثیر الصلوة بود به پیش تاخت، و چون شیری از بند جسته ستیزید و بر بلایای نازله شکیبایی را به نهایت برد، و بر اثر کثرت جراحات وارده که توان جنبش را از وی گرفته بود بین کشتگان افتاد تا وقتی شنید که می‌گویند: حسین کشته شد، سويد حرکتی به خود داد از موزه‌اش کاردی درآورده و با دشمن جنگید تا به درجه فائزه شهادت نائل آمد، رضوان الله علیه.

گوید: اصحاب حسین علیهم السلام در پیش رویش به جنگ پرداخته و چنان بودند که شاعر گفت:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا بِدَفْعِ مَلِمَةٍ وَالْخَيْلَ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمَكْرَدَسٍ

گروهی که اگر فرا خوانده شوند برای دفع بلا بر اسبهای نشان‌دار و ردیف شده باشند

لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَسْتَهَافَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ

دلها بر روی زره‌ها پوشیدمانند و در تسلیم جان بر یکدیگر پیشتازند

چون همه اصحاب به شهادت رسیده و جز اهل بیت امام به جای نماندند، علی بن الحسین علیه السلام - که از همه مردم زیاروی‌تر و از نظر اخلاق از همه نیکوتر بود - از پدرش کسب اجازت کرد و امام وی را رخصت داد.

امام نظر نو میدانهای به فرزند افکند و چشمان مبارکش فرو هشت و بگریست. سپس فرمود: (اللهم اشهد، فقد برز إليهم غلامٌ أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً

۱ - نام سويدبن عمرو بن ابی المطاع خشمی در اکثر منابع آمده است. او مردی شریف و کثیر الصلوة بوده، و یکی از دو نفر است که با حسین علیه السلام تا آخر بیاید، و بعد از شهادت امام شهید شد، پس او آخر شهید است که هانی بن ثبیت وی را کشت، خشم بن انمار بن ارش از قحطانیه است.

رجال الشيخ، ۷۴: المناقب ۴/۱۰۲؛ که در آن عمرو بن ابی المطاع جعفری آمده است. بهار ۲۴/۲۵؛ تسمیه من قتل مع الحسين: ۱۵۴ که در آن سويدبن عمرو بن المطاع آمده است، انصار الحسين: ۹۱ -

برسولك ﷺ، وكنّا إذا اشتقنا إلى نبيك نظرنا إليه؛ «خداوند! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شتافته که اشبه الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسولت ﷺ می باشد. هر گاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می یافتم او را می نگریم». بعد صبحه برآورد و فرمود: «ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند آن گونه که قطع رحم کردی».

علی به میدان شتافته، و جنگ سختی بنمود و جمعی کثیر از کفار را روانه دارالبوار کرد.

و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدرجان، تشنگی مرا کشته، و سنگینی آهن - سلاح - توان را از من برده، آیا شربت آبی به هم می رسد؟ حسین بگریست و فرمود: «واغوثاه ای پسر جانم. از کجا آب بیابم، اندکی مقاتله نما، چقدر نزدیک است که جدت محمد ﷺ را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشار از آب سیراب کند که بعد از آن هرگز تشنه نگردی».

علی به میدان بازگشت و بزرگترین قتال را به راه انداخت، منتقدین مرّه عبیدی بسویش تیری انداخت که علی را از پای درآورد، ندا در داد: پدر!، از من به تو سلام باد - خدا حافظ - این جد من است که به تو سلام می گوید و می فرماید: با شتاب نزد ما آی، و انکه شهقه ای زده زندگی را بدرود فرمود.

حسین ﷺ آمد تا در کنار بدن مبارک فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود: (قتل الله قوماً قتلوك، ما أجراهم علی الله وعلی انتهاك حرمة رسول الله ﷺ، علی الدنيا بعدك العفاء)؛ «خداوند بکشد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول الله ﷺ جبری کرده، بعد از تو تفویض دنیا».

راوی گوید: زینب دخت علی ﷺ از خیمه بیرون شده و ندا می داد: ای حبیب من. ای برادرزاده ام و آمد و خود را بر جسد او افکند.

حسین ﷺ آمد و او را سوی زنان بازگردانید.

پس از آن از اهل بیت امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرف شهادت

نائل آمدند، امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر هوان و خواری نبینید.»^۱
 راوی گوید: نوجوانی که گویا صورتش چون پاره ماه می درخشید^۱ بیرون شد و به قتال پرداخت، ابن فضیل از دی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین آمد و صیحه زد: یا عمّاه.

حسین علیه السلام با شتاب باز شکاری و خشم شیر خشمگین شتابیده ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع فرمود، ابن فضیل فریاد برآورد، فریادش را لشکر شنیده و حمله کرده تا نجاتش دهند، و بدن نوجوان زیر سم اسبها قرار گرفت تا شهید گردید.

گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السلام را دیدم که بر سر غلام ایستاده و آن نوجوان زمین را با پایش می کاوید و امام می فرمود: «دور بادند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند؛ آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند.»

بعد فرمود: «بر عمویت ناگوار است از این که او را بخوانی و او جوابت نگوید یا پاسخت را بدهد لیکن سودی برایت نداشته باشد: به خدا که این روزی است که دشمن او زیاد و یاور او اندک است.»

بعد نوجوان را به سینه اش گرفته و حملش نموده در میان شهدای اهل بیت قرار داد.

گوید: چون حسین علیه السلام قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفیس نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حق ما هراس خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریاد رسی هست که به امید رحمت خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه در نزد خداست ما را یاری رساند؟»

۱- او قاسم بن الحسن بن علی، برادر ابوبکر الحسن، برادر تنی اوست که قبل از وی شهید شد.

در این وقت ناله زنان بلند شد، و امام به باب خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچه کوچکی^۱ مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد، حرمه بن کاهل^۲ تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد، امام به زینب فرمود: او را بگیر^۵.

بعد خون صغیر را با دو کف دست بگیرت تا پُر شدند و آن خون را بسوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می آید!».

امام باقر علیه السلام می فرماید: از آن خون قطره ای به زمین فرود نیامد. از طرق دیگر روایت شده که آن به عقل نزدیکتر است، چه زمان و حال زمان تو دیع با کودک نبود زیرا امام به حرب و جنگ اشتغال داشته، و همانا زینب خواهر امام علیه السلام کودک را آورد و گفت: این طفل تو سه روز است که آب نیاشامیده، برایش آبی طلب کن.

امام علیه السلام کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: (یا قوم قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی، و قد بقي هذا الطفل يتلظى عطشاً، فاسقوه شربةً من الماء)؛ «ای قوم اشعیان و اهل بیتم را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می پیچد، او را با

۱- او عبدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب و مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس است. در نام قاتل او اختلاف است برخی حرمه را قاتل او دانسته اند و بعضی عقبه بن بشر را، مقاتل الطالبین: ۸۹-۹۰.

۲- حرمه بن کاهل، فرومایه ای بود پست و چون حرمه گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت وای بر تو این همه جنایت بس نبود که طفل صغیر را نیز بکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر بود، دستور داد او را نیرباران کردند تا هلاک شد. در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمه افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرو برد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را بر گردن او قرار داد تا جایی که گردنش از آتش به جوشش درآمد، او آن قدر فریاد کرد تا گردنش قطع شد.

شربت‌ی از آب سقایت کنید.»

در بین سخنان امام مردی از دشمن تیری انداخت که کودک را گلو برید، و امام آنان را نفرینی کرد آن گونه که به دست مختار و دیگران گرفتار آمدند.

راوی گوید: تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد، و بر مرکب مسنات نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت. لشکر عمر بن سعد متعرض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسین علیه السلام گشود که به زیر زنج امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زنج گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: «خداوندا حقا از آنچه به فرزند دختر پیامبر شده و می شود نزدت شکایت دارم.»

بعد عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را شهید نمودند. قدس الله روحه - حسین علیه السلام در مرگ برادر بشدت گریست و شاعر در این باره می گوید:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَىٰ أَبِيكَ الْحَسِينِ بِكَرْبَلَاءِ

سزاوارترین مردم به این که برادر گریسته شود جوانمردی است که (شهادتش) حسین را به گریه آورد

أَخْصَوْهُ وَأَبْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ أَبُو الْفَضْلِ الْمَضْرُجِ بِالْذَّمَاءِ

برادرش و پسر پدرش علی، ابوالفضل که با خونش سوخورد گردید

وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشَ بِمَاءِ

او که با حسین مساوات و موااسات کرد حتی در تشنگی با او موااسات کرد

راوی گوید: و آنگاه حسین علیه السلام، دشمن را به مبارزه فراخواند، و هماره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می نهاد به دست او راهی جهنم می گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می فرمود:

الْقَتْلُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْفَارِ وَالْغَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ

شهادت از پذیرش تنگ اولی، و تنگ از ورود در آتش اولی است

یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و

یارانش کشته شده بار این همه دردها و رنجهارا به دوش کشیده مع الوصف این گونه دلیرانه در صحنه نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله ور شده دشمنان چون گله بز در برخورد با گرگ می گرینختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله می کرد و آنان را به هزیمت می برد و دشمن چون ملخ پراکنده می شدند و امام به مکانش بازگشته می فرمود: «و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم».

راوی گوید: امام علیه السلام پیوسته می جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد. امام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله روان آل اہلبی سفیان، اگر برایستان دین تبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عزبید به احساب و نژادتان بازگردید.

شمر ندا در داد که ای فرزند فاطمه چه می گویی؟

فرمود: «سخنم این است که، من با شما می جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس این سرکشان و طاغیان و قادانان خود را از تعرض به حرم من تا من زنده هستم باز دارید».

شمر گفت: این حق تو است.

دشمنان شروع به حمله به امام علیه السلام نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب آبی را می جُست و نمی یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت.

امام علیه السلام، لحظه ای برای استراحت توقف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السلام پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را باز دارد که تیری سه شاخه و زهر آلود بیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله».

و آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می‌دانی که اینان مردی را می‌کشند که برگستره زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست»^۱.

سپس تیر را از پشت سر برآورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام می‌رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام می‌آمد باز می‌گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند.

تا آن که مردی از کنده به نام مالک بن نسر، لعنة الله عليه آمد و به حسین علیه السلام ناسزا گفت و با شمشیر بر سر مبارکش زد که گله خود را برید و به سر مبارک رسید و کله خود آکنده از خون شد.

راوی گوید: حسین علیه السلام خرقه‌ای بخواست و سر را با آن بست و قلنسوه‌ای که بر سر نهاد و بر آن عمامه بست.

مدتی اندک دشمنان درنگ کرده به سوی امام علیه السلام بازگشته و احاطه‌اش نمودند. در این وقت عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام که نوجوانی نوحاسته بود و هنوز سوی بر صورتش ندیده بود از نزد زنان بیرون آمد و با شتاب خود را به کنار حسین علیه السلام رسانید، زینب دخت علی علیه السلام خود را به وی رسانیده تا او را بازدارد، عبدالله بشدت امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم.

بحر بن کعب - یا حرمله بن کاهل - با شمشیر قصد حسین علیه السلام نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌کشی؟

شمشیر که بر امام فرود می‌آمد، عبدالله دست بالا برد تا سپر جان عمو کند، شمشیر دست عبدالله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فریاد و اعمامه کشید. حسین علیه السلام برادرزاده را گرفته و به آغوشش کشیده فرمود: «برادرزاده‌ام، بر

۱ - فلک سنگی فکند از دست دشمن به پیشانی وجه الله احسن - م.

۲ - عبدالله بن حسن، مادرش دخت سلیل بن عبدالله برادر عبدالله بن جریر بجلی - یا ام ولد - وقت شهادت ۱۱ ساله بود. نیز گفته شده که مادرش رباب دختر امری القیس بوده است.
تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ مقاتل الطالبیین: ۸۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار العسین: ۱۳۲.

آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان، زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید.»

حرمه بن کاهل تیری به سوی عبدالله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید.^۱

پس از آن شمر بن ذی الجوشن به خیمه‌های حسین علیه السلام حمله کرد و گفت: آتش به من دهید تا خیمه‌ها را با هر کس که در آن است به آتش کشم.

حسین علیه السلام فرمود: «فرزند ذی الجوشن! تو آتش را خواستی تا اهل را آتش زنی، خدا تو را در آتش بسوزاند.»

شبت آمد و امام او را نکوهید و او شرمنده بازگشت.

راوی گوید: حسین علیه السلام فرمود: (ایتونی بثوب لا یرغب فیہ أبعله تحت ثیابی، لثلا أجزد منه)؛ «پیراهن کهنه‌ای به من دهید تا زیر لباس پوشیده مرا از آن برهنه نکنند.» پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: «این نه، زیرا این لباس اهل ذلت است.» بعد پیراهن کهنه‌ای را بگرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید و بعد از شهادت وی را از آن هم برهنه کردند و بردند.

بعد امام علیه السلام شلواری حبری بخواست و آن را جدا جدا و تقطیع نموده و پوشید، و بدین ترتیب آن را از حیث انتفاع بیرون کرد و سوراخش نمود تا از بدنش نریزند، ولی

۱- چند شعر زیر به مناسبت شهادت عبدالله ثبت می‌گردد: - م.

کشتن آهوی بی‌مادر طریق داد نیست

کافر است اندر حقیقت قاتلش هیاد نیست

سخت با قوت فرود آری چه با شمشیر تیز

دست طفل کوچک است این شاخه شمشاد نیست

از چه از خون گلو بندی دو دستش را حنا

ظالما عبدالله است ایسن قاسم داماد نیست

ای لعین گر می‌کشی در نزد عم وی مکش

کاین چنین ظلمی روا در مذهب شداد نیست

بعد از شهادتش بحرین کعب آن را ربود و حسین علیه السلام را برهنه گذارد.

بعد از عاشورا، دو دست بحرین کعب در تابستانها چون دو تکه چوب خشک، خشک شده و در زمستانها در حالی که دو دست او مرطوب بود از آن چرک و خون جاری می‌گردید تا آن که خدا هلاکش فرمود.

چون جراحات زیاد بر حسین علیه السلام وارد گردیده و چون خارپشت^۱ باقی ماند، ملعونی خبیث به نام صالح بن وهب المزنی لعنة الله علیه، ضربتی سخت با نیزه بر تهیگاه امام زد که حسین علیه السلام از آن ضربت از روی اسب بر گونه راست بر زمین فرود آمد^۲ بعد برخواست، صلوات الله علیه.

راوی گوید: زینب علیها السلام از در خیمه بدر آمد و ندا می‌کرد: وای برادرم، وای سیدم، وای اهل بیتم، کاشکی آسمان بر زمین فرود آعدی، وای کاش کوهها در بستر هامون فرو پاشیدی.

شمر به لشکر بانگ زد: درباره این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند.

زرعه بن شریک - لعنة الله علیه - ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه‌ای بر او وارد کرد که هلاک شد.

دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربت به زحمت می‌نشست و بر روی زمین افتان و خیزان می‌رفت.

سنان بن انس^۳ نخعی، لعنة الله علیه، با نیزه، به گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را

۱- این تعبیر از آن روست که پیکر حضرت از کثرت نیزه‌هایی که بر آن نشسته بود، چونان خارپشت گشته بود - م.

۲- ... و می‌فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و آنگاه برخواست (صلوات الله علیه) - م.

۳- سنان بن انس قاتل حسین علیه السلام: گفته شده که ابن زیاد او را که گفت: بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کشتیم کشت. در حکایت مختار: ۴۵: ابراهیم بعد از دستگیری سنان به وی گفت: راست بگو: در کربلا چه کردی؟ گفت: کاری نکردم جز آن که تکه‌ای از شلوار حسین را گرفتم!! ابراهیم

در آورده و در قفسه سینه امام فرو برد.

و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گلوئی مبارکش کشید. اما هر دو کف دست را زیر گلو گرفت و چون پُر می شد با آن سر و محاسن مبارک را خضاب می نمود و می فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حق مغصوبیم به دیدار پروردگارم می روم».

عمر بن سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن.

خولی بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به ریشه افتاد. سنان بن انس لعنة الله علیه فرود آمد و شمشیری به حلق مبارک زد در حالی که می گفت: به خدا من سرت را جدا می کنم با آن که می دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظر پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید صلی الله علیه و آله. در این باره شاعر گوید:

فَإِي رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاةً تَبِيْرَهُ كَفَا سَنَانًا

کدام مصیبت همسنگ مصیبت حسین است، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد روایت شده: این سنان را مختار دستگیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دستهایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغن جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنم واصل شد.

ابو طاهر محمد بن حسین بُرسی در کتاب معالم الدین خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین علیه السلام، فرشتگان به ضحجه آمده و عرض کردند: پروردگارا! این برگزیده تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبر

گریست و دستور داد که از گوشت ران او گرفته و نیمه کباب کرده و به وی خورانیدند، و هرگاه امتناع از خوردن می کرد با خنجر می خورانیدند. و چون مشرف بر مرگ شد ذبحش کرده و جسدش را سوزانیدند.

توست. در پاسخ ملائک، خداوند سایه مبارک قائم «آل محمد» را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می‌گیرم.

راوی گوید: بعد از شهادت امام صلوات‌الله‌علیه، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن‌گاه برطرف شد. هلال بن نافع گوید: با لشکر عمر بن سعد بودم که کسی فریاد زد: مژده‌ای امیر، این شمر است که حسین را کُشت.

می‌گوید: من از دو صف جدا شده کنار حسین علیه‌السلام ایستادم، آن حضرت در حال تسلیم جان بود، به خدا سوگند که من کشته خون‌آلودی را ندیدم که زیباتر از وی یا چهره‌ای نورانی‌تر از او داشته باشد، که نور رویش و جمال و زیبایی وی مرا از اندیشه در امر قتلش بازداشته بود.

در همان حال آب می‌خواست، شنیدم یکی بدو گفت: به خدا که از آب نمی‌چشی تا در جهنم از حمیم آن بچشی.

حسین علیه‌السلام فرمود: (لا، بل أرد علی جدی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وأسکن معہ فی دارہ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، وأشرب من ماء غیر آسن، وأشکو إلیہ ما ارتکبت منی و فعلتم بی)؛ «نه، بلکه بر جدّم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد می‌شوم و با او در خانه‌اش مأوی گزیده در جایگاه صدق در نزد سلطانی مقتدر، و از آب غیر متغیر آشامیده، و از جنایاتتان نزد او شکایت می‌برم».

گوید: همگان چنان به خشم آمدند که گوئیا خدا ذره‌ای رحم را در دل فردی از آنان قرار نداده، در حالی که حضرت امام علیه‌السلام با آنان سخن می‌فرمود، سر مطهرش را جدا نمودند، و من از این همه بی‌رحمی و سنگدلی به شگفت آمده گفتم: به خدا در هیچ امری با شما اجتماع نمی‌کنم.

بعد برای غارت سلب لباس امام حسین علیه‌السلام روی آورده پیراهنش را اسحاق بن

حوبه^۱ حضرت می لعنة الله عليه ربوده و پوشید و به بیماری برص «پسی» مبتلا گردیده و مویش بریخت.

در روایت آمده: در پیراهن امام علیه السلام صد و ده و اندی اثر تیر و نیزه و شمشیر بود. امام صادق علیه السلام فرماید: بر بدن مبارک حسین علیه السلام اثر سی و سه نیزه و سی و چهار شمشیر بود.

شلوار امام علیه السلام را بحر بن کعب تیمی لعنة الله عليه ربود. در روایت آمده که او نیز زمین گیر و از دو پا فلج گردید.

عمامه اش را اخنس بن مرثدبن علقمه حضرت می^۲ - یا جابر بن یزید اودی - به غارت برد و او نیز دیوانه شد.

کفش امام را اسودبن خالد لعنة الله عليه در بُرد.

انگشتری امام علیه السلام بجدل بن سلیم کلبی با قطع انگشت امام در ربود، که مختار چون او را بگرفت دو دست و دو پای بجدل را قطع کرده رهاش نمود تا در خون کثیفش دست و پا زده هلاک گردید.

قطیفه امام را که از خز بود قیس بن اشعث لعنة الله عليه بر بود. که مشهور به قیس قطیفه شد و زره کوتاه آن حضرت را عمر بن سعد لعنة الله عليه بگرفت، بعد از هلاکت عمر بن سعد، مختار آن را به ابی عمرة قاتل ابن سعد بخشید.

شمشیر امام علیه السلام را جمیع بن خلق اودی به یغما برد، نیز گفته شد: مردی از بنی تمیم به نام اسودبن حنظله لعنة الله عليه آن را غارت کرد.

در روایت ابن سعد: شمشیر امام را قلافس نهشلی - قلافس - بر بود.

محمد بن زکریا^۳ اضافه می کند که: آن شمشیر بعدها بدست دختر حبیب بن بدیل

۱- او زنازاده است و بر پشت امام با نه نفر دیگر اسب بتاخت.

۲- او یکی از ده نفر است که با ستم ستوران بر بدن مبارک امام تاخته تا آن که پشت و سینه امام را خورد کردند، او نیز زنازاده است.

۳- محمد بن زکریا بن دینار الغلابی، از وجوه اصحاب امامیه در بصره است، وفات ۲۹۸ هـ.

افتاد،^۱ و این شمشیر به غارت رفته غیر از ذوالفقار است، زیرا ذوالفقار ذخیره شده با چیزهای دیگر از ذخائر نبوت و امامت مصون مانده، و راویان آنچه را حکایت کردیم عیناً تصدیق کرده‌اند.

راوی گوید: جاریه و کنیزکی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام می‌آمد.

مردی بدو گفت: ای امة الله - کنیز خدا - آقایت به شهادت رسید.

کنیزک گوید: با شتاب به سوی خانمها و خوانین برگشته صحیحه می‌زدم،

مخدرات برخاسته و ناله سردادند و صیحه برداشتند.

گوید: دشمنان برای غارت خانه‌های آل‌الرسول و نور چشم زهراء بتول از

یکدیگر پیشی گرفته به چپاول پرداختند تا آن جا که از دوش زن، پارچه و ملحفه را

کندند و دختران رسول الله صلی الله علیه و آله و حریم او بیرون شده گریه سر داده برای فراقی حامیان،

و عزیزان ندیه و نوحه می‌نمودند.

حمیدبن مسلم گوید: زنی از بنی بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه عمر بن سعد

بود چون دید که چگونه بر زنان حرم حسین علیه السلام در خیمه‌ها یورش برده تاراج

می‌کنند، شمشیری بگرفته و به سوی خیمه‌ها شتافته، و فریاد کشید: ای آل بکر بن

وائل آیا دختران رسول الله را غارت می‌کنید؟! حکم و حکومت جز برای خدا

نیست، ای خونخواهان رسول الله، شوهرش او را گرفته و به جایش بازگردانید.

راوی گوید: سپس زنان را برهنه سر، غارت شده، با پای برهنه و در کسوت

اسارت درآمده از خیمه‌ها بیرون رانده آتش در خیمه‌ها زدند.

زنان می‌گفتند: به حق خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به کشتگان افتاد

صیحه کشیده بر چهره‌ها تپانچه نواختند.

گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی‌کنم زینب دخت علی علیه السلام را که بر حسین علیه السلام

نوحه می‌کرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا کرده می‌گفت: وا محمداه! خدای

۱ - شرح حال دختر حبیب بن بدیل به دست نیامد. حبیب از راویان حدیث ولایت است، الغدیر

آسمان بر تو درود فرستاد، این حسین توست که عریان و خون‌آلود با اعضای
قطعه‌قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایتها را به نزد خدا و
نزد محمد مصطفی و نزد علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء می‌برم.

وا محمداه! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک پاشد کشته
زنازادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، و این همه سختی و بلا بر تو ای
اباعبدالله، گونیا جدم رسول الله ﷺ امروز دنیا را ترک فرمود.

ای اصحاب محمد، اینان ذریه مصطفی‌اند که چون اسیران برده شوند.

در روایات دیگر: وا محمداه! دخترانت اسیر و ذریه تو کشته‌شدگانی هستند که باد
صبا بر پیکرهایشان خاک فرو پاشد، این حسین است که سر انورش از قفا بریده شده
بی هیچ عمامه و ردا.

پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار و خیامش طناب بریده بر
باد رفت، پدرم فدای آن عزیز که به سفر نرفته تا امید بازگشتش باشد، و مجروح
نیست تا مداوا گردد، پدرم به فدای آن که جانم فدای اوست، پدرم فدای غمزده‌ای که
شهید شد، تشنه‌ای که تشنه لب رفت، پدرم به فدای عزیزی که از محاسن وی خون
چکید، پدرم فدای آن که جدش رسول الله است، پدرم فدای آن که سبط پیامبر است.
پدرم به فدای محمد مصطفی باد، پدرم به فدای علی مرتضی، پدرم به فدای
خدیجه کبری، پدرم به فدای فاطمه زهرا سیده زنان، پدرم به فدای آن که آفتاب
برایش بازگشت تا نماز گزارد.

راوی گوید: به خدا که زینب در این نوحه‌سرایی دوست و دشمن را گریانید.

سپس سکینه^۱ جسد مطهر پدر را به آغوش کشید که عده‌ای از اعراب او را از جسد

۱- سکینه دخت حسین بن علی بن ابی طالب، زنی با کرامت و نبالت بوده، سیده زمان عصرش،
وفاتش ۱۱۷ هـ. به شمار است، نسبت بعضی از مورخان به حضرتش را کذب محض می‌دانیم،
که در این جا ذکر آن مناسب نیست.

الطبیقات ۸/۳۴۸؛ الدر المنثور: ۲۴۴؛ ولیات الامیان ۱/۲۱۱؛ الأعلام ۳/۱۰۶.

پدر جدا کردند.

راوی گوید: بعد عمر بن سعد در لشکرش ندا در داد: کی داوطلب تازاندن اسب بر پیکر حسین است؟

ده نفر داوطلب شدند که عبارتند از: اسحاق بن حوبه آن که پیراهن امام را بُرد، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سیعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خیشمه جعفی، صالح بن وهب جعفی، واحظ بن غانم، هانی بن شیبیت حضرمی، اسید بن مالک، لَعَنَهُمُ اللهُ، این ده نفر در زیر سم اسبها پشت و سینه امام را توتیا کردند!

راوی گوید: این ده نفر به نزد ابن زیاد علیه لعائن الله آمده و اسید بن مالک یکی از ده نفر گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصُّدْرَ بَعْدَ الظُّهْرِ بِكُلِّ يَغُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

ما نیمی که با تاختن اسبان جهنده و تندرو بر پیکر، سینه را بعد از پشت خُرد کردیم

ابن زیاد علیه اللعنة گفت: شما کیانید؟

گفتند: ما آنانیم که با اسبهایمان پشت و سینه حسین را در هم کوفته آسیاب کردیم. ابن زیاد به آنان جایزه‌های ناچیز داد.

ابو عمر^۲ زاهد گوید: درباره این ده نفر نگریستیم و یافتیم که همگان زنازاده‌اند. و اینان هم آنند که گرفتار مختار شده که مختار دستها و پاها را با میخهای آهنین به زمین کوفته و پشت آنان اسب تاخته تا هلاک گردیدند.

۱- بسیاری از علمای ما بر آنند که آنها آهنگ کوبیدن پشت و سینه حضرت کردند ولی خدا این امکان را به آنها نداد. روایات زیادی در تأیید این سخن رسیده است، والله العالم.

۲- او محمد بن عبدالواحد بن ابی هاشم مطرز باوردی معروف به غلام ثعلب بود که یکی از پیشوایان لُغَت است که با ثعلب نحوی مصاحبت نموده و تصنیفات زیاد دارد وفات او در بغداد سال ۳۴۵ هجری بود.

وفیات الاممیان ۱/ ۵۰۰؛ تاریخ بغداد ۲/ ۳۵۶؛ الاعلام ۶/ ۲۵۴.

ابن ریحاح^۱ روایت کرده: کوری را دیدم که در صحنه کربلا حاضر بود و از علت کوری از وی پرسیده شد؟

گفت: در روز عاشورا در کربلا حضور داشتم بدون این که از نیزه و شمشیر و تیر استفاده کنم، بعد از شهادت امام، به خاتمه ام بازگشتم و بعد از نماز عشاء خفتم، در رؤیا دیدم یکی گفت: دعوت پیامبر را اجابت کن.

گفتم: مرا با او چکار؟ گریبانم را گرفته و کشید و نزد پیامبر برد، دیدم پیامبر ﷺ در بیابانی نشسته، و آستینها را تا آرنج بالا زده و حربه‌ای در دست دارد، فرشته‌ای در نزدش ایستاده و شمشیری از آتش بدست دارد و یاران نه نفری مرا می‌کشند و بر هر کس که شمشیر آتشین فرود می‌آورد آتش می‌گیرد و شعله‌های آتش از وی بلند می‌شد.

جلو رفتم و نزدش بر زانو نشستم و گفتم: السّلام علیک یا رسول الله، جوابم نفرمود و مکث طولانی نمود.

بعد سر را بالا کرد و فرمود: ای دشمن خدا انتهاک حرمتم کرده عترم را کشته و رعایت حقم را ننموده و کردی آنچه کردی.

گفتم: یا رسول الله، به خدا که شمشیری نزده و نیزه‌ای را فرود نیاورده و نیزه‌ای نیانداختم.

فرمود: راست گفتی، و لیکن سیاهی لشکر بودی، نزدیکم بیا، نزدیکش شدم، طشتی پر از خون دیدم، فرمود: این خون فرزندم حسین است، از آن خون در چشمم کشید از خواب جستم از آن زمان تاکنون چیزی را نمی‌بینم.

از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت برای فاطمه علیها السلام، قبه‌ای از نور برافراشته شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر مطهر خود را در دست دارد

۱- او عطاء بن ابي ریحاح از تابعان و برده‌ای سیاه بود که در یمن زاده شد و در مکه رشد کرد. فتواهدنده کسان خود بود. به سال ۱۱۴ هـ در مکه درگذشت.

تذکره الحفاظ ۱/۹۲؛ صفة الصفة ۲/۱۱۹؛ الامام ۴/۱۳۵.

می آید، فاطمه چون او را بیند بانگی سخت برآورده نعره ای زند که در جمع حاضر فرشته ای مقرب و پیامبر مرسلی نماند جز آن که بگرید، خدا تمثال حسین را در زیباترین صورت درآورد، و او بدون رأس با دشمنش مخاصمه فرماید، بعد خداوند کشتندگان او و تجهیزگران و شرکای در خون مقدس او را برآیم جمع کند، و من تانفر آخر آنان را بکشم، بار دیگر زنده شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، و حسن علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند و حسین علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، هیچ یک از ذریه ما نماند جز آن که آنان را بکشد، در این جا هست که خشمها فرو نشسته اندوه فراموش گردد.

بعد امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا که آنان مؤمنانند، آنانند که در مصیبت و حزن و اندوه ما در تمام پهنه غم شریک ما باشند.
از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت فاطمه علیها السلام در میان جمعی از زنان می آید.

خطاب آید: در بهشت داخل شو.

گوید: به بهشت نمی روم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه کرده اند.

خطاب رسد: در قلب قیامت نظری کن، نظر به حسین علیه السلام افکند و می بیند که ایستاده و سر در بدن ندارد، فاطمه فریادی برآورد، و بانگ من برای فریادش بلند شود، فرشتگان نیز به فریاد آیند.

در روایت دیگر: فاطمه علیها السلام ندا می کند: وای پسر من! وای میوه دلم. گوید: این گاه خدا به خشم آید، آتشی را به نام هبیب فرمان دهد، آتشی که هزار سال بر آن دمیده شده تا آن که سیاه گردیده، هرگز راحتی در آن راه نیافته و غمی از آن خارج نشود.

فرمان رسد: کشتندگان حسین علیه السلام را فرو گیر، آتش آنان را فرو می گیرد و چون در جوف آن قرار گرفتند، بانگی برآورد سخت، و بانگ سخت آنان نیز برآید و زفیر آتش و آنان به گوش رسد.

قتله حسین علیه السلام بازبانهای تیز و رسا و گویا می گویند: چرا پیش از بت پرستان آتش

را بر ما واجب فرمودی؟

پاسخ گوید: آن کس که می‌داند با آن که نمی‌داند همانند نیست.

این دو روایت را ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال^۱ آورد.

۱ - محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محدث بزرگ، در جمع قمیین چون او نبود، در ری نزول کرد و در سال ۳۸۱ هجری وفات یافت و دفن شد. کتب زیادی را تألیف نمود، کتاب عقاب الاعمال که در آن کیفر اعمال منهیة را متعرض شده با ثواب الاعمال یکجا بارها طبع گردید.

ریاض العلماء ۱۱۹/۵؛ الکنی و الألقاب ۲۱۲/۱؛ تنبیح المقال ۱۵۴/۳؛ الأعلام ۲۷۴/۶.

در نسخه (ع) آمده:

در مجلد سی ام از پاورقی شیخ المحدثین بغداد محمد بن النجار در شرح حال فاطمه دخت ابی العباس ازدی دیدم که به اسنادش از طلحه، پیامبر فرمود: موسی بن عمران عرض کرد: پروردگارا! برادرم هارون وفات یافت، او را بیمارز، وحی آمد: ای موسی اگر آمرزش اولین و آخرین را از من می‌خواستی می‌پذیرفتم جز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما را.

مسلك سوم
پيرامون امور پيراز
شهادت
حسين عليه السلام



مسلك سوم، بخش پاياني اين كتاب است .

گويد: عمر بن سعد لعنة الله عليه، عصر همان روز عاشوراء سر انور امام حسين عليه السلام را به وسيله خولي بن يزيد اصبحي و حميد بن مسلم ازدي^۱، لعنة الله عليهما به نزد عبیدالله بن زياد عليه لعائن الله فرستاد، و فرمان داد تا سرهای مطهر بقیه شهداء را چه از ياران يا اهل بيتش قطع کرده با شمر بن ذی الجوشن و قيس بن اشعث و عمرو بن حجاج بفرستد و آنان با رؤوس مطهره حرکت کردند تا به کوفه رسيدند.

عمر بن سعد مانده آن روز و فردايش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، بعد با بازماندگان خاندان حسين عليه السلام از کربلا حرکت کرد، و اهل البيت را که سپرده های خيرا لانبیاء بودند بر پلاس پالانهای شتران در محالی که پوشش چهره های آنان مکشوفه

۱ - در تنقيح المقال ۱ / ۳۸۰ آمده است: آگاهی از وی نیافتم جز آن که رجال شيخ او را از اصحاب سجاده عليه السلام شمرده، که ظاهراً بايد امامی باشد ولی کاملاً مشخص نیست.

در مستدرکات علم الرجال ۳ / ۲۸۹ آمده است: حميد بن مسلم کوفی، از ناشناخته های اصحاب سجاده عليه السلام است و از ناقلان اخبار کربلا، آن گونه که برمی آید در کربلا بوده... و از لشکریان سليمان بن صرد از سوی مختار در واقعه عین الوردۀ در جنگ با شامیان برای خونخواهی امام بوده است.

می گویم: احتمال می رود که دو نفر به نام حميد بن مسلم باشند، یکی در لشکر عمر بن سعد بوده که بعضی از روایات کربلا را روایت کرده و همراه رأس مبارک امام نزد ابن زياد با ديگران بوده بنابراین او بايد از ياران عمر بن سعد باشد، و دوم امامی است از اصحاب امام سجاده عليه السلام و از لشکریان سليمان بن صرد.

بود بین دشمنان برنشانند، و آنان را آن چنان که اسرار ترک و روم رانده می‌شدند با آن همه رنج و مصائب همی راندند.

و چه زیبا گفت آن که گفت:

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَسَعَجِبُ

از شگفتیها این که بر پیامبر صلوات فرستاده با فرزندان او می‌جنگند

در روایت آمده: شمار سرهای اصحاب حسین علیه السلام هفتاد و هشت بوده که قبایل برای تقرب نزد ابن زیاد و یزید بن معاویه، علیهما لعائن الله سرها را بین خود تقسیم و حمل کردند.

۱- کنده به ریاست قیس بن اشعث با سیزده سر

۲- هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن با دوازده سر

۳- بنی تمیم با هفده سر

۴- بنو اسد با شانزده سر

۵- قبیله مدحج با هفت سر

۶- سایر قبایل و مردم سیزده سر

راوی گوید: چون عمر بن سعد از کربلاء دور شد، گروهی از بنی اسد آمده بر آن پیکرهای پاک خون‌آلود نماز گزارده به همان صورت کنونی دفنشان کردند. چون ابن سعد با اسیران به کوفه نزدیک شدند مردم برای تماشای آنان آمدند.

راوی گوید: زنی از کوفیان بر اسیران اشراف یافته و گفت: شما از اسیران کجایید؟ گفتند: ما اسیران از آل محمدیم علیهم السلام.

آن زن از بام فرود آمده و ملاحف و شلوارها و مقنعه‌هایی فراهم آورده به اسراء داد تا خود را بپوشانند.

راوی گوید: همراه زنان، علی بن حسین علیه السلام نیز بود که بیماری لاغرش کرده

بود، و حسن^۱ بن حسن المثنی که در صحنه تبرّد عاشورا با عمو و امامش در صبر بر سختیها و تیرها شکیب ورزیده بود و جراحت شدید داشت همراه بود.
و زید بن حسن^۲ و عمرو بن الحسن علیه السلام نیز همراه بودند. کوفیان نوحه سروده می‌گریستند.

زین العابدین علیه السلام فرمود: «برای ما نوحه کرده می‌گریید؟! مگر ما اچه کسانی کشتند؟!»

بشیر بن خزیم اسدی گوید: زینب دخت علی علیه السلام در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عفیفه‌ای را که سخنورتر از او باشد، گویا از لسان

۱- حسن بن حسن بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، معروف به مثنی و پسرش معروف به حسن مثلث بود او جلیل و فاضل و ورع بود، در زمانش متولّی صدقات امیر المؤمنین علیه السلام بود، با دختر عمویش فاطمه دخت حسین ازدواج نمود، در واقعه کربلا همراه عمویش بود، و جنگید و مجروح گردید و خدا شفایش داد، مادرش خوله دخت منظور فرزای بود، وفات حسن در سال ۹۰ هـ در مدینه اتفاق افتاد. نه خود مدّعی امامت بود و نه کسی قائل به امامت او بود برخلاف فرزندش حسن مثلث.

تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۷؛ تهذيب ابن عساکر ۱۶۲/۴؛ الاصلاح ۱۸۷/۲؛ معجم رجال الحديث ۳۰۱/۴.

مصنف کتاب المصایح آورده که: حسن بن حسن المثنی در عاشورا در رکاب عمویش هفده نفر را به قتل رسانید و خود او نیز هیجده زخم خورد، و افتاد، اسما بن خارجه دانی او وی را به کوفه برد و مداوایش کرد تا بهبود یافت و بعد به مدینه‌اش فرستاد.

۲- زید بن الحسن، ابوالحسن هاشمی، از اصحاب امام سجاد علیه السلام، جلیل القدر، کریم الطبع، بزرگوار و بسیار نیکوکار و متولّی صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. بعضی از مورخان آورده‌اند که او از عمویش حسین تخلّف ورزید و به عراق نیامد. وفاتش در سال ۱۲۰ هـ بود، نه خود ادعای امامت کرد و نه دیگری از شیعه و غیر آن ادعای امامت را برای او نمود.

معجم رجال الحديث ۳۳۹/۷ به نقل از رجال الشيخ و ارشاد مفید و العمدة سید مهنا، البحار ۳۲۹/۴۶.

۳- عمرو بن حسن، با عمویش حسین به عراق آمد و با علی بن حسین به دمشق رفت، تنها یک پسر به نام محمد داشت، او مردی عابد و اهل صلاح و دین بود.

امیر المؤمنین علیه السلام است که سخن می گوید، آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود: خاموش باشید، نفسهای مردم در سینه ها حبس و جرسها از صدا افتادند، بعد فرمود: حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمّد و آل اخیار و طیبین او.

اما بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بیوفائی! آیا می گریید؟! هرگز اشک شما پایان نپذیرفته ناله تان فرو ننشیند، همانا مثل شما مثل آن زنی است که تافته خود را و تابیده، که همواره سوگندهایتان را وسیله درآمد بین خود قرار می دهید.

آیا در شما جز چاپلوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه توزی، و تملقی چون تملق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گستره یک خرابه یا قطعه نقره ای که در لحد گوری نهفته می باشید؟ چه چیز بدی نفس شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرود آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود. آیا می گریید و ناله از جگر بر می آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همه عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تکه های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می توانید خون زاده خاتم نبوت و معدن رسالت و سید جوانان بهشت، و پناه نیکان، و فریاد رس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنت خود را بشوید.

چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آن شما باد، تلاش شما زیانبار، دستهایتان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلت و بیچارگی بر شما نهاده شد.

وای بر شما ای کوفیان، آیا می دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟ و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دریدید؟! حقا که چه یلاها و سختی سیاه و ناگواری را دامن زدید! در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما یاری نمی شوید، این مهلت (اندک) را خفیف می پندارید،

خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است. راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می‌دیدم که چون سرگشتگان می‌گریستند و دستها را بر دهانهایشان نهاده بودند.

پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده می‌گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلهایند، و هرگز خوار نگردیده کسی را توان برابری با شما نیست.

زیدبن موسی^۱ آورده از پدر و جدش عليه السلام که فرمود: فاطمه صغری عليها السلام بعد از آن که از کربلا وارد شد و فرمود:

حمد مر خدای راست به عدد ریگ و سنگریزه‌ها، و به وزن عرش تا خاک و فرش، او را می‌ستایم و بدو ایمان دارم و بر او توکل می‌نمایم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز او نیست و این که محمد عبد و رسول اوست، و این که ذریه او در کنار شط فرات مذبح شدند بدون آن که کینه‌توز یا خواهان خاک باشند.

خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که با دروغی بر تو افتراء بندم، و چیزی بگویم که خلاف آنچه باشد که از گرفتن عهدها در امر و صیانت علی بن ابی طالب نازل فرمودی، آن که حقش را ربودند و بدون گناهی به قتل رسید - آن گونه که فرزندش دیروز به شهادت رسید - و شهادت علی در خانه‌ای از خانه‌های خدا، که جمعی از مسلمانان (که تنها با زبان مسلمان بودند) حضور داشتند، سرهایشان نابود باد، آنان که در حیات و مماتش ستمی را از او نراندند، تا آن جا که او را به سوی خود بردی، او که ستوده سرشت و معروف المناقب، مشهور در هدایتگری بود، خداوندا! هرگز در راه تو سرزنش سرزنشگری او را از هدف باز نداشته و نه نکوهش نکوهشگری، پروردگارا! او را در کودکی به اسلام هدایت فرموده، در بزرگی مناقب او را ستودی،

۱- زیدبن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علوی طالیبی، خونخواه، با ابوالسریا خروج کرد. وفات او حدود سال ۲۵۰ ق. اتفاق افتاد.

او که همواره ناصح و دلسوز برای تو (دین تو) و پیامبرت بود - صلوات الله علیه و آله - تا آن که او را که زاهد در دنیا، بی اعتنا بر آن و راغب در آخرت، و مجاهد در راهت بود به سویت قبض جان فرمودی، او - علی - را پسندیدی و برگزیدی و به صراط مستقیمش هدایت کردی.

اما بعد، ای اهل کوفه، ای اهل نیرنگ و بیوفایی و تکبر، همانا ما اهل بیت هستیم که خدا ما را به شما و شما را به ما مبتلا کرده، و آزمایش ما را نیکو قرار داده، و علم خود و فهم را نزد ما نهاده است، پس ما ظرف علم و فهم و حکمت و حجت او بر اهل زمین در بلاد او بر عباد اویم، چنان که ما را به کرامت خود مکرم داشته، و به پیامبرش محمد ﷺ بر بسیاری از بندگانش تفضیلی آشکار داده است.

پس شما در پی تکذیب و تکفیر ما برآمده، جنگ با ما را حلال دانسته تاراج اموال ما را روا پنداشتید، که گوئیم ما از فرزندان ترک یا کابلیم، همان گونه که دیروز جد ما را کشتید، و از شمشیرهای شما خون جوانان ما اهل البیت می چکد، همه اینها از کینه پیشین شما باشد، که با این جنایت چشمهایتان روشن و دلهایتان شادمان گردید، عجب افترايي است بر خدا و مکرری که بکار بردید، والله خیر الماکرین.

مبادا از عملکرد خود در ریختن خونهای ما و تاراج اموال ما شاد باشید، زیرا آنچه از مصائب سخت و رزایای بزرگ به ما رسیده، در کتابی است پیش از بر خورد ما با آن مصائب و این برای خدا آسان است، تا مبادا بر آنچه از دست دادید متأسف، و بدانچه بدان دست یافتید شادمان باشید، و خدا متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

هلاکت باد شما را، به انتظار لعنت و عذاب باشید، که بر شما وارد آید، و نقمات است که از آسمان بر شما پیایی بیارد، و عذاب شما را فرو گرفته، و بعضی از شما را سختی بعضی دگر رسد، و آنگاه برای ستمهایی که در حق ما روا داشتید در عذاب دردناک جاودانه قرار گیرید، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

وای بر شما، آیا می دانید چه دستهایی از شما ما را با نیزه خسته، یا چه جانهایی از شما به جنگ با ما رغبت یافته، یا با کدام پای به سوی ما شتافته و خواستار جنگ با ما

شدید؟! به خدا که دلهایتان گرفتار قساوت و جگر هاتان ضمنختی یافته، و بر دلهایتان و گوشهایتان و چشمهایتان مهر خورده، و شیطان این (جنایتان) را برایتان آراسته و بر چشمهایتان پرده سیه فرو افکنده، پس هرگز هدایت نخواهید یافت.

هلاک بادید، ای کوفیان، کدام میراث رسول الله صلی الله علیه و آله پیش شما بوده یا براساس کدام کینه جویی که با برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام جد من و دو فرزندش (حسن و حسین) عترتِ اخیار پیامبر صلوات الله و سلامه علیهم این همه عناد ورزیدید، که مباحاتگر شما بدان افتخار ورزیده و بگوید:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحِ

ما با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها علی و فرزندان او را کشتیم

وَ سَبَيْتْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِيَّ تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ قَائِيَّ نِطَاحِ

و زنانشان را چون اسیران ترک اسیر کرده، با آنان جنگ کردیم چه جنگی!

به دهانت ای گوینده شن و سنگ و خاک بادا، به کشتن گروهی که خدا آنان را تزکیه فرموده و پلیدی را از آنان برده، چه زیبا پاکشان کرده افتخار می‌کنی، خویشتن بدار و بر سرگین خود چون سگی بنشین آن چنان که پدرت بود، همانا برای هر مرد همان چیزی خواهد بود که به دست آورده و دستهایش از پیش فرستاده است.

وای بر شما! آیا بر آنچه خدا از فضیلت به ما داده حسادت ورزیدید؟!

فَمَا ذَنْبُنَا إِنْ جَاشَ دَهْرًا بِحُورُنَا وَبَعَثْنَاكَ سَاحِ لَإِيوَارِي الدُّغَامِصَا

گناه ما چیست لگر دریای (فضائل) ما به تلاطم درآمد، و دریای شما کوچکترین جنبنده ندارد

این فضل خداست که به هر کس بخواهد دهد و خدا صاحب فضل عظیم است، و آن کس که خدا برای او نوری قرار ندهد مر او را نوری نخواهد بود.

گوید: ناله‌ها به گریه بلند شد در حالی که می‌گفتند: ای دختر پاکان بس است، دل‌های ما را به آتش کشیده، و گمردنهای ما را داغ، و درون ما را سوزاندی، و او خاموش شد.

گوید: ام‌کلثوم دخت علی در همان روز از وری پوشش جهاز محمل به سخن

پر داخته در حالی که صدایش به گریه بلند بود فرمود:
 ای اهل کوفه! بداب به حالتان، چه شد شما را که از یاری حسین علیه السلام دست شستید و
 او را کشتید، و دست به تاراج اموالش گشوده آنها را به ارث بردید، و زنانش را اسیر
 کرده، به مصیبتش کشانیدید، نابود بادید.
 وای بر شما، چه جنایاتی را مرتکب شده، چه گناهی را بر دوش خود بار کرده،
 چه خونها ریخته، چه زنان مکرمه را خورد کرده (اسیر نموده) چه جامگانی را از
 دختران به یغما بردید و چه اموالی را به غارت بردید؟ بهترین مردان بعد از پیامبر را
 کشتید. رحمت از دلهایتان رخت بر بسته است، هان، حزب خدا غالب و حزب
 شیطان زیانکارند.

بعد فرمود:

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا قَوْلٌ لِأَمْكُم سَسْتَجْزُونَ نَارًا حَرًّا يَتَوَقَّدُ

برادرم را گرفتید و کشتید رای بر مادرتان، زودا به آتشی کيفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَّمَ اللَّهُ سَفَكَهَا وَحَسَرَمَهَا الْقُرْآنُ تُسَمُّ مُحَمَّدٌ

خونهایی را ریختید که خدا و قرآن و محمد ریختن آن را حرام کردند

أَلَا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَا لَفِي قَعْرِ نَارٍ حَرًّا يَتَصَدَّدُ

آه، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های بالنده بشارتتان باد

وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرٍ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ

و من همواره در زندگیم بر برادرم می‌گریم، بر کسی که بهتر از همه بعد از پیامبر بود

بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَى الْخُدْمِ نِي ذَائِبٍ لَيْسَ يَجْمَدُ

اشک جوشان چرن باران که همواره بر گونه‌ای جاری است و خشکی نکیرد

راوی گوید: (فضج الناس بالبكاء والنحيب والنوح، ونشر النساء شعورهن،
 وحسين التراب على رؤوسهن، و خمشن وجوههن، ولطمن صدورهن، و دعون
 بالويل و الشبور، و بكى الرجال و نتفوا الحاهم، فلم ير باكية و باك أكثر من ذلك اليوم)؛

«ضجۀ مردم با بانگ گریه بلند شد، زنان موی پریشان کرده، خاک بر سر ریخته، چهره‌ها را خراشیده، تپانچه بر گونه‌ها زده، و ناله‌ها را به واویلا برداشتند، مردان نیز سخت گریسته ریش خود را می‌کنندند، و چنان آن روز جمعیتی گریان از زن و مرد دیده نشد.»

و آنگاه زین العابدین عليه السلام فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل از او آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود:

مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا نشناخت خود را معرّفی می‌کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم، من فرزند مذبوح در کرانه شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزند آنم که هتک حریم حرمت وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس.

مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آنگاه ره‌ایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدانچه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می‌توانید به رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کشتید و حرمتم را هتک کردید، شما از ائمت من نیستید؟!

راوی گوید: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید؟

امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته وصیتم را امر خدا و درباره پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همه ما سامع و مطیع و حافظ ذمه شمایم. (در خط تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی بر نمی‌تابیم، فرمان ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خط سازشیم ما یزید را

دستگیر می‌کنیم، از ستمکاران به شما و ما برانت می‌جوئیم.
 امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ‌بازان بی‌وفا، چه حيله‌ها که بین شما و شهواتان نیست! آیا می‌خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار را قصاصت، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات‌الله علیه با اهل بیتش به شهادت رسیدند، و فراموش نمی‌شود مصیبت گم کردن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخی آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصه‌هایش سینه‌ام را می‌فشارد.

خواسته‌ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید.

لَا عَزْرَ لِي إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا

شکفتی نباشد اگر حسین شهید شد، پدرش از حسین بهتر و گرامیتر بود

فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

ای کوفیان بدانچه به حسین رسید شادمان مباشید که این مصیبت بسی بزرگتر باشد

قَتِيلُ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرَادَهُ نَارُ جَهَنَّمَ

شهید در کرانه نهر که جانم فدایش باد، و کیفر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنم است

بعد فرمود: از شما همین قدر بسمند، کنیم که له و علیه ما مباشید.

راوی گوید: بعد ابن‌زیاد در کاخش جلوس کرده بارِ عام داد، رأس مبارک

حسین علیه السلام در پیشش نهاده شد، و زنان و کودکان او نیز وارد شدند.

زینب دخت گرامی علی علیه السلام به صورت ناشناخته و متنکره بنشست، ابن‌زیاد لعین

پرسید که کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی، ابن‌زیاد رو بدو کرد و گفت:

حمد مر خدای را که رسوایتان کرده بافته‌تان را باطل نمود.

زینب فرمود: همانا فاسق رسوا و قاجر مکذوب گردد و آن هم غیر ماست.

ابن‌زیاد: کار خدا را با برادر و اهل بیت چه دیدی؟

زینب علیه السلام فرمود: جز زیبا ندیدم، آنان (حسین و یارانش) گروهی بودند که خدا

بر آنان شهادت را مقرر داشته، و آنان به سوی قتلگاه خود شتافتند و زودا که خدا بین

تو و آنان جمع فرموده، بعد تو محاجّه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

راوی گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گویا قصد قتل زینب را کرد.

عمرو بن حرث گفت: ای امیر، او زن است و زن به گفته اش مؤاخذه نگردهد.

ابن زیاد: برستی که خدا با قتل برادر طاغی تو و عاصیان از اهل بیتت قلبم را شفا

بخشید!!!

زینب علیها السلام: بزرگ مرا کشتی، شاخه هایم را قطع کردی، و بنیادم را از بن برآوردی،

اگر شفای تو این بود که بدان رسیدی.

ابن زیاد لعنة الله علیه: این زن سجع پرداز است (با آرایه سخن می گوید) سوگند به

جانم پدر تو نیز شاعر بود.

زینب علیها السلام: ای ابن زیاد، زن را با سجع چه کار؟

بعد ابن زیاد علیه اللعنة به علی بن الحسین توجه کرد و گفت: این کیست؟

گفته شد: علی بن الحسین.

ابن زیاد: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟!؟

زین العابدین علیه السلام: برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند،

ابن زیاد لعنة الله علیه: بلکه خدا او را کشت.

سجاد علیه السلام: «خداوند به گاه مرگ جانها را می گیرد»^۲.

ابن زیاد علیه لعائن الله: تو را آن جرأت است که جوابم را بگویی، ببریدش و

گردش را بزنید.

۱- عمرو بن حرث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله المخزومی، از ابی بکر و ابن مسعود روایت کرده،

و ازو پسرش جعفر و حسن عرنی و مغیره بن سبیح و دیگران روایت کرده اند، خانه او پایگاه

دشمنان اهل البیت بوده، از سوی زیاد بن ابیه و فرزندش عیدالله ولایت کوفه یافت، هلاکش

سال ۸۵ هـ بود. سیر اعلام النبلاء ۴۱۷/۳ - ۴۱۹؛ الاعلام ۷۶/۵.

۲- زمر ۳۹: ۴۲؛ الله يتوفى الأنفس حين موتها.

زینب سلام الله علیها سخن آن پلید را بشنید و فرمود: ای ابن زیاد، کسی از ما را باقی نگذاردی اگر بر قتل او عزم کردی مرا نیز با وی بکش.

سجاد علیه السلام به عمه اش فرمود: «عمه، خاموش باش تا با وی سخن بگویم». بعد امام رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «آیا به کشته شدن تهدیدم می کنی، مگر ندانستی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست».

بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا علی بن الحسین علیه السلام و اهل البیت را در خانه ای کنار مسجد اعظم اسکان دهند.

زینب علیه السلام فرمود: نزد ما زن عربیه نیاید فقط امهات ولد یا کنیزان آیند چه آنان اسیر بودند آن گونه که ما اسیریم.

بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا رأس انور حسین علیه السلام را در بازار و کوی و برزن کوفه بگردانند.

چه زیبا و سزاوار است که اشعار یکی از دیده وران را که در سوگ شهیدی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله سروده بیاورم و بدان تمثیل جویم:

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِ
لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ

رأس دخترزاده محمد و وصی او، برای تعاشاگران بالای نیزه می رود

وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَنْظَرٍ
لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَلَا مُتَّجِعُ

و مسلمانان می دیدند و می شنیدند، هیچ کس را حالت انکار یا درد فاجعه نبود

كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عِمَايَةً
وَأَصَمَّ رَزُوكَ كُلَّ أذنٍ تَسْمَعُ

منظر روی تو دیده های اسرمه کوری کشید، و مصیبت تو هر گوش شنوارا کر کرد

أَيَقَطُّ أَجْمَانًا وَكُنْتَ لَهَا كَرِي
وَأَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجِعُ

دیدگانی که تو مایه آرامش آنها بودی اکنون بیدار، و آنها را که از ترس تو خواب نداشتند به خواب بردی

مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَحَمَّتْ أَنَّهَا
لَكَ حُقْرَةٌ وَلِحَطُّ قَهْرِكَ مَضْجِعُ

روضه ای در روی زمین نیست جز آن که آرزوی مرقد تو شدن را دارد

راوی گوید: سپس ابن زیاد لعنة الله علیه، بر فراز منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدا

را بگفت و در پاره‌ای از سخنانش گفت: حمد مر خدای را که حق را ظاهر کرده، و امیرالمؤمنین و پیروانش را پیروزی داد و یاری رساند، و کذاب فرزندان کذاب را بکشت!!!

هنوز این سخن را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف از دی به پای خاست او از زهاد و نیکان شیعه بود، و چشم چپش را در جنگ جمل و راست را در جنگ صفین از دست داده بود و ملازمت مسجد اعظم کوفه را برگزیده و هر روز تا شب در آن به نماز و عبادت می پرداخت گفت: ای پسر مرجانه، کذاب فرزندان کذاب تو و پدرت هست، و آنکه تو را حکومت داد و پدر او (یزید و معاویه) ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می کشید و بر منابر مسلمانان چنین سخن می گوید.

راوی گوید: ابن زیاد علیه اللعنة در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟

عبدالله: ای دشمن خدا منم متکلم، آیا ذریه طاهره‌ای که خداوند رجس و پلیدی را از آنان برده می کشی و گمان داری که بر دین اسلام می باشی؟

واغوثاه، فرزندان مهاجران و انصار کجایند که از توی سرکش، لعین فرزندان لعین (یزید و معاویه) که از زبان محمد رسول پروردگار چنین توصیف شده‌اید انتقام گیرند.

راوی گوید: بر خشم ابن زیاد پلید افزوده شد تا آن جا که رگهای گردنش باد کرده و گفت: نزدم آوریدش، جلادان و پیشمرگان و پاسبانان از هر سوی جنبیده تا دستگیرش کنند اشراف آزد و عموزادگانش برخاسته و او را از دست مأموران نجات داده و از باب مسجد خارج و به خانه‌اش روانه کردند.

ابن زیاد گفت: در پی این اعمی - اعمای آزد - که خدا دلش را چون چشمش کور کرده بروید و او را نزدم آورید.

نیرو به جانب او روانه شدند، و این خبر به قبیله آزد رسید، آنان با همکاری قبائل یمن اجتماع کردند تا عبدالله را حفظ کنند.

این خبر به ابن زیاد رسید، او هم قبائل مضر را به اتفاق محمد بن اشعث جمع کرده

فرمان جنگ را بداد.

راوی گوید: جنگی سخت در گرفت و جمعی از عرب کشته شدند.

اصحاب ابن زیاد لعنه الله به در خانه عبدالله بن عقیف رسیده و در را شکسته و بر وی هجوم بردند.

دخترش گفت: همان کسانی آمدند که از آنها برحذر بودی.

عبدالله گفت: به زیان تو نیست، شمشیرم را به من بده، شمشیر را گرفته و از خود دفاع می کرد در حالی که می گفت:

أَنَا بِنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ عَقِيفِ شَيْخِي وَ ابْنِ أُمِّ غَامِرِ

من فرزند عقیف طاهر صاحب فضل، پدرم عقیف و مادرم ام عامر است

كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَنْعِكُمْ وَ خَاسِرٍ وَ تَسَطَّلٍ جَسَدُتَهُ مُسْغَاوِرٍ

چه بسیار قهرمانان زره پوش و بی زره شما را در میدان جدال در تنگنای مرگ فرو افکندم

و دخترش همواره می گفت: پدرم کاش من مردی بودم و در پیشت با این قوم تبه کار که کشتندگان عترت ابرارند می جنگیدم.

دشمن دور عبدالله را از هر طرف بگرفته بود او از خویشتن دفاع می کرد، و هیچ کس را توان چیرگی بر وی نبود، از هر سوی که بدو حمله می شد، دختر جهت حمله را به پدر می گفت، تا آن جا که همگان یورش برده و احاطه اش نمودند.

دخترش می گفت: امان از خواری، پدرم محاصره شد و یاوری ندارد که یاریش رساند.

عبدالله شمشیرش را می چرخانید و می گفت:

أُقْسِمُ لَوْ يَنْفُحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مُورِدِي وَ مَصْدَرِي

سوگند می خورم اگر چشمم بینا بود، ورود و خروج کار را بر شما تنگ می کرد

راوی گوید: عبدالله در پره محاصره بود تا دستگیر شد و به نزد ابن زیادش بردند.

ابن زیاد چون بدیدش گفت: حمد مر خدای را که خواریت کرد.

عبدالله بن عفيف: اى دشمن خدا، به چه چيز خوارم كرد.
 به خدا كه اگر چشمم بينا بود بدون ترديد عرصه را بر شما تنگ مى كردم.
 ابن زياد: اى عبدالله، رآي تو درباره عثمان بن عفان چيست؟
 عبدالله: اى بنده بنى علاج، اى پسر مرجانه - ناسزايش گفتم - تو را با عثمان چه كار
 بد كرد يا خوب، اصلاح نمود يا افساد، خدا ولى بندگانست، بين مردم و عثمان به
 حق و عدل داوري مى كند، و ليكن از تو و پدرت و از يزيد و پدرش پرس.
 ابن زياد: نه به خدا هيچ از تو نمى پرسم تا مرگ را جرعه، جرعه بنوشي.
 عبدالله بن عفيف: الحمد لله رب العالمين، پيش از آن كه مادرت تو را بزاييد، از خدا
 مسألت شهادت را نمودم، و خواسته بودم كه شهادتم را به دست منفورترين و
 مبعوضترين خلقش قرار دهد، چون نابينا شدم، از شهادت نوميد شدم، اما هم اكنون
 الحمد لله كه بعد از نوميدي بدين سعادت دست يافتم، و دعاي پيشين مرا به اجابت
 رسانيد.

ابن زياد پليد گفتم: تا گردنش رازده در سبخته كوفه به دارش آويزند.
 راوي گويد: عبيدالله بن زياد عليه اللعنة به يزيد بن معاويه، عليهما اللعنة و عمرو بن
 سعيد بن عاص^۱ والي مدينه داستان كربلا و شهادت حسين عليه السلام و يارانش و اسارت
 اهل البيت را گزارش داد.

اما عمرو بن سعيد، با دريافت خبر به منبر رفت و خطبه خواند و خبر را به مردم
 اعلان داشت اين خبر و مصيبت بر بنى هاشم سخت ناگوار آمد، و آنان آداب عزاداري

۱ - عمرو بن سعيد والي مکه و مدينه از سوي معاويه و يزيد بود، به شام رفت، با مروان بن حکم
 براي احراز خلافت همكاري نمود و مروان بعد از عبدالملك ولايتعهدي را براي او قرار داد، و
 در خلافت عبدالملك اراده خلع عمر از ولايتعهدي نمود، عمرو گريخت و عبدالملك در
 کمينش بود تا بر وي دست يافت و در سال ۷۰ ق. وي را بکشت.

را برپا داشتند و زینب دختری عقیل بن ابی طالب^۱ بر حسین^{علیه السلام} نوح می سرود و می گفت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرَ الْأُمَّمِ

چه خرامید گفت آنگاه که پیامبر از شما پرسد: شما که آخر امتها ^{باید} چه کردید؟

بِعِزَّتِي وَيَأْهَلِي بَعْدَ مُسْتَقْدِي مِنْهُمْ أَسَارِي وَمِنْهُمْ ضُرَّجُوا بَدَمِ

با عزت و اهل بعد از رحلت، بعضی اسیر و برخی دیگر بخونشان آغشته شدند

مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ إِنَّ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

و اگر به شما توصیه می کردم که با اهل بیتم بدی کنید هرگز بدین قدر که گردید نمی رسید

گوید: چون شب فرا رسید مردم مدینه شنیدند که هاتمی ندا در داد و می گفت:

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ ظُلْمًا حُسَيْنًا أَهْبِرُوا بِالْعَذَابِ وَالْتَنَكِيلِ

ای آنانی که حسین را از سر ستم کشتید، شما را به عذاب و کیفر بشارت باد

كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَبْكِي عَلَيْهِ مِنْ نَبِيٍّ وَشَاهِدٍ وَرَسُولٍ

هر آن که در آسمان است و هر پیامبر و رسول و شاهدی بر او بگریست

قَدْ لَعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ بْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ

شما بر زبان سلیمان و موسی و عیسی لعنت شده اید

چون نامه ابن زیاد به یزید بن معاویه، رسید و بر داستان وقوف یافت. پاسخی نوشت و فرمان داد تا سرهای حسین^{علیه السلام} و شهداء و زنان و عیال و بار و بینه امام را به نزدش فرستد.

ابن زیاد محقر بن ثعلبه عاندی را فراخواند، و سرها و اسیران و زنان را بدو تسلیم کرد.

محقر پلید، اسیران را چون اسرای کفار به سوی شام برد که مردم چهره های آنان را

۱- در انساب الاشراف، ص ۲۲۱ آمده است: زینب نزد علی بن یزید از بنی مطلب بن عبد مناف بود که برایش فرزندان آورد از جمله عبده بود که والده وهب بن وهب ابوالبختری قاضی است.

می‌نگریستند. ابن لهیعه^۱ حدیثی را آورده که ما به قدر ضرورت از آن گرفتیم، گوید: به طواف کعبه بودم که به مردی برخوردیم که می‌گفت: خداوند مرا پیامرز و نمی‌بینم که پیامرزیم.

بدو گفتم: ای بنده خدا از خدا بترس و چنین مگو، چه اگر گناهانت چون قطرات باران یا برگ بر درختان زیاد باشد، و از خدا آمرزش بخواهی خدا می‌آمرزیدت، زیرا او غفور و رحیم است.

به من گفتم: نزدیک بیا تا قصه‌ام را به تو بگویم، نزدش رفتم، گفتم: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با رأس مبارک حسین به شام رفتیم، شب که می‌شد سر را در میان تابوتی می‌نهادیم، و در پیرامون آن به میگساری می‌پرداختیم، شبی یارانم میگساری کرده مست شدند و من آن شب نخوردم، چون پرده سیاهی شب فرو افتاد عدد و برقی برخاست که دیدم درهای آسمان گشوده گشت، و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین به همراه جبرئیل و جمعی از فرشتگان فرود آمدند.

جبرئیل به تابوت نزدیک شد و سر انور را از تابوت بدر آورده و به سینه گرفته و بوسیدش، و تمام انبیاء نیز بچنان کردند، و پیامبر بر سر حسین گریست و انبیاء وی را تعزیت و تسلیت گفتند.

جبرئیل عرضه داشت: ای محمد، خدای متعال فرمانم داد که درباره امت از تو پیروی کنم، اگر امر کنی زمین را به لرزه درآورده و بالایش را به پایین فرو برم آن گونه که با قوم لوط کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای جبرئیل، چه مرا با اینان موقفی است در نزد خدا^۲.

۱- ابن لهیعه: عبدالله بن لهیعه بن مرغان الحضرمی مصری، ابو عبدالرحمن، محدث مصر و قاضی آن، و از نویسندگان و جمع‌کنندگان علم و از کوچندگان در راه علم بود وفات سال ۱۷۴ هـ. ق.
الولاء والقضات: ۳۶۸.

۲- در نسخه اب ۱ آمده: بعد بر سر مطهر نماز گزارند، بعد گروهی از فرشتگان آمدند و گفتند:

راوی گوید: چون کاروان اسیران به دمشق نزدیک شد، ام کلثوم به شمر نزدیک شد و فرمود: مرا با تو حاجتی است.

گفت: حاجتت چیست؟

فرمود: وقتی که می خواهی ما را وارد شهر کنی از دروازه ای وارد کن که تماشاگران کمی دارند، و دستور ده تا سرهای شهداء را از بین محملها بیرون برده و از ما دور کنند، چه ما از نگاههای بسیار خوار شده ایم.

شمر - بر مبنای خُبثِ باطنی خود - در قبال خواسته ام کلثوم، فرمان داد تا سرهای بر روی نیزه ها را در میانه محملها قرار داده با همین وضع آنان را تا دروازه دمشق و دم در مسجد جامع در جایگاه اسیران باز داشت.

در روایت آمده: یکی از تابعین چون رأس حسین علیه السلام را مشاهده کرد، یک ماه در شام از جمیع مردم خود را پنهان کرد، بعد از آن که پیدایش کردند و از علت اختفایش پرسیدند، گفت: مگر نمی بینید که بر ما چه فرود آمده، بعد اشعار زیر را سرود:

جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بَنِي بَنِي مُحَمَّدٍ مُتَزَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَزْمِيلًا

ای فرزند سخت محمد سر آغشته به خونت را آوردند

وَكَأَنَّا بِكَ يَا بَنِي بَنِي مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا غَائِبِينَ رَسُولًا

گوئیم با قتلت ای دخترزاده محمد آشکارا و به عمد پیامبر را کشتند

خدا ما را مأمور کشتن این پنجاه نفر کرده است، پیامبر فرمود: مأموریت خود را انجام دهید، با حربه به پنجاه نفر زدند، یکی از آنان قصد من کرد تا حربه ای بر من بنوازد، گفتم: یا رسول الله الأمان، فرمود: برو خدایت نیامرزد، صبح که شد دیدم همه همراهیانم خاکستر گشته اند. و در نسخه ۱۰۷ بعد از این قصه آمده:

در پاورقی محمد بن النجار شیخ المحدثین بغداد در شرح حال علی بن نصر شبوکی زیادتیی دیدم که به اسنادش در این حدیث آورده: چون سر حسین علیه السلام را می بردند، به میگساری

نشستند و یکی سر را آورد که ناگاه، دستی نمایان شد و با قلم آهنین بر دیوار نوشت:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شِفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِجَابِ

قوم چون این را شنیدند سر را گذاشتند و به هزیمت رفتند.

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلِ وَالتَّوْبِلَا

تورا تشنه کشتند و در قتل تو رعایت تنزیل و تأویل قرآن را نمودند

وَ يَكْبِرُونَ بِأَن قُتِلت وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلَا

با کشتنت الله اکبر گفتند، همانا با کشتنت تکبیر و تهلیل را کشتند

راوی گوید: پیری آمد و خود را به زنان و عیال حسین عليه السلام نزدیک کرد - در حالی که در همان مکان بودند - و گفت: حمد مر خدای را که شما را کشت و به هلاکت رسانید و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و امیرالمؤمنین را بر شما تسلط داد!!!
علی بن الحسین عليه السلام بدو فرمود: «ای شیخ آیا قرآن خواندی؟»
گفت: آری.

فرمود: این را دانستی: «بگو از شما مزدی جز دوستی ذوی القربی را نمی خواهیم؟»
گفت: این آیه را خوانده ام.

فرمود: «مانیم قربی (خویشاوندان پیامبر)، ای شیخ، آیا در بنی اسرائیل خوانده ای: «حق ذوی القربی را بده»؟»
گفت: خواندمش.

فرمود: «ماییم قربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «و بدانید آنچه غنیمت گرفتید از هر چیز، پس براستی خمیس آن برای خدا و رسول و ذی القربی است؟»»
گفت: آری.

فرمود: مانیم قربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «همانا خدا اراده فرمود که

۱- شوری ۲۳/۴۲؛ قل لا أسألكم عليه أجر إلا المودة فی القربین.

۲- اسراء ۲۶/۹۷؛ و ات ذاللقربین حقه.

۳- انفال ۴۱/۸؛ إعلموا انما غنمتم من شیء فإن لله خمسه وللرسول ولذی القربین.

رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟»^۱
گفت: خواندمش.

فرمود: ای شیخ، ما بیم اهل بیت که خدا ما را به آیه تطهیر مخصوص داشت.
راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آنچه گفته و گفت: شما
را به خدا شما آنانید!؟

سجاد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حق جدمان
رسول الله صلی الله علیه و آله که بی هیچ تردیدی ما همانانیم.

راوی گوید: شیخ گریست و عمامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و
گفت: خداوندان من از دشمنان آل محمد از جهن گرفته تا انس بیزارم.
بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟

فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبهات را می پذیرد و تو با ما خواهی بود».
عرض کرد: من تائبم.

داستان پیرمرد به اطلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کشتند.
راوی گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین علیه السلام و باز ماندگانش را طناب بسته بر
یزید وارد کردند.

چون آنها با این وضع نزد یزید ایستادند، علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «ای یزید!
تو را به خدا سوگند می دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند».
یزید دستور داد تا طنابها و ریسمانها را قطع کردند.

بعد سر انور را پیش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند،
زین العابدین سر را بدید و دیگر هرگز از کله ای نخورد.

اما زینب، چون سر برادر را بدید، دست بُرد و گریانش درید و با صدایی حزین
که دلها را جریحه دار می کرد فرمود: یا حسینا، ای حبیب رسول الله، ای فرزند مکه و

۱- احزاب ۳۳/۳۳؛ انما یرید الله لیذیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً.

منی ای فرزند فاطمة الزهراء سيده زنان، ای فرزند دخيت مصطفی .
 راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود،

زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می گفت:
 - یا حسینه، یا حبیباه، یا سیده، یا سید اهل بیتاه، یا بن محمداه.
 ای بهار و امید زنان بی سرپرست و اطفال یتیم، ای کشته زنازادگان.
 گریه از همگان به بانگ برخاست.

راوی گوید: بعد یزید تازیانه خیزران را بخواست، و با آن به دندانهای پیشین حسین عليه السلام می زد.

ابوبرزة الأسلمی^۱ رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندان حسین بن فاطمه عليها السلام تازیانه می زنی؟! گواهی می دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین عليه السلام و برادرش حسن عليه السلام را می لیسید و می بوسید در حالی که می فرمود: شما دو سید جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکشد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است!

راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند.
 راوی می گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبیری^۲ را آغازید.

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعُ الْغُزْرِجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

۱ - نام ابوبرزه فضله بن عبید بن حارث اسلمی است که کنیه اش بر نامش غلبه دارد. در اسمش اختلاف است. صحابی است ساکن مدینه و سپس بصره، در نهر روان با علی عليه السلام بود، در خراسان سال ۶۵ هـ درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱۰/۴۴۶؛ الاصابه ترجمه ش ۸۷۱۸؛ الاعلام ۳۳/۸.

۲ - عبدالله بن الزبیری بن قیس سهمی قریشی، ابوسعده، شاعر قریش در جاهلیت بود. او بسیار بدخواه مسلمانان بود تا آن که هنگام گشودن مکه به نجران گریخت. در سال ۱۵ هـ مرد. الاعلام ۴

کاش اشیاخ (جداد) من که در بدر کشته شدند، ناله خزرچ را از درد نیزه شاهد بودند

فَأَلَوْا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مریزاد

قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَاهِ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلْ

ارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم

لَعَبْتَ هَاشِمٍ بِالمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحی نازل شده است

كُنْتُ مِنْ خُنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

من از خندق نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده انتقام نگیرم

راوی گوید: زینب دخت علی (علیه السلام) برخاست و فرمود:

(الحمد لله رب العالمين، و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صدق الله كذلك يقول:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤْيَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ «حمد

مر خدای پروردگار جهانیان را سزااست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد،

خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیات

خدا را تکذیب کرده و بدانها استهزا کنند».

ای یزید، آیا گمان برده‌ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و

بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست! و

حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد دربینی انداخته‌ای، و برقی شادی و

سرور از دیدگانت می‌جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برایت منظم

می‌بینی، و ملک و سلطنت ما برایت صافی گردیده لختی آرام گیر، مگر سخن خدای

را فراموش کرده‌ای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم

۱- روم ۱۰/۳۰؛ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤْيَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.

(این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود^۱ .

آیا این از عدل است ای فرزندی آزاد شده‌ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول‌الله اسیر؟! پرده‌هایشان را دریدی، و چهره‌هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره‌هایشان را نگریستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود.

چگونه امید می‌رود از فرزندی کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟!

و چه سان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی‌عبدالله علیه السلام بزنی.

چرا چنین بگویی، و حال آن که از قرحه و جراحی پوست برداشتی و بار ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبدالمطلب اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی، و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی.

(ای یزید) زودا که به آنان پیوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفתי و نمی‌کردی آنچه را که کردی.

خداوندا حق ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول‌الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده

۱- آل عمران ۱۷۸/۳؛ ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین.

حرمت فرزندان را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی‌هایشان را جمع و پریشانیهایشان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده میندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق‌اند».

(ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمد ﷺ دشمنت و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریب داد و تو را برگرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد.

یزید، گرچه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد ولی همواره قدر تو را ناچیز دانسته فاجعه‌ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکیار و سینه‌ها سوزان است.

شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب‌الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خونهای ما می‌چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد، و آن جسد‌های پاک و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روپروست، و آثارشان را کفتارها محو می‌کند، و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دستهایت از پیش فرستاده نیابی، و پروردگارت ستمگر بر بندگانش نیست، و شکایتها به سوی خداست.

هر کید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عار و تنگ از تو زوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندارسد: *الا لعنة الله علی الظالمین*.

پس حمد مر خدای راست که برای اول ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما

شهادت و رحمت مقرر فرمود.

از خدا مسألت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو و کیلی است.
یزید لعنة الله عليه گفت:

يا صبيحة تعمد من صوائح ما أهون الصوت على التوائح

صبيحة از زنان صبيحه‌کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه‌گر چه ناچیز است

راوی گوید: یزید با شامیان در امر اهل‌البیت مشورت کرد که چه کند. شامیان (علیهم لعائن الله) گفتند: از سبک بد بچه نخواه.

نعمان بن بشیر گفت: آن گونه که پیامبر با آنان رفتار می‌کرد عمل کن.
مردی از شامیان به فاطمه دخت حسین عليه السلام نظری افکند و گفت:
- ای امیر این دختر را به من ببخش.

فاطمه به عمه‌اش گفت: عمه‌جان! یتیم گشتم و اکنون کنیزی؟
فرمود: نه و کرامتی مر این فاسق را نیست.

شامی گفت: این، دخترک کیست؟

یزید علیه‌اللعنة گفت: این فاطمه دختر حسین، و آن هم زینب دختر علی است.

شامی: حسین فرزند فاطمه و علی بن ابی طالب !!

یزید: آری.

شامی: خدا لعنتت کند ای یزید، عترت پیامبر را می‌کشی و ذریه‌اش را به اسارت می‌گیری، به خدا که جز این گمانم نبود که اینان از اسیران روم‌اند.

یزید: به خدا تو را به آنان ملحق می‌کنم، فرمان داد تا گردنش زده شد.

راوی گوید: بعد یزید خطیب را فراخواندن و دستور داد تا بر فراز منبر رود و از حسین و پدرش صلوات الله علیهما به بدی یاد کند، خطیب به منبر رفت، و در مذمت امیرالمؤمنین و حسین الشهید عليه السلام، و مدح معاویه و یزید یاوه‌سرانی را به نهایت برد.

علی بن الحسین علیه السلام بانگ زد و فرمود: «ای خطیب ارضایت مخلوق را به سخط و خشم خالق خریدی، حقا که جایگاهت در آتش خواهد بود.»
 حقا که ابن سینان خفاجی^۱ در وصف امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و فرزندانش زیبا سروده و می گوید:

أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ وَيَسْفِيهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا

آیا بر فراز منبرها علی را بد می گوید با آن که با شمشیر او ستون همین منبرها برافراشته شد

راوی گوید: در آن روز بود که یزید لعنة الله عليه به علی بن الحسین علیه السلام وعده داد که سه حاجتش را بر آورد.

بعد یزید فرمان داد تا اهل البیت را در منزل و جایگاهی که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی کرد منزل دهند. ایشان آن قدر در آن جا ماندند که پوست چهره های مبارکه آنان ترکیده، و همچنان در طول مدت اقامت در دمشق بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری می کردند.

سکینه گوید: روز چهارم توقف ما بود که در رؤیا دیدم: - رؤیایی طولانی را بیان می کند و در آخرش می گوید - زنی در هودجی دستش را بر سر نهاده بود، از وضعش پرسیدم، گفته شد: فاطمه دخت محمّد مادر پدرت، صلوات الله علیهم، با خود گفتیم، نزدش می روم، و آنچه بر ما گذشت گزارشش می دهم، به سویش دویدم تا بدو پیوستم و در نزدش ایستادم و گریستم و گفتم:

- مادرم به خدا حق ما را انکار کردند و جمع ما را از هم پاشیدند، مادرم، حریم ما را بر خود مباح دانستند، مادرم به خدا پدرم حسین را کشتند.

فرمود: سکینه، دم فرو بند، بند دلم را گسستی، جگرم را جریحه دار کردی (سوزاندی)، این پیراهن پدر تو حسین است که از من جدا نشود تا خدای را ملاقات

۱ - عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان، ابو محمد خفاجی حلبی، شاعر، ادبیات را از ابی العلاء و دیگران فرا گرفته، در سال ۲۶۶ هـ با زهر کشته شد.

الاعلام ۱۲۲/۴؛ فوات الوفیات ۱/۲۳۳؛ النجوم الزاهرة ۹۶/۵.

کنم.

ابن لهيعة از ابى الاسود^۱ محمّد بن عبدالرحمن روايت کرد که می‌گفت: به رأس الجالوت برخوردیم، به من گفت: من به هفتاد پشت به داود عليه السلام می‌رسم، لذا يهود مرا بزرگ می‌دانند و احترام می‌کنند. بين شما و پیامبرتان جز يك پدر فاصله نیست و شما فرزند او را کشتید.

از زين العابدین عليه السلام روايت شده که فرمود: هنگامی که رأس انور حسين عليه السلام را نزد يزید لعنة الله عليه آوردند، او بساط شراب می‌گسترده و سر مبارک را می‌آورد و پیش رویش می‌نهاد و می‌گساری می‌کرد.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان روم بود، به يزید گفت: ای پادشاه عرب، این سر کیست؟

يزید گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه باز گشتم، او از همه چیز پرسش می‌کند، دوست دارم قصه این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد.

يزید: این سر حسين بن علی بن ابی طالب است.

سفیر: مادرش کیست؟

يزید: فاطمه دخت رسول الله.

سفیر: تفو بر تو و دین تو، دین من از دین تو نیکوتر است، چه پدرم از احفاد و نسل داود عليه السلام است، و بين من و داود پدران زیادی فاصله است، و لذا نصاری بزرگم داشته برای تبرک از خاک قدمم برمی‌دارند چرا که فقط از احفاد داودم، و شما فرزند دختر پیامبرتان را می‌کشید در حالی که فاصله بين او و پیامبرتان فقط يك مادر است،

۱- او ابو الاسود محمّد بن عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل القرشی الاسدی است، در مصر بود و کتاب مغازی عروة بن زبیر را حدیث می‌کرد، از امام سجاده و النعمان بن عیاش و گروهی دیگر روايت کرده و گروهی چون حبه بن شریح و... از او روايت کرده‌اند وفات او در سال سیصد و سی و چند بود. سیر اعلام النبلاء ۱۵۰/۶، ش ۶۲.

این دین شما چه دینی است؟!

بعد به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای؟

یزید: بگوی تا بشنوم.

سفیر: همانا بین عمان و چین دریایی است که مسافتش شش ماه راه است، در آن هیچ آبادی نیست مگر شهری در وسط دریا که طولش هشتاد فرسخ در عرض هشتاد فرسخ بوده که بر گستره زمین شهری بدین بزرگی نیست از آن جا که کافور و یاقوت صادر می‌گردد، درختانش عود و عنبر است، و آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست، و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می‌باشد. در محراب آن حقه‌ای طلایی آویزان است و در آن جای سُمی می‌باشد که می‌گویند: آن جای سُمِ خِرِ عیسی است که بر آن سوار می‌شد، و اطراف حقه را به طلا و دیبا آراسته‌اند، در هر سال جمعیت انبوه نصاری به زیارتش رفته و طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش حوائج خود را از خدای تعالی می‌طلبند، این شأن و رسم آنها به سُمِ خِرِ عیسی است که به زعم آنان جای سُمِ خری است که پیامبرشان عیسی بر آن سوار می‌شد، و شما فرزندی دخت پیامبران را می‌کشید، خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد.

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند.

نصرانی چون این را احساس کرد گفت: آیا اراده کشتنم را داری؟

یزید: آری.

نصرانی: بدان که دیشب پیامبران را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت درآمدم، و اکنون: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله. و آن‌گه به سوی رأس حسین جهید و به سینه چسباند و شروع ببوسیدن آن کرد و همی ببوسیدش تا به شهادت رسید.

گوید: زین العابدین علیه السلام در دمشق روزی در بازار دمشق می‌رفت که منهل بن

عمر و^۱ به استقبالش شتافت و عرض کرد: يابن رسول الله چگونه شب کردی؟
فرمود: چون بنی اسرائیل در دست فرعونيان که پسران آنان را کشته، دختران را
زنده می داشتند.

ای منهال، عرب همواره بر عجم فخر می کرد که محمد از عرب است، و قریش
مباهات بر دیگر عرب می کرد که محمد از ماست، و اما ما اهل البیت پیامبر مغضوب و
مقتول و آواره ایم؛ پس انا لله و انا اليه راجعون از آنچه بر ما وارد آمد ای منهال.
مهيار چه زیبا سرود و گفت:

يُعْظَمُونَ لَهُ اَعْوَادَ مَسْبِرِهِ وَ تَحْتَ اَقْدَامِهِمْ اَوْلَادُهُ وَضِعُوا

چوبهای منبر پیامبر را تکریم می کردند در حالی که فرزندانش زیر گامهای ایشان نهاده شده بودند

بِأَيِّ حَكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَفَخَرَكُمُ أَنْكُمْ صَخَبُ لَهُ تَبِيعَ

به چه حکمی باید فرزندان پیامبر از شما پیروی کنند، با آن که افتخارتان این است که از اصحاب و پیرو او بیید
روزی یزید زین العابدین عليه السلام و عمرو بن حسن^۲ را که کودکی حدوداً یازده ساله
بود فراخواند و به عمرو گفت: با فرزندم خالد گشتی می گیری؟

عمرو گفت: نه، و لیکن کاردی به من و کاردی بدو ده تا بجنگم:

یزید پلید گفت:

۱- او منهال بن عمرو الاسدی است، شیخ او را با همین عنوان گاهی در اصحاب حسین عليه السلام و گاهی
از اصحاب علی بن الحسین به شمار آورده، و با زیادت «مولا هم» در اصحاب باقر و صادق عليهما السلام
آورده با بیان «منهال بن عمرو اسدی مولا هم کوفی»، از سجاد و باقر و صادق عليهم السلام روایت کرده،
برقی او را از اصحاب سجاد می داند و از اصیغ روایت است که علی بن عباس از او روایت کرده
است. معجم رجال الحدیث ۸/۱۹.

۲- مهيار ابن مرزويه، ابوالحسن یا ابوالحسین دیلمی، شاعری بزرگ است. او را در معانی
اشعارش نوآوری و در اسلوب قوتی است. مهيار ایرانی الاصل، و اهل بغداد بوده است، به
دست شریف رضی اسلام آورد، و او شیخ و استادش بود، وفات او به سال ۴۲۸ هـ در بغداد بوده
است.

الاعلام ۳۱۷/۷؛ تاریخ بغداد ۲۷۶/۱۳؛ المنتظم ۹۴/۸؛ البداية و النهایة ۴۱/۱۲ و دیگر منابع.

سُنَيْبَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ هَلْ تَلِدُ الْعَيْتَةَ إِلَّا الْحَيَّةَ

این خوی و سرشت را از اخزم می‌شناسم آیا از مار جز مار زائیده شود

یزید به علی بن الحسین علیه السلام گفت: حاجات سه گیانه‌ات را بگو که وعده بر آوردنش را داده بودم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

اول آن که چهره مبارک پدرم را نشاتم دهی تا با زیارتش توشه برگرفته و وداعش کنم.

دوم: آنچه از ما به غارت رفته به ما برگردانی.

سوم آن که: اگر اراده کشتنم را داری، کسی را با این زنان گسیل دار که آنان را به حرم جدشان علیهم السلام برساند.

یزید عنید گفت: اما روی پدرت را هرگز نخواهی دید، و اما از کشتن درگذشتم و اما زنان را جز تو کسی به مدینه نمی‌برد، و اما به جای اموال به یغما رفته، چند برابر آن را تاوان دهم.

امام علیه السلام فرمود: اما مال تو را نمی‌خواهم، آن برای تو مهم است، از تو آنچه از ما به تاراج رفته می‌خواهم زیرا در آن بافته‌های فاطمه دختر محمد و مقنعه و پیراهن و دست‌بند تافته اوست.

یزید دستور داد اموال به یغما رفته اهل بیت را به اضافه دو بیست دینار به امام سجاد برگردانند. امام آن را بستد و بین فقراء و مساکین بخش کرد.

بعد یزید فرمان داد اسیران از شام به مدینه الرسول، وطن خود بازگردند.

روایت شده که رأس انور حسین علیه السلام به کربلا عودت داده شد و با جسد شریف امام دفن گردید، و عمل طائفه امامیه بر اساس همین روایت است.

روایات دیگری نیز جز آنچه ذکر کردیم آمده که از آنها چشم می‌پوشیم، زیرا شرط کرده‌ایم این کتاب را به اختصار بنگاریم.

راوی گوید: چون زنان و عیال حسین علیه السلام از شام بازگشته به عراق رسیدند به

رهنما گفتند: ما را از راه کربلا ببر.

چون اهل البيت به مرقد مطهر حسين عليه السلام رسيدند جابر بن عبدالله انصاری^۱ و جمعی از بنی هاشم و مردانی از آنها را يافتند که برای زیارت قبر حسين عليه السلام فرار سیده بودند، (فوافوا فی وقت واحد، وتلاقوا بالبکاء والحزن واللطم، وأقاموا المآتم المقرحة للأکباد، واجتمعت إليهم نساء ذلك السواد، وأقاموا علی ذلك أياماً)؛ «همگان در یک زمان به عزاداری و نوحه سرایی پرداختند و سوگواری جگرسوزی برپا نمودند، و زنان آن آبادی نیز با ایشان به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا اقامت کردند».

از ابی جناب کلبی^۲ روایت شده که گچکاران بدو حدیث کردند و گفتند: ماشبها به جبانة^۳ نزد قتلگاه حسين عليه السلام می رفتیم و نوحه جنیان را می شنیدیم که نوحه می کردند و می گفتند:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ هَرِيقٌ فِي الْجُدُودِ

پیامبر به جبینش دست می کشد، مر او را چهره‌ای درخشان بود

أَبَواهُ مِنْ عُلْيَا قَرِيشِ جَسَدَهُ خَيْرَ الْجُدُودِ

والدینش از طبقه بالای قریش بودند، و جسدش بهترین لعداد بود

راوی گوید: و آن گاه اهل البيت از کربلا به سوی مدینه کوچیدند.

۱- جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام الخزرجی الأنصاری السلمی متوفی سال ۷۸، صحابی، از پیامبر ﷺ احادیث زیادی روایت کرده و جمعی از صحابه ازو روایت کردند، در ۱۹ غزوه جنگید، در اواخر عمر حلقه‌ای در مسجد پیامبر داشت که از علمش بهره گرفته می شد. رجال الشيخ: ۷۷؛ الاعلام ۲۱۳/۱؛ الاصابه ۲۱۳/۱؛ تهذیب الاسماء ۱۴۲/۱.

۲- یحیی بن ابی دحیه الکلبی کوفی از پدرش و شعبی و ابی اسحاق سبعمی و... روایت کرده، و عبدالرحمن محاربی ازو روایت کرده است. الاکمال ۱۳۴/۲.

۳- جبانة (به کسر و تشدید) نام محلاتی در کوفه است مانند: جبانة کنده مشهور، جبانة السبع، که مختار رادر آن جا روزی بود، جبانة میمون... جبانة عرزم... و جبانة سالم و غیر آن همه در کوفه است. معجم البلدان ۹۹/۲-۱۰۰.

بشیر بن جذلم^۱ گوید: نزدیکی مدینه علی بن الحسین علیه السلام فرود آمد و زنان را فرود آورد و خیمه‌ها را برپا داشت، و فرمود: «ای بشر (بشیر) پدرت که خدایش رحمت کند شاعر بود، آیا تو را نیز توان سرودن شعر هست؟»
گفتم: آری یا بن رسول الله، من شاعرم.

فرمود: «وارد مدینه شو و شهادت اباعبدالله علیه السلام را اعلان نما».
بشر می گوید: بر اسبم برنشسته آن را برجهانده تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر رسیدم، صدایم را به گریه بلند کرده چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فِيهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ قَادِمَعِي مَدَارًا

ای اهل مدینه دیگر مدینه جای اقامت شما نیست، حسین کشته شد که من همواره می‌گیرم

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُصْرَجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ

جسم مطهرش در کربلا خون آلوده، و سر انورش بر روی نیزه‌ها گردانده شد

سپس گفتم: این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه‌ها و خواهران به ساحت شما در مدینه نزدیک شده است و من پیک اویم که جای آنان را به شما بگویم و نشانتان دهم.

راوی گوید: در مدینه مخدّره و محجّبه‌ای نماند جز آن که از پرده بدر آمده، با سر برهنه چهره‌ها را می‌خراشیدند و بر گونه‌ها تپانچه می‌نواختند، و ناله رایه و اوایلا بلند می‌کردند. هرگز چون آن روز مرد و زن گریان، و چونان روزی تلختر بر مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم.

دخترکی را دیدم که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و می‌سرود:

نَسَعِي سَيْدِي نَسَاعٍ نَسَعَاهُ نَاوَجَعَا قَامَرَضْنِي نَسَاعٍ نَسَاعًا قَاوَجَعَا

۱- بشر بن خدیم و بشیر بن جذلم نیز گفته‌اند، ولی من شرح حال یا ضبط نام او را نیافتم و آنها که نام از او برده‌اند به کتاب ملهوف تکیه داشته‌اند.

ناعی^۱ مرگ سیدم را خبر داد که دردآور بود و این خبر فجیع ناعی بیمارم کرد

أَعْسَيْنِي جُودًا بِالْمَدَامِيعِ وَاشْكُنَا وَجُودًا بِدَمْعِ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

ای چشمهایم اشکهایتان را جاری کنید و این اشک پیاپی بیبارد

عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَعَزْنَا وَأَصْبَحَ أَنْفَ الدِّينِ وَالْمَجْدِ أَجْدَعَا

گریه بر عزیزی که داعیه اش عرش را جنبانده، و بینی دین و مجد قطع گردید

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطِ الدَّارِ اشْسَعَا

گریه کنید بر فرزند پیامبر و فرزند وصی او، گرچه از ما به غایت دور بود

بعد به من گفت: ای ناعی، حزن ما را با خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام تجدید کردی و بر جراحاتی که هنوز درمان نشده بود نمک پاشیدی، تو که هستی خدایت رحمت کند؟

گفتمش: من بشیر بن حدلم هستم، مولایم علی بن الحسین مرا فرستاده، و او با اهل البیت در فلان جایند.

گوید: مردم مرا رها کرده به سوی بیرون مدینه شتافتند، من اسبم را رانده تا به آنان رسیدم و دیدم که مردم راهها و مواضع را پُر کرده و گرفته اند، از اسبم فرود آمده پیاده جمعیت را شکافته تا به در خیمه ها رسیدم. هنوز امام سجاد در درون خیمه بود، بعد بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت و بدان اشک خود را پاک می کرد، و خادمی هم پشت سرش با کرسی بود، کرسی را بر زمین نهاد و امام بر آن نشست و نمی توانست از اشک خودداری کند، صدای گریه مردم و ناله دختران و زنان بلند شد، و مردم از هر سوی امام را تعزیت می گفتند، گویا آن قطعه زمین یک پارچه صدای ضجه شده بود.

امام سجاد با دست فرمان سکوت داد، همگان از ناله باز ایستادند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: حمد مر خدای رب العالمین راست، خدای رحمان و رحیم

مالک روز جزا، آفریننده همه آفریدگان، او که دور می‌گردد و او جش از آسمانهای بالا در می‌گذرد، و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمه از او پنهان نماند، او را بر عظام امور و بر فجاج دهر، و درد فاجعه‌ها، و تلخیهای سرزنشها، و مصائب بزرگ و فراگیر و دشوار و درهم کوبنده می‌ستاییم.

ای مردم! همانا خدا که حمد مر او را باد ما را به مصائبی گران، و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا فرمود. ابو عبدالله علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند، و زنان و دخترانش به اسارت رفتند، رأس مبارک او را بر نیزه‌ها در شهرها گردانیدند، و این آن رزیه و مصیبتی است که مانند ندارد.

ایها الناس! کدام مرد از شماست که بعد از این شادمانی کند، یا کدام چشم است که از ریزش اشک خویشتن بدارد و از گریه بخل ورزد.

به تحقیق که برای شهادت او هفت آسمان گریست، دریاها با خروش امواج بر او گریسته آسمانها با ارکان خود، و زمین با نواحی خود، و اشجار با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق بحار و همه فرشتگان مقرب و سماواتیان برای او آب در دیده گرداندند.

ایها الناس! کدام قلب است که در قتل او شکافته نشده، یا کدام دل که به سویش مایل نگردیده یا کدام گوش که این نلمه وارده بر اسلام را بشنود و کر نگردد؟

ایها الناس! صبح کردیم در حالی که مطرود و پراکنده و رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گویا از فرزندان ترک یا کابلیم، آن هم بی هیچ گناهی یا ناروایی که مرتکب شده باشیم یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم، چنین چیزی را در پیشینیان نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ‌بافی نیست.

به خدا که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایتها که به ما شد نمی‌گردید، انا لله و انا الیه راجعون، از مصیبتی چنین عظیم، و اوجع و افجع و امر، نزد خدا شکوه می‌بریم، حقا که او قدرتمند صاحب انتقام است.

راوی گوید: صوحان^۱ به صعصعة بن صوحان که مفلوج و زمین گیر بود از امام به دلیل بیماری فلج از عدم حضور در کربلا پوزش خواست، امام عذرش را پذیرفته از حسن نیّت او سپاس گزارد و برای پدرش طلب رحمت فرمود.

مؤلف و جامع این کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس می گوید: پس از آن امام سجاد صلوات الله علیه با اهل و عیال به مدینه کوچید، و به خانه های قوم و رجال خود نظر افکند، دریافت که آن منازل با زبان حال نوحه می کنند، و راز درون خود را با جاری کردن قطرات اشک برای از دست دادن مردان و حامیان خود آشکار می سازند، و چون زنان بچه مرده ناله سر می دهند، و بر مصارع شهداء خویش اندوهشان را دامن می زنند و برای عزیزانش ناله و اوایلا و واٹکلاه سر داده و می گویند:

ای قوم! مرا بر نوحه سرایی یاری رسانید و بر این مصیبت های گران یاوریم کنید چه، آن گروه که من برای فراق آنان ندبه کرده دلم در گرو مکارم اخلاق آنان قرار گرفته، افسانه شبانه روز منند، و انوار تاریکیهایم و سحرگاهان من و ریسمان شرف و افتخارم، و مایه نیرو و کامیابیم، و جانشین آفتابها و ماهتابهای منند.

چه بسا (آن بزرگواران) با اکرام خود سایه و حشمت را از من رهانیده، چقدر با انعام خود بنیان حرمت را سخت پی ریخته، و چه شبهای فراموش ناشدنی در سحرگاهان گوشهایم مناجات آنان را شنیده، و با نهادن اسرارشان در نزد من بهره ورم کرده اند. چه روزهای زیبا که با آراستن محافل سرایم را معمور و آباد داشته، با فضائل خود سرشتم را خوشبو، چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانهایشان سرسبز کرده، نحوست را از من با جمال سعد خود زدودند. چه نهالهای مناقبی برایم نشاندهند، و جایگاهم را از حادثه ها حراست فرمودند.

۱- پدرش صعصعة بن صوحان است. اکثر تواریخ او را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده اند، و اما فرزندش صوحان را در شرح حالهای معتبر نیافتم، و هر که از او چیزی آورده به همین قسمت از کتاب ملهوف تکیه داشته است.

چقدر در خدمت آنان شب را به صبح رساندم در حالی که بر کوشکها فخر می‌کردم، جامه سرور و شادمانی بر تن می‌کشیدم؟

چه بسیار روزگارهای گذشته‌ای را که در وجود من زنده کردند، و چه انسانهایی را که ریزه‌خوار سفره من گرداندند!

پس تیرهای قضا و قدر قصد من نموده و گردش روزگار بر من رشک برد، آن عزیزان در لباس غرباء در میان دشمنان درآمده هدف تیرهای عداوت قرار گرفته‌اند، و با قطع انگشتان آن عزیزان مکارم قطعه قطعه شده، و مناقب برای فقدان چهره‌های تابان آنان شکوه‌ها سر داده، محاسن با زوال اعضاء آنان زوال پذیر گردیده، و از ترس لرزه احکام به ناله درآمدند.

پس از ترس خدا بپرهیزید از خون او که در آن جنگها ریخته شده، و از آن کمال که با آن حوادث پرچمش سرنگون گردید.

اگر من مساعدت خردمندان را از کف داده، نابخردی خرده‌ها در یخورده با مصیبت زده ترک و رهایم کردند، پس مرا راه سعادت است از شنن فرسوده و اعلام فرو افتاده، که چون من ندبه کنند، و درد و رنج آنها چون درد و رنج من باشد.

پس اگر می‌شنیدید که چه سان زبانی حال نمازها بر آنان نوحه می‌کند، و چگونه انسان گوشه گیر بر آنان ناله دارد و رازها و نیات مکارم مشتاق آنان، و باد زمین کرامتها بر آنان وزیده محرابهای مساجد بر آنان گریسته، ناودانها بر آنان ندبه کرده‌اند، هر آینه شنیدن آن داعیه نازله شما را دردمند کرده، و تقصیرتان را در این مصیبت فراگیر می‌دانستید.

بلکه اگر درد و درهم شکستم و خالی بودن مجالس و آثارم را می‌دیدید، می‌دیدید آنچه را که قلب صبور را به درد آورده، اندوهها را در سپنه‌ها به هیچان درآورده است. آن که بر من رشک برده شماتتم کرده و پنجه‌های خطرها بر من چیره گردید.

و اشوقاه به سوی منزلی که آنان مسکن گزیده، و اقامتگاهی که در آن اقامت کرده و

وطن خود ساختند، ایکاش من انسانی بودم که آنان را از شمشیرها حفظ کرده از آنان حرارت نیزه‌ها و تیرها را دور می‌کردم، و میان آن عزیزان و فرومایگان مانع می‌شدم، و تیرهای دشمنان را از آنان دفع می‌کردم.

و هلا اکنون که شرف این همیاری واجب از دستم رفت، جایگاه این اجسام خون چکانم، و سزاوار حفظ شمائل آن عزیزان از بلایایم، و مصون از وحشت هجران دشمنان.

پس آه و آه، اگر من جایگاه آن اجساد این جوانمردان و بخشندگان شوم، تمام توان خود را برای حفظ آنان به کار می‌گیرم، و به پیمانهای دیرین وفا می‌نمایم، و بعضی از حقوق اولیه آنان را ادا کرده، با توانم آنان را از وقایع، و قایه باشم، و چون بنده فرمانبر در خدمت آنان بوده، چون مستطیع و توانمند جهدم را به کار می‌گیرم، و برای آن چهره‌ها و حلقه‌های پیوند فریض اکرام و اجلال می‌گسترم، دیگر به آرزویم که معانقه با آنان است رسیده، و تاریکی خود را با اشراقشان منور می‌سازم.

شوق دستیابی بدین آرزوها از وجودم زیانه کشیده، اضطراب و قلق برای غیبت اهل و ساکنانم روحم را رنج می‌دهد، پس هیچ ناله‌ای آن گونه که می‌خواهم رسانیمت، و هر دوایی جز آنان شفایم نخواهد داد، و این منم که برای فقدان آن عزیزان لباس حزن به تن کرده و بعد از آنان ائیس من به جلیباب اندوه است، و نومیدم از این که شکیب و صبر بتواند وضعم را به اصلاح آورد و از این روست که می‌گویم: ای امید و تسلیت روزگار و ایام وعده گاه با تو روز رستخیز.

و چه زیبا سرود ابن قته^۱ علیه الرحمة آن گاه که بر آن منازل مشرفه گذشت.

مَرَرْتُ عَلَىٰ أَبِيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْفَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ

بر منازل آل محمد گذشتم و آن را چون دیگر منازل ندیدم

فَلَا يَسْبِقُهُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَأَهْلَهَا وَإِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بَرَعْمِي تَحَلَّتْ

۱- او سلیمان بن قته العدوی تیمی وابسته بنی تمیم بن مره است که به سال ۱۲۶ هجری در دمشق وفات کرد و در خدمت بنی هاشم بود.

خدا خانه‌ها و ساکنان آن را دور مدارد، گرچه خلاف خواسته‌ام هم اکنون خالی ماند
 أَلَا إِنَّ قَتْلِي الطُّغْفُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ قَدَلَّتْ
 همانا شهدای کربلا از آل هاشم، گردن‌ها را فرود آورده بودند، ولی خود خوار شدند
 وَكَانُوا غِيَاثًا لَكُمْ أَضْحُوا رِزِيَةً لَقَدْ عَظَّمْتَ تِلْكَ الرَّزَايَا وَجَلَّتْ
 و آن بزرگان پناه دیگران بودند و اکنون صاحب مصیبت و آن مصیبت‌ها بزرگ و جلیل‌اند
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشُّنْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ اقْشَعَرَّتْ
 مگر ندیدی که آفتاب بیمار است برای فقدان حسین و شهرها می‌لرزند

و تو ای شنونده راه پیشوایان حاملان کتاب را در این مصیبت در پیش گیر.
 از مولانا زین‌العابدین علیه السلام - او که صاحب حلمی است که توصیف به گناهش راه
 ندارد - رسیده که او برای این مصیبت، بسیار می‌گریست و شکوا بسیار می‌کرد.
 از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: براستی که زین‌العابدین علیه السلام چهل سال بر
 پدر گریست، روزها صائم و شبها را به عبادت قیام فرمود، چون خادم افطاری وی را
 از آب و غذا می‌آورد و نزدش می‌نهاد و عرض می‌کرد: مولایم تناول فرمایید.
 می‌فرمود: فرزند رسول را اگر سینه کشتند، فرزند رسول الله را با لب تشنه کشتند، و
 مرتباً تکرار می‌کرد و می‌گریست تا غذایش از اشک چشم تر می‌شد، و با آب امتزاج
 می‌یافت. این برنامه همیشگی امام بود تا به رفیق اعلیٰ پیوست.
 خادمی به نقل از امام می‌گفت: روزی امام به صحرا رفت و من در پی وی بودم،
 در یافتنش که بر بستر سنگی خشن به سجده رفت، من ایستادم و بانگ گریه‌اش را
 می‌شنیدم و شمردم که هزار بار در سجده گفتم:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبْدًا وَرَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا».

بعد سر از سجده برداشت در حالی که چهره و محاسن وی غرقه در اشک بود.
 گفتمش: مولای من، آیا زمان آن نرسیده که اندوهت پایان گرفته اشکت رو به
 نقصان نهاد

به من فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و پیامبرزاده

و نوه پیامبر و دارای دوازده پسر، خدای سبحان یک پسر را از دید او پنهان کرد، موی سرش از اندوه سپید و پشتش از غم و هم خمیده و از گریه ناپینا گردید، با آن که پسرش زنده بود، و من با چشم خود دیدم که پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیت به شهادت رسیدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرفته و اشکم رو به کاهش نهاد

من با اشارت به آنان صلوات الله علیهم تمثیل به اشعار زیر جست و می گویم:

مَنْ مُسَخِّرِ الْمَلْبَسِينَا بِإِتِّزَاحِهِمْ ثَوْباً مِنَ الْحُزْنِ لَا يُبْلَى وَيُبْلِينَا

آن که از ما خواست تا لباس حزن و اندوه که هرگز کهنه نمی گردد از تن دور کنیم

إِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يَضْحَكُنَا بِقُرْبِهِمْ ضَارَ بِالتَّقْرِيقِ يُبْكِينَا

آن زمان که قرب آنان ما را می خندانید، اکنون جدایی آنان ما را می گریاند

خَالَتْ لِفَقْدَانِهِمْ أَيَّامُنَا فَفَدَّتْ سَوْدًا وَكَانَتْ بِهِمْ بَعْضًا لَيْسَالِينَا

آنان که فقدانشان روزهای ما را سیاه کرده، روزی هم شبهای ما به وجودشان روز روشن بود

این پایان هر آن چیزی بود که آهنگ تألیفش را کردیم، و هر کس که بر ترتیب و سامان آن آگاه گردد درمی یابد که این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم بر کتب مشابه امتیاز دارد والحمد لله رب العالمین و صلاته و سلامه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

خدای را بر این توفیق سپاس که تحت توجهات خاصه حضرت ولی الله الاعظم مولانا صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف ترجمه کتاب الملهوف ساعت پنج (به نام پنج تن آل عبا صلوات الله علیهم اجمعین) بعد از ظهر روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی ۱۴۱۷ قمری صورت اختتام پذیرفت، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ابن السید حسین،

العبد سید ابوالحسن میر ابوطالب الحسینی

۱۳۷۵/۵/۳۰ شمسی

فہرستا

- ۱- فہرست کسان
- ۲- فہرست جایناما
- ۳- فہرست سرودھا
- ۴- فہرست منابع مستقیم
- ۵- فہرست منابع غیر مستقیم

فهرست كسان

ابا هِرَّة ازدي ١١٧	ابي عمرة ١٦٢
ابن الزبيرى ١٩٢	اخنس بن مرثد ١٦١، ١٦٤
ابن بايوه، ١٦٧	اسحاق بن حوبه ١٦١، ١٦٤
ابن سعد ٩٠، ١٣١، ١٣٤، ١٤٠، ١٤١،	اسماء بن خارجة ١٠١، ١٠٤، ١٧٣
١٧٢، ١٦٢، ١٤٤	اسود بن حنظله ١٦٢
ابن سنان خفاجى ١٩٦	اسود بن خالد ١٦١
ابن فضيل ١٥٢	اسيد بن مالك ١٦٤
ابن فضيل ازدي ١٥٢	اعمش ١١٠
ابن قته ٢٠٩	ام الفضل ٨٢
ابن لهيعة ١٨٧	امام زين العابدين ٧
ابو برزه ١٩٢	ام كلثوم ١٢٥، ١٧٨، ١٨٨، ١٨٩
ابو برزة الأسلمى ١٩٢	أبى عمر الزاهد ٤٩
ابو محمد خفاجى حلبى ١٩٦	بجدل بن سليم ١٦١
ابو محمد واقدى ١١٠	بحر بن كعب ١٥٨، ١٦١
ابى جناب كلبى ٢٠٢	بحريه دخت مندر ١٠٠
ابى رياح ١٦٥	بحير بن ريسان ١١٦

- بریر بن حصین ۱۲۳، ۱۴۱
 بشر بن غالب ۱۱۶
 بشیر بن حدلم ۲۰۴
 بکیر - بکر - بن حمران ۱۰۸
 جابر بن عبدالله انصاری ۲۰۲
 جابر بن یزید اودی ۱۶۱
 جعفر بن محمد ۳۶، ۷۸، ۸۸، ۱۷۵،
 ۲۰۶
 جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن
 طاووس ۴۵
 جمیع بن خلق اودی ۱۶۲
 جون ۱۲۷
 حبیب بن بدیل ۱۶۲
 حبیب بن مظاهر ۹۱، ۱۴۶
 حجار بن ابجر ۹۴
 حرز بن یزید ۱۲۱، ۱۴۴
 حرمله بن کاهل ۱۵۳، ۱۵۷
 حسان بن اسماء ۱۰۴
 حسان بن اسماء بن خارج ۱۰۲
 حسن بن حسن المثنی ۱۷۳
 حصین بن نمیر ۱۲۰
 حکیم بن طفیل ۱۶۴
 حمید بن مسلم ۱۷۱
 حنظلة بن سعد شیبامی ۱۴۸
 خالد بن یزید ۸۶
 دیلم دخت عمرو ۱۱۸
 رأس الجالوت ۱۹۷
 رباب دختر امرئ القیس بن عدی ۱۲۶
 رجاء بن منقذ عدی ۱۶۴
 رشید ۱۷، ۳۰
 رشید غلام ابن زیاد ۱۰۸
 رفاعه بن شداد ۹۱
 رقیه ۱۲۵
 رویحه دخت عمرو ۱۰۵
 زراره بن خلیج ۱۱۱
 زهیر بن قین ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۹
 زیاد بن عیید ۱۰۷
 زید بن حسن ۱۷۳
 زید بن موسی ۱۷۵
 زینب دخت عقیل بن ابی طالب ۱۸۶
 سالم بن خیثمه ۱۶۴
 سعید بن عبدالله الحنفی ۹۳
 سفیان بن وکیع ۱۱۰
 سکینه دخت حسین ۱۶۴
 سلیمان ۲۱، ۴۲، ۵۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱۰،
 ۱۲۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۰۹
 سنان بن انس ۱۵۹
 سوید بن عمر بن ابی المطاع ۱۵۰

- سيد بن طاووس ٥، ١٠، ٣٥، ٣٦، ٤٧،
 ٤٨، ٥٢، ٥٥، ٦١، ٦٢، ١١٠
 شيب بن ربيع ١٣٨
 شريح قاضي ١٠٢، ١٠٥
 شمربن ذى الجوشن ١٥٧، ١٧١
 صالح بن وهب المزنى ١٥٨
 صالح بن وهب جعفى ١٦٤
 صخر بن قيس ٩٩
 صعصعة بن صوحان ٢٠٦
 طوعه ١٠٥، ١٠٦
 عباس بن عبدالمطلب ٨١
 عبدالرحمان بن عبد ربه انصارى ١٤٠
 عبدالرحمن بن عبد ربه - الانصارى
 خزر جى ١٤٠
 عبدالله بن الزبير بن قيس سهمى
 قريشى ١٩٢
 عبدالله بن جرير بجلى ١٥٦
 عبدالله بن جعفر ١٣٧
 عبدالله بن حباب كلبى ١٤٦
 عبدالله بن حسن ١٥٦
 عبدالله بن زبير ٨٥، ٨٩، ١٠٩
 عبدالله بن شريك ١١٦
 عبدالله بن عباس ٨٩
 عبدالله بن عفيف ١٨٤، ١٨٥
 عبدالله بن عفيف ازدي ١١، ١٨٣
 عبدالله بن عمر ٩٠، ٩٦، ١٢٥، ٢٠٢
 عبدالله بن لهيعة بن مرغان الحضرمي
 مصرى ١٨٧
 عبدالله بن محمد بن سعيد بن سنان ١٩٦
 عبدالله بن مسلم الباهلى ٩٦
 عبدالله بن وائل ٩١
 عبدالله بن وال تميمى ٩١
 عبيدالله بن زياد ٩٧
 عثمان بن زياد ١٠١
 عثمان بن عفان ١٨٥
 عثمان بن علي بن ابى طالب ١٣٥
 عروة بن قيس ٩٤
 على بن الحسين الاكبر ١٣٤
 على بن موسى بن جعفر بن طاووس ٣،
 ٤٢
 عمارة بن وليد ٩٦
 عمر بن سعد ٩٦، ١١٢، ١٢٣، ١٣١،
 ١٣٤، ١٣٦، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٤،
 ١٦٠، ١٦٢، ١٦٤، ١٧١، ١٧٢
 عمر بن صبيح صيداوى ١٦٤
 عمرو بن حجاج ١٣٦، ١٧١
 عمرو بن حريث ١٨١
 عمرو بن حسن ١٧٣، ٢٠٠

- عمرو بن خالد صیداوی ۱۴۸
 عمرو بن سعید بن عاص ۱۸۶
 عمرو بن قرظة الانصاری ۱۴۷
 عمرو بن معدی کرب زبیدی ۱۰۲
 فاطمه دخت حسین ۲۰، ۱۷۳، ۱۹۶
 فرزذق ۱۰۹، ۱۱۹
 فروة بن مسیک مرادی ۱۴۲
 فلاس نهشلی ۱۶۲
 قیس بن اشعث ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲
 قیس بن مسهر صیداوی ۱۲۰
 مالک بن نسر ۱۵۶
 محفر بن ثعلبه ۱۸۷
 محمد بن اشعث ۱۰۱، ۱۸۴
 محمد بن بشیر حضرمی ۱۳۹
 محمد بن جریر طبری ۱۱۰
 محمد بن حسین برسی ۱۶۰
 محمد بن داود قمی ۱۱۳
 محمد بن زکریا ۱۶۲
 محمد بن عبدالرحمن ۱۹۷
 محمد بن عمیر بن عطارد ۹۵
 محمد حنفیه ۱۱۳، ۱۱۴
 مختار بن ابی عبیده ثقفی ۹۶
 مرتضی علم الهدی ۷۴
 مروان بن حکم ۸۶، ۱۸۶
 مزنة بن منقذ بن نعمان عبدی ۱۳۴
 مسلم بن عقیل ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱،
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۸
 مسلم بن عمرو باهلی ۱۰۳
 مسلم بن عوسجه ۱۳۸، ۱۴۶
 مسیب بن نجبه ۱۲۰
 معاویه ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۲،
 ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۶
 معاویة بن ابی سفیان ۸۵
 معقل ۱۰۳
 منذر بن جارود ۹۷
 منقذ بن مزه عبدی ۱۵۱
 منهال بن عمرو ۱۹۹
 مهاجر بن اوس ۱۴۴
 مهیار ابن مرزوی ۲۰۰
 نعمان بن بشیر ۹۳، ۹۶
 واحظ بن غانم ۱۶۴
 وکیع ۱۱۰
 ولید بن عتبة ۸۵
 هانی بن عروه ۱۰۸
 هانی بن هانی السبعی ۹۳
 یزید بن حارث ۹۴
 یزید بن حصین ۹۱
 یزید بن رویم ۹۴

١٨٧، ١٨٦، ١٧٢، ١٣٦

يزيد بن مسعود بنى تميم ٩٧

يزيد بن معقل ١٤٥

يزيد بن مسعود نهشلي ٩٧

يزيد بن معاوية ٨٥، ١٠٧، ١١٣، ١١٤،

فهرست جاینامها

دمشق، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴،	کوفه، ۲۴، ۳۶، ۴۰، ۸۲، ۹۱، ۹۳، ۹۵،
۱۰۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱	۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،
ذات عرق، ۱۰۱	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸،
روم، ۱۸، ۲۴، ۸۸، ۱۰۱	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،
زباله، ۱۰۱	۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،
سبخه، ۱۰۱	۱۴۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،
شام، ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱	۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،
عذیب الهمجانات، ۱۰۱	۱۸۶، ۲۰۲
عراق، ۴۸، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱	بصره، ۳۹، ۸۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱
عمان، ۱۰۱	تنعیم، ۱۰۱
کربلا، ۷، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۴۷،	ثعلبیه، ۱۰۱
۶۲، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۷،	جبانه، ۱۰۱
۱۰۱	چین، ۱۰۱
کوفه، ۱۰۱	حاجز، ۱۰۱
	حجاز، ۸۹، ۱۰۱

مدينه، ٢٠، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٣، ٩٦، نواويس، ١٠١
١٠١ يمن، ٨٩، ٩٣، ١٠٠، ١٠١
مكه، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٥، ١٠١

فهرست سروده‌ها

صفحه	شمار بیتها	شاعر	قافیه
۱۶۴،۵۱	۱	أسید بن مالک	الأسر
۱۹۲	۵	ابن الزبیری	الأسل
۱۲۴	۴	امام حسین <small>علیه السلام</small>	الأصیل
۱۸۶	۳	زینب دختر عقیل	الأمم
۱۸۹،۷۶	۳	—	التنزیل
۱۸۶،۲۰	۳	—	التنکیل
۲۰۱	۱	یزید	الحیة
۲۰۲،۲۱	۲	—	الخدود
۱۷۷	۱	—	الدعامصا
۱۵۵	۱	امام حسین <small>علیه السلام</small>	النار
۱۹۵	۱	یزید	النوائج
۱۸۰	۳	امام سجاد <small>علیه السلام</small>	أکرما
۱۱۹	۴	امام حسین <small>علیه السلام</small>	أنبل
۲۰۲،۱۵۴	۳	—	بکریلا

۱۸۹	۴	—	تزمیلا
۲۰۲	۵	ابن قتہ	حلت
۱۵۹	۱	—	سنان
۱۸۴	۲	عبداللہ بن عقیف	عامر
۱۰۹	۸	عبداللہ بن زبیر	عقیل
۲۰۲	۴	—	فافجعا
۱۹۲	۱	ابن الزبیری	لاتشل
۲۰۲	۲	بشر بن حدلم	مدرار
۱۸۵	۱	عبداللہ بن عقیف	و مصدري
۱۵۰	۲	—	مکردس
۱۰۶	۳	حمران بن مالک	نکرا
۱۷۷	۲	—	ورماح
۲۰۰	۲	مہیار	وضعوا
۲۰۲	۳	ابن طاووس	یلینا
۱۷۸	۵	ام کلثوم	یتوقد
۱۸۲	۵	—	یرفع
۷۴	۲	سید مرتضیٰ	یقریہا

فهرست منابع مستقيم

- ١- قرآن كريم.
- ٢- اِبصار العين في انصار الحسين، شيخ محمد سماوي، كتابخانه بصيرتي، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٣- احقاق الحق، قاضي نورالله مرعشي شوشتری، همراه با حواشي سيد شهاب الدين مرعشي، كتابخانه عمومي آيت الله مرعشي، قم.
- ٤- ادب الطف، سيد جواد شبر، دارالمرتضى، بيروت.
- ٥- الارشاد، شيخ مفيد، كنز حرة هزارة شيخ مفيد، قم.
- ٦- اسد الغابة، علي بن محمد جزري، مصر.
- ٧- الاعلام، خير الدين زركلي، دارالعلم للملايين، بيروت.
- ٨- اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون و أم علي مشكور، انتشارات اسوه، ١٤١١ ق.
- ٩- الإكمال، ابن ماكولا، چاپخانه محمد امين، بيروت.
- ١٠- الأمان، سيد بن طاووس، مؤسسة آل البيت، قم.
- ١١- أنساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذري، دارالتعارف، بيروت.
- ١٢- انصار الحسين، شيخ محمد مهدي شمس الدين، الدار الاسلاميه، ١٤٠١ ق.
- ١٣- ايضاح الاشتباه، علامه حلي، مؤسسة نشر اسلامي، قم.

- ١٤- بحار الأنوار، علامه مجلسي، دارالكتب الاسلاميه، قم.
- ١٥- تراث كربلا، سلمان هادي طمعه، مؤسسة اعلمي، بيروت.
- ١٦- شرح حال امام حسين و مقتل او از كتاب طبقات ابن سعد، مجلة تراثنا، مؤسسة آل البيت، قم، ش ١٠.
- ١٧- تسمية من قتل مع الحسين، فضل بن زبير كوفي، از اصحاب امام باقر و صادق عليهما السلام، مجلة تراثنا، ش ٢.
- ١٨- تقريب المعارف، أبوصلاح حلبى، نسخة خطى موجود در كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى، قم.
- ١٩- تنقيح المقال، شيخ عبدالله مامقانى، چاپ سنگى.
- ٢٠- تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپخانه دايرة المعارف نظاميه، هند.
- ٢١- جمهرة اللغة، محمد بن حسن بن دريد، دارالعلم للملايين، بيروت.
- ٢٢- حكاية المختار فى أخذ الثار، سيد بن طاووس، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٣- خلاصة الأقوال = الرجال، علامه حلى، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٤- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ طهرانى، دارالأضواء، بيروت.
- ٢٥- الرجال، ابن داود حسين بن على، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٦- الرجال، شيخ طوسى، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٧- الرجال، نجاشى، مؤسسة نشر اسلامى، قم.
- ٢٨- الرجال فى تاج العروس، چاپخانه مجلس دائرة المعارف عثمانى، حيدرآباد، ١٤٠١ ق.
- ٢٩- رياض العلماء، شيخ عبدالله افندى، كتابخانه عمومى آية الله مرعشى، قم.
- ٣٠- زيتب كبرى، شيخ جعفر نقدى، مؤسسة امام حسين عليه السلام، قم.
- ٣١- سفينة البحار، شيخ عباس قمى، مؤسسة انتشارات فرهانى.
- ٣٢- سير أعلام النبلاء، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرساله، بيروت.

- ۳۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، دار احیاء الکتب العربیة.
- ۳۴- الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۰ م.
- ۳۵- ضیاء العینین، فی تذکرة أصحاب الحسین، محمّد حسن بقراط سبزواری، چاپخانه ایران، مشهد.
- ۳۶- طبقات اعلام الشیعه، قرن چهارم، شیخ آقابزرگ طهرانی، دارالکتب العربی، بیروت.
- ۳۷- الطرائف، سیدبن طاووس، چاپخانه خیام، قم.
- ۳۸- الغدير، شیخ عبدالحسین امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۳۹- فهرست الفبایی نسخه‌های خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی، محمّد آصف فکرت، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۴۰- فهرست نسخ خطی کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی، سید احمد حسینی، قم.
- ۴۱- فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس، عبدالحسین حائری، انتشارات کتابخانه مجلس، تهران.
- ۴۲- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک (تهران)، انتشارات هنر، تهران.
- ۴۳- فهرست شیخ طوسی، انتشارات شریف رضی، قم.
- ۴۴- فهرست نام و آثار دانشمندان شیعه، منتجب‌الدین علی بن عبیدالله، کتابخانه مرتضوی، تهران.
- ۴۵- فهرست کتابهای چاپی عربی، خان‌بابا مشار، چاپخانه رنگین.
- ۴۶- قاموس الرجال، شیخ محمّد تقی شوشتری، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم.
- ۴۷- کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان کلبرگ، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی، قم.
- ۴۸- کشف المحجّة، سیدبن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۴۹- الکنی واللقاب، شیخ عباس قمی، انتشارات بیدار قم.
- ۵۰- لسان العرب، محمّدبن مکرم، ابن منظور، داراحیاء التراث العربی، بیروت،

١٤٠٨ق.

٥١- اللهوف، سيد بن طاووس، انتشارات شريف رضى، قم.

٥٢- المجازر الطائفية في عهد الشيخ المفيد، فارس تبريزيان، كنگره هزاوه شيخ مفيد،

١٤١٣ق.

٥٣- مجمع البحرين، شيخ فخرالدين طريحي، دارالكتب العلمية، نجف.

٥٤- مختصر تاريخ دمشق، محمد بن مكرم ابن منظور، دارالفكر، بيروت.

٥٥- المدونات التاريخية لواقعة الطف، سيد عبدالعزيز طباطبائي، مجلة الموسوم،

ش ١٢، جلد سوم، ١٤١٢ق.

٥٦- مستدركات علم رجال الحديث، شيخ علي نمازي، چاپخانه حيدري، تهران،

١٤١٤ق.

٥٧- معالم العلماء، ابن شهر آشوب، چاپخانه حيدريه، نجف.

٥٨- معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله، دار احياء التراث عربي، بيروت، ١٣٩٩ق.

٥٩- معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خوئي، چاپ چهارم، بيروت، ١٤٠٩ق.

٦٠- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، دارالمعرفة، بيروت.

٦١- مقتل الحسين، لوط بن يحيى ابو مخنف، چاپخانه علميه، قم.

٦٢- مقتل الحسين و مصرع اهل بيته و اصحابه في كربلاء، لوط بن يحيى ابو مخنف،

انتشارات شريف رضى، قم.

٦٣- مقتل الحسين، موفق بن احمد خوارزمي، انتشارات كتابخانه مفيد، قم.

٦٤- مقتل الحسين، سيد عبدالرزاق موسى مكرم، دارالكتاب الاسلامي، بيروت،

١٣٩٩ق.

٦٥- مناقب، ابن شهر آشوب، انتشارات مصطفوي.

٦٦- وقعة الطف، لوط بن يحيى ابو مخنف، انتشارات اسلامي، قم.

فهرست منابع غیر مستقیم

- ۱- آكام المرجان، شبلنجی، چاپ صبیح، قاهره.
- ۲- الاتحاف بحب الأشراف، شبراوی زبیدی، چاپ مصر.
- ۳- الأخبار الطوال، قرمانی، چاپ بغداد.
- ۴- الأخبار الطوال، دینوری، چاپ قاهره، ۱۳۳۰ ق.
- ۵- اسدالغابة، ابن اثیر، چاپ مصر، ۱۲۸۰ ق.
- ۶- إسعاف الراغبین، محمد بن صبان، با حاشیة نورالابصار، چاپ مصر.
- ۷- أسماء الرجال، ذهبی، خطی
- ۸- الإصابة، ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر.
- ۹- أعلام النساء، كخاله، چاپ دمشق، ۱۳۵۹ ق.
- ۱۰- الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، چاپ مصر.
- ۱۱- الأئس الجلیل، مجیدالدین حنبلی، چاپ قاهره.
- ۱۲- ایضاح المکنون، بغدادی.
- ۱۳- البدء والتاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، چاپ سالون، ۱۹۱۶ م.
- ۱۴- البدایة و النهایة، ابن کثیر دمشقی، چاپ السعادة، مصر.
- ۱۵- البیان و التبیین، جاحظ، چاپ مصر.
- ۱۶- تاج التراجم، قاسم حنفی، چاپ لایپزیگ، ۱۸۶۲ م.
- ۱۷- تاج العروس، محمد مرتضی زبیدی، چاپ قاهره.
- ۱۸- تاریخ الاسلام، محمد بن احمد دمشقی، چاپ مصر.

- ١٩- تاريخ اسلام، ذهبى، چاپ مصر.
- ٢٠- تاريخ اسلام و رجال، عثمان دده حنفى.
- ٢١- تاريخ الأمم و السلوك، محمد بن جرير طبرى، چاپ الاستقامة، مصر.
- ٢٢- تاريخ بغداد، خطيب، چاپ مصر، ١٣٤٩ ق.
- ٢٣- تاريخ الخلفاء، سيوطى، چاپ ميمنى، مصر.
- ٢٤- تاريخ الخميس، حسين بن محمد ديار بكرى، چاپ وهبى، مصر.
- ٢٥- تاريخ دمشق، (باگزیده های آن)، ابن عساکر دمشقى، چاپ روضة الشام.
- ٢٦- تاريخ كوفه، براقى، چاپ نجف، ١٣٥٦ ق.
- ٢٧- التخبير، سمعانى.
- ٢٨- التحفة العلمية والآداب العلمية، على بن حسين باکثير، خطى.
- ٢٩- تذكرة الحفاظ، ذهبى، چاپ حيدرآباد.
- ٣٠- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، چاپ غرى.
- ٣١- تفسير القرآن، ابن كثير دمشقى، با حاشية فتح البيان، چاپ بولاق، مصر.
- ٣٢- تهذيب الأسماء واللغات، ابى زركيا نووى، چاپ مصر.
- ٣٣- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، چاپ حيدرآباد، ١٣٢٥ ق.
- ٣٤- جالية الكدر فى شرح منظومه البرزنجى، عبدالهادى ابيارى مصرى، چاپ مصر.
- ٣٥- جامع الاصول، ابن اثير جزرى، چاپ مصر.
- ٣٦- جمع الفوائد من جامع الأصول، محمد بن محمد بن سليمان، چاپ هند.
- ٣٧- جمهرة أشعار العرب، ابن ابى الخطاب، چاپ مصر، ١٣٠٨ ق.
- ٣٨- جمهرة الأنساب، ابن حزم، چاپ مصر، ١٩٤٨ م.
- ٣٩- حلية الأولياء، ابونعيم اصفهانى، چاپ مصر، ١٣٥١ ق.
- ٤٠- خزانه الادب، عبدالقادر بن عمر بغدادى، چاپ مصر، ١٢٩٩ ق.
- ٤١- الخصائص الكبرى، سيوطى، چاپ حيدرآباد.
- ٤٢- الدرّ المنثور فى طبقات ربات الخدور، زينب فواز، چاپ مصر، ١٣١٢ ق.
- ٤٣- ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، چاپ قدسى، قاهره.
- ٤٤- ذيل المذيل، ابن جرير طبرى، چاپ مصر، ١٣٢٦ ق.
- ٤٥- ربيع الأبرار، زمخشرى.

- ٤٦- رشفة الصادى، ابوبكر علوى، چاپ غرى.
- ٤٧- رغبة الآمل من كتاب الكامل، سيدبن على المرصنى، چاپ مصر.
- ٤٨- الرياض النضرة فى مناقب العشرة، محب طبرى، چاپ مصر، ١٣٢٧ ق.
- ٤٩- سبائك الذهب فى معرفة قبائل العرب، محمد امين بغدادى السويدي، چاپ بغداد، ١٢٨٠ ق.
- ٥٠- سمط اللئالى، عبدالعزيز ميمنى، چاپ مصر، ١٣٥٤ ق.
- ٥١- سير أعلام النبلاء، ذهبى، چاپ مصر.
- ٥٢- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، چاپ بيروت، ١٣٧٤ ق.
- ٥٣- الشرف المؤيد لآل محمد، نبهانى، چاپ مصر.
- ٥٤- صحيح الترمذى، چاپ صادى، مصر.
- ٥٥- صفة الصفوة، ابوالفرج ابن الجوزى، چاپ حيدرآباد، ١٣٥٥ ق.
- ٥٦- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هيمى، چاپ عبداللطيف، مصر.
- ٥٧- الطبقات الكبرى، عبدالوهاب شعرانى، چاپ قاهره.
- ٥٨- العرائس الواضحة، ابيارى مصرى.
- ٥٩- العقد القريد، ابن عبدربه، چاپ مصر.
- ٦٠- عمدة القارى، محمود بن احمد عيني، چاپ قاهره.
- ٦١- غرر الخصائص، برهان الدين محمد بن ابراهيم، چاپ مصر.
- ٦٢- الفصول المهمة، ابن صباغ مالكى، چاپ غرى.
- ٦٣- الفهرست، ابن نديم.
- ٦٤- الكامل فى التاريخ، ابن اثير، چاپ مصر.
- ٦٥- كشف الظنون، حاجى خليفه.
- ٦٦- كفاية الطالب، كنجى شافعى، چاپ غرى.
- ٦٧- الكنى والأسماء، دولابى، چاپ حيدرآباد، ١٣٢٢ ق.
- ٦٨- الكواكب الدرّية، عبدالرؤوف مناوى، چاپ الازهر، مصر.
- ٦٩- اللباب فى تهذيب الأنساب، ابن اثير، چاپ مصر، ١٣٥٦ ق.
- ٧٠- لسان الميزان، عسقلانى، چاپ حيدرآباد، ١٣٣١ ق.
- ٧١- مآثر الإناقة، قلقشندى، چاپ كويت.

- ٧٢- مجابى الدعوة، عبدالله بن محمد بن عبيدالله بن ابى الدنيا، چاپ بمبئى .
- ٧٣- مجمع الزوائد، هيثمى، چاپ قدسى، قاهره .
- ٧٤- المحاسن و المساوى، بيهقى، چاپ بيروت .
- ٧٥- محاضر الأبرار، محيى الدين بن عربى، چاپ مصر .
- ٧٦- المعبر، محمد بن حبيب، چاپ حيدرآباد، ١٣٦١ ق .
- ٧٧- المختار، ابن اثير، خطى .
- ٧٨- مختصر تذكرة القرطبي، شعرانى، چاپ مصر .
- ٧٩- مرآة الجنان، يافعى، چاپ حيدرآباد .
- ٨٠- المعجم الكبير، طبرانى، خطى .
- ٨١- مفتاح النجا فى مناقب آل العبا، محمدخان بن رستم بدخشى، خطى .
- ٨٢- مقتل الحسين، خوارزمى، چاپ غوى .
- ٨٣- الملل و النحل، شهرستانى، چاپ مصر .
- ٨٤- المناقب، احمد بن حنبل، خطى .
- ٨٥- منتخب كنز العمال، مولى على هندى، با حاشية مسند، چاپ مصر .
- ٨٦- المنتظم، ابو الفرج ابن جوزى، چاپ حيدرآباد، ١٣٥٧ ق .
- ٨٧- ميزان الاعتدال، ذهبى، چاپ مصر، ١٣٢٥ ق .
- ٨٨- النجوم الزاهرة، ابن تغرى بردى، چاپ دارالكتب المصرية .
- ٨٩- نسب قریش، مصعب بن عبدالله زبيرى، چاپ مصر، ١٩٥٣ م .
- ٩٠- نظم درر السمطين، زرندى، چاپ چاپخانه القضاء .
- ٩١- النقائص بين جرير و الفرزدق، معمر بن مثنى، چاپ ليدن .
- ٩٢- نور الأبصار، شبلىنجى، چاپ مصر .
- ٩٣- نورالقبس المختصر من المقتبس، يوسف بن احمد يغمورى، چاپ قسياران .
- ٩٤- النهاية، قلقشندى .
- ٩٥- الوافى بالوفيات، صفدى .
- ٩٦- وسيلة المآل، حضرمى با كثير، خطى .
- ٩٧- الولاية والقضاة، حمد بن يوسف كندى، چاپ بيروت، ١٩٠٨ م .
- ٩٨- ينابيع المودة، قندوزى، چاپ استامبول .

OHOO

Seyed-Ibn-Tavoos



قم/خیابان معلم/میدان روح الله/ پلاک ۶۵
صندوق پستی: قم ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵
تلفن و نمابر: ۷۷۳۳۴۱۳-۷۷۴۴۹۸۸

ISBN: 978-964-7528-59-7



9 789647 528597